

باز هم سخنی در باب جنبش دانشجویی ایران

در حاشیه ۱۶ آذر سال ۹۳

مراسم بزرگداشت ۱۶ آذر سال ۹۳ که شصت و یکمین سال بزرگداشت این حادثه جانسوز بود در صورتی توسط دولت یازدهم و دانشجویان برگزار شد که حامل بسی درسها و پیامها برای جنبش دانشجوی ایران می باشد که بی تفاوت از کنار آن عبور کردن رسم دانشجویی نیست.

از عاشورای ۸۸ جنبش دانشجویی ایران به خاطر هزینه سنگینی که رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه ای در این رابطه از این جنبش گرفت به صورت مشخص در لاک دفاعی خود فرو رفت به طوری که ما از ۱۶ آذر ۸۸ تا ۱۶ آذر ۹۳ شاهد برخورد دفاعی جنبش دانشجویی بودیم که این برخورد دفاعی باعث گردید تا علاوه بر اینکه حاکمیت مطلقه فقهاتی شعار «دانشگاه باشگاه سیاسی نیست» سر بدهد. دانشگاه توسط:

۱۴

بعثت فرهنگی پیامبر اسلام،

در راستای بعثت اجتماعی

قسمت هشتم

۱ - دو رویکرد مختلف ابزاری و عقلانی در راستای بعثت فرهنگی برای انجام بعثت اجتماعی

اولین و بدیهی ترین سوالی که در خصوص هر گونه تحول اجتماعی توسط پیشگامان آن جامعه چه قبل از حرکت و چه بعد از حرکت مطرح می شود اینکه، آن پیشگامان جامعه با کدامین رویکرد و استراتژی در آن جامعه ایجاد تحول اجتماعی کرده یا می کنند؟ البته به شرط اینکه پیشگامان آن جامعه معتقد به تحول از پائین باشند و گر نه تحول اجتماعی تزریقی از بالا (مثل رفم ارضی پهلوی دوم در سال ۴۲) قطعا در همه جا صورت دستوری و تکلیفی و دولتی دارد و نیازمند به اتخاذ استراتژی نیست. که در اینجا چنین تحولی موضوع بحث ما نیست -

۳۶

آیا ققنوس جنبش کارگری ایران پرواز قارینخی خود را دوباره از سر می گیرد؟

الف - مشکل کلیدی جنبش کارگری ایران در شرایط فعلی:

شاید اگر بخواهیم از منظر آسیب شناسی کل آفت های جنبش های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری ایران در شرایط فعلی آرایش دهیم به یک آفت و بیماری مشترک بین سه جنبش مختلف ایران دست پیدا می کنیم که آن بیماری و آفت مشترکی که همه جنبش های سه گانه فوق با آن دست به گریبان می باشند، بیماری و آفت عدم تشکل مستقل و عدم دارا بودن تشکیلات سراسری است،

۱۷

جنگ نفت در سایه جنگ سرد بین دو قطب سعودی های سنی و رژیم مطلقه فقهاتی شیعه در خاور میانه

الف - مقدمه:

از ماه ژوئن سال جاری قیمت هر بشکه نفت که در آن زمان حدود ۱۱۵ دلار بود رو به کاهش گذاشت، آنچنانکه این رقم هم اکنون بین ۶۰ تا ۷۰ دلار در نوسان می باشد؛ لذا این امر باعث گردید تا قیمت هر بشکه نفت به یکباره کاهشی بیش از ۴۰٪ پیدا کند که با عنایت به مصرف روزانه ۹۰ میلیون بشکه ای جهان در شرایط اقتصادی فعلی، این کاهش بیش از ۴۰٪ قیمت نفت باعث گردیده تا مبلغ ۱/۳ تریلیون دلار بر تولید کنندگان نفت ضرر و زیان اقتصادی وارد کند. اما از آنجائیکه از ۹۰ میلیون بشکه تولیدی روزانه نفت جهان تنها سهم عربستان سعودی بیش از ۱۰ میلیون بشکه می باشد و بعد از عربستان،

۲

در صفحات دیگر:

- ❑ توسعه درون زا - توسعه برون زا ۱
- ❑ مختصات جدید استراتژی آمریکا...
- ❑ بالاخره آیا جنبش بهار عربی...
- ❑ چرا رژیم مطلقه فقهاتی...
- ❑ رابطه دموکراسی و سوسیالیسم ۱۴
- ❑ تفسیر سوره مطلقین ۲

جنگ نفت در سایه جنگ سرد بین دو قطب

سعودی‌های سنی و رژیم مطلقه فقهانی شیعه

در خاورمیانه

که بدانیم در نشست ۶ آذر ماه اوپک در حالی که ایران و ونزوئلا و نیجریه از کاهش تولید نفت دفاع می‌کردند، عربستان خواستار تثبیت میزان فعلی ۳۰ میلیون بشکه تولید روزانه اوپک شد که بالاخره به خاطر هژمونی تمام عیار او بر این سازمان توانست رای خود را بر کرسی بنشاند و این در شرایطی است که اوپک از دسامبر ۲۰۱۱ میلادی تا کنون یعنی برای نزدیک به سه سال سقف تولید خود را در حد ۳۰ میلیون بشکه تولید روزانه نگه داشته است.

لذا از آنجائیکه جهان سرمایه‌داری هنوز در آتش رکود اقتصادی مولود پس لرزه‌های بحران ۲۰۰۷ به بعد سرمایه‌داری می‌سوزد و این رکود در این شرایط بستر ساز رشد کند اقتصاد جهانی شده است که خروجی نهایی این امر اینکه مصرف نفت اقتصاد سرمایه‌داری جهانی از پیش بینی بازارهای نفتی کمتر می‌باشد، در نتیجه با توجه به کاهش میزان تقاضای جهانی نفت، تصمیم ۶ آذر ماه اوپک بازار جهانی را با مازاد عرضه روبرو کرد که ادامه روند کاهش قیمت‌های جهانی نفت طبیعی‌ترین واکنش بازار به این شرایط می‌باشد. آنچنانکه طبق پیش بینی کارشناسان جهانی این کاهش ممکن است تا یک سال آینده ادامه پیدا کند و قیمت نفت تا مرز ۶۰ دلار و حتی کمتر از آنهم سقوط کند.

آمریکا قرار دارد که تولید روزانه نفت آن بیش از ۹ میلیون بشکه است و سهم ایران از این ۹۰ میلیون بشکه روزانه بین ۲ تا ۳ میلیون بشکه است که صادرات ایران روزانه کمتر از ۸۸۰ هزار بشکه می‌باشد.

از آنجائیکه عربستان دارای صندوق انباشته از دلارهای نفتی می‌باشد که می‌تواند دامنه مانورش را بالا ببرد و آمریکا با تولید ناخالص یک سوم کره زمین توانایی تحمل این تلورانس قیمت را دارد، چراکه برعکس عربستان که بزرگترین کشور صادر کننده نفت جهان است، آمریکا یک کشور مصرف کننده و وارد کننده نفت می‌باشد لذا طبق هیرارشی فوق که جایگاه قدرت‌های نفتی در این شرایط تاریخی در منطقه خاورمیانه به خوبی روشن می‌کند، بی شک بازنده واقعی این سقوط قیمت نفت کشورهای ایران و روسیه و ونزوئلا و نیجریه می‌باشند نه عربستان و آمریکا و کویت و قطر و نروژ. به همین دلیل کاهش بیش از ۴۰٪ قیمت نفت آن هم به یکباره خود مبین یک جنگ جدید اقتصادی و سیاسی البته غیر نظامی و سرد در جهان و به خصوص در منطقه خاورمیانه می‌باشد که از ۶ آذر ماه پس از اینکه سازمان کشورهای صادر کننده نفت اوپک به عنوان بزرگترین کارتل اقتصادی جهان که امروز یک سوم تولید نفت جهان را هدایت می‌کند و در منشور آن این موضوع به صراحت بیان شده است که هدف اوپک «تثبیت قیمت‌ها در بازار بین‌المللی است»، در پایان یکصد و شصتمین نشست وزیران خود در وین اعلام کرد که میزان تولید روزانه‌اش در سطح ۳۰ میلیون بشکه نگه خواهد داشت و با این تصمیم گیری بود که اوپک نتوانست سیاستی جدای از استراتژی سیاسی و اقتصادی عربستان سعودی که هژمونی مطلق بر این سازمان دارد، اتخاذ نماید.

لذا در پایان نشست ۶ آذرماه سال ۹۳ با اعلام اینکه که سقف تولید روزانه اوپک همان ۳۰ میلیون بشکه نفت سابق می‌باشد تیر خلاصی به جریان اقتصادی دو قطب سیاسی منطقه یعنی رژیم مطلقه فقهانی و دولت پوتین در روسیه زده شد و این جنگ سرد اقتصادی از فردای این نشست چهره خود را عریان‌تر کرد چراکه علاوه بر اینکه در همان روز نشست پس از اعلام نتیجه نشست اوپک به یکباره قیمت نفت بشکه‌ای ۶ دلار سقوط کرد. سعودی‌ها با اعلام اعطای تخفیف ویژه جهت تسخیر بازارهای رژیم مطلقه فقهانی به کشورهای چین و هند و ویتنام، بهای نفت در بازارهای آسیا در روز جمعه ۱۴ آذر به ۶۶/۵ دلار رسانیدند و بدین ترتیب سعودی‌ها موفق به بستن قرارداد درازمدت با این کشورها شدند و این جنگ سرد اقتصادی و سیاسی در منطقه خاورمیانه بین دو رژیم مطلقه فقهانی و سعودی‌ها آنجا چهره خود را بیشتر هویدا می‌کند

حال از آنجائیکه کشورهای عربستان و کویت و امارات و قطر و نورژ دارای ذخائر ارزی فراوان می‌باشند و در این راستا به خصوص عربستان می‌کوشد تا با افزایش تولید و تسخیر بازارهای نفتی ایران و روسیه از پس لرزه‌های اقتصادی این سقوط قیمت نفت خود را در امان نگه دارد بدون شک نخستین قتل اقتصادی این سقوط قیمت نفت، کشورهای ایران و روسیه و ونزوئلا و نیجریه می‌باشد که در راس آن‌ها رژیم مطلقه فقه‌ای و کشور روسیه قرار دارد.

ب - جنگ سرد نفت در عرصه جنگ داغ خاور میانه:

از آنجائیکه بی شک تنها قدرتی که موضوع تلورانس و سقوط قیمت نفت در این شرایط را مهندسی می‌کند سعودی‌ها هستند که با عنایت به جایگاه این کشور در طول صد سال گذشته در خاورمیانه جدید که مولود پیمان سایکس - پیکو بعد از سقوط امپراطوری عثمانی و کشف چاه‌های نفت و وجود حرمین شریف در این کشور می‌باشد، همراه با ایدئولوژی قشری‌گرا و هابی‌گری که سعودی‌ها متولی امروز آن در جهان هستند همه باعث شده تا در طول صد سال گذشته این رژیم ادعای هژمونی بر کشورهای سنی خاورمیانه که بیش از ۹۰٪ مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند - از آسیای جنوب شرقی تا غرب و شمال افریقا - داشته باشد که البته شرایط جدید خاورمیانه از بعد جنگ داخلی سوریه و هویت یافتن سیاسی و جغرافیایی هلال شیعیه از بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تجاوز همه جانبه امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا به منطقه خاورمیانه که خود در راستای پایان دادن به هژمونی نزدیک به یک قرن عربستان بر منطقه خاورمیانه از شرق آسیا تا شمال و غرب افریقا بود، به همراه شکست پروژه عربستان در سوریه و لبنان و عراق جهت ایجاد گسستگی در حلقه‌های به هم پیوسته کشورهای هلال شیعیه که از بعد از اشغال نظامی عراق توسط امپریالیسم جهانی و سقوط صدام و پیوند عراق به هلال شیعیه و استمرار هلال شیعیه از ایران تا مدیترانه لبنان که شامل کشورهای ایران و عراق و سوریه و لبنان و حتی نوار غزه می‌شود و در ادامه این هلال است که رژیم مطلقه فقه‌ای در این شرایط جهت پیوند دادن دو کشور بحرین و یمن به این هلال می‌کوشد تا تیر خلاصی به حیات و هویت و هژمونی صد ساله عربستان بزند.

همه این‌ها بستر ساز تحقق این جنگ سرد اقتصادی و هژمونی طلبانه سیاسی بین دو قطب مذهبی رژیم مطلقه فقه‌ای شیعیه‌گرا و رژیم سعودی و هابی‌گرا شده است که البته حمایت استراتژیک روسیه از

رژیم بعث سوریه در عرصه نظامی و سیاسی باید در این رابطه مورد توجه قرار گیرد و در ادامه آن ظهور هیولای داعش در منطقه خاورمیانه از نیجریه و لیبی و مصر گرفته تا سوریه و یمن و اردن و عراق از آنجائیکه این هیولای خشونت و وحشت خود را به عنوان آلترناتیو مسلم هلال شیعیه و هژمونی عربستان بر کشورهای سنی مذهب مطرح کرده است با توجه به شکست داعش در عرصه نظامی و پیشرفت این جریان در عرصه مذهبی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی در کانتکست کشورهای مناطق سنی مذهب خاورمیانه از آسیای مرکزی و آسیای جنوب شرقی تا شمال و غرب افریقا از آنجائیکه فونکسیون ظهور هیولای داعش در این مرحله به موازات افول هویت و هژمونی عربستان باعث تثبیت هویت و هژمونی و حضور نظامی رژیم مطلقه فقه‌ای در عراق و سوریه و لبنان شده است. همچنین شرایط جدید رژیم مطلقه فقه‌ای با گروه ۱+۵ در عرصه مذاکرات هسته‌ای به خصوص از بعد نشست وین و تصمیم امپریالیسم جهانی جهت توافق با رژیم مطلقه فقه‌ای و مشارکت دادن این رژیم در مقابله نظامی با داعش و عقب نشینی ضمنی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا از شعار سرنوشت خانواده اسد در سوریه همه باعث گردیده تا عربستان جهت کسب دوباره هویت و هژمونی صد ساله از دست رفته خود به آخرین سلاح خود یعنی جنگ نفت که در سال ۱۹۸۶ به پیروزی عربستان منتهی شد و در دهه ۱۹۷۰ برندگی آن را پس از جنگ سوم اعراب و اسرائیل توسط ملک فیصل تجربه کرده بود متوسل بشود.

لذا در این رابطه است که اهدافی که عربستان سعودی از این جنگ سرد نفتی دنبال می‌کند عبارتند از:

۱ - اثبات جایگاه تعیین کننده منطقه‌ای و جهانی خود به عنوان قدرت مسلم تصمیم گیرنده در تعیین قیمت نفت به عنوان جریان حیاتی اقتصاد جهانی.

۲ - تثبیت جایگاه ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه در کانتکست تقسیم باز تقسیم نظام بین‌المللی در قرن بیست و یکم.

۳ - تهدید امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا نسبت به انجام توافق هسته‌ای و مشارکت دادن رژیم مطلقه فقه‌ای در جبهه ضد داعش.

۴ - تنبیه روسیه و پوتین و بالا بردن هزینه حمایت از بقاء خانواده اسد در سوریه. قابل ذکر است که روسیه در سال ۲۰۱۴ درآمد خود را از نفت بر پایه بشکه‌ای ۱۱۴ دلار محاسبه کرده است لذا در این

رابطه است که با سقوط هر دلار زیر قیمت پیش بینی شده، نفت روسیه در سال دو میلیارد دلار از درآمدش کاسته می‌شود و در همین رابطه می‌باشد که روبل روسیه به دلیل تحریم‌ها و سپس کاهش قیمت نفت به شدت تنزل کرده است آنچنانکه در روز جمعه ۱۴ آذر ماه هر دلار با ۵/۴۹ روبل خرید و فروش شد و به همین دلیل بانک مرکزی روسیه اعلام کرد که از آغاز سال جاری میلادی نرخ برابری روبل روسیه نسبت به دلار ۳۴٪ تنزل کرده است و باز به همین دلیل است که بانک مرکزی روسیه اعلام کرد چنانچه سقوط روبل روسیه ادامه پیدا بکند و ثبات مالی این کشور به خطر بیافتد نظام شناور ارزی را کنار می‌گذارد و در بازار مداخله می‌کند.

۵ - به زانو در آوردن رژیم مطلقه فقهی در مرداب بحران اقتصاد درونی توسط طناب دار رکود و تورم و بیکاری و تحریم‌های اقتصادی که این رژیم مطلقه را در آستانه نوشیدن زهر دوباره همراه با نرمش قهرمانانه کرده است.

۶ - هشدار به کاخ سفید که گمان نکنند توسط تولید روزانه ۹ میلیون بشکه، نفت آن‌ها را از نفت عربستان و خاورمیانه بی‌نیاز می‌کند تا با استقلال از نفت خاورمیانه و عربستان، آمریکا در عرصه توافق هسته‌ای با ایران جهت مقابله با داعش دنبال دوست یابی باشد نه مانند گذشته دنبال دشمن تراشی. در همین رابطه است که کارشناسان آمریکایی اقدام دولت سعودی در کاهش قیمت نفت را اعلان جنگ با آمریکا می‌دانند نه با ایران و روسیه.

۷ - اعلان جنگ با فعالان نفتی آمریکایی داکوتای شمالی و تگزاس که طی چهار سال گذشته همزمان با نوسانات قیمت نفت در سطح بشکه‌ای ۱۱۰ دلار اقدام به استخراج نفت از سنگ‌های نفت زا موسوم به شیل کرده‌اند. سنگ‌هایی که پیش از این دسترسی به نفت نهفته در دل آن‌ها ناممکن به نظر می‌رسید ولی از سال ۲۰۱۰ تا کنون این فعالان نفتی توانسته‌اند حدود ۲۰۰۰۰ حلقه چاه جدید حفر کنند که این مقدار چاه بیش از ده برابر چاه‌های جدید عربستان است که خود این امر باعث شده تا تولید نفت آمریکا تا یک سوم افزایش یابد و به حدود ۹ میلیون بشکه در روز برسد که این حجم تولید فقط یک میلیون بشکه در روز کمتر از تولید عربستان است.

استدلال کارشناسان آمریکایی در این رابطه این است که آمریکا سیاست جدید خود را در تولید انرژی از سال ۲۰۱۰ شروع کرده است و بر اساس این استراتژی، آمریکا نه تنها از واردات نفت سعودی‌ها بی‌نیاز می‌شود بلکه در ظرف چند سال آینده بزرگترین صادر کننده نفت

در جهان خواهد شد لذا در این رابطه است که از آنجائیکه سعودی‌ها معتقدند که تولید یک بشکه نفت در عربستان ۵ دلار تمام می‌شود، در حالیکه تولید یک بشکه نفت غیر متعارف در آمریکا از شیل برای آن‌ها ۶۰ تا ۷۰ دلار هزینه در بردارد، طبیعی است که استفاده از روش فرکنیک یا روش تولید نفت و گاز از لایه‌های زمین فقط با قیمت بالای نفتی مقرون به صرفه می‌باشد این امر باعث شده تا سعودی‌ها در این جنگ سرد نفتی تلاش کنند تا بتوانند قیمت نفت را به کمتر از ۷۰ دلار تنزل دهند تا دیگر برای فعالان نفتی داکوتای شمالی و تگزاس استخراج نفت و گاز مقرون به صرفه نباشد و بستر جهت حذف آن‌ها از رقابت انرژی فراهم گردد.

البته شکست آمریکا در این جنگ نفتی مقابل سعودی‌ها برای آمریکا به معنی بیکاری ۵۰۰ هزار نفر است که اصلاً دولت اوباما حاضر به پذیرفتن این شکست و پرداخت چنین هزینه گزافی نیست چراکه هم اکنون در آمریکا ۲۵۰ هزار کارگر در بخش حفاری و ۵۰۰ هزار نفر در بخش سرویس انرژی مشغول بکار هستند.

۸ - از آنجائیکه سرمایه‌داری جهانی در تلاش است تا در بازار انرژی جهانی آلترناتیو سازی کنند طبیعی است که در این رابطه بزرگترین و اولین کیسی که در عرصه انرژی فسیلی جهت آلترناتیو سازی با آن روبرو هستند، سعودی‌ها در خاورمیانه با تولید بیش از ۱۰ میلیون بشکه می‌باشد لذا در این رابطه است که سعودی‌ها توسط پروژه کاهش قیمت نفت در فکر ایجاد بن بست در روند آلترناتیو سازی سرمایه‌داری جهانی هستند زیرا گرچه سعودی‌ها بیشترین ضرر را از این جنگ سرد نفتی به لحاظ مالی نصیبشان می‌شود، اما به دلیل ذخائر غنی ارزی که تنها پس انداز خانواده سلطنتی در حدود ۷۳۵ میلیارد دلار آمریکایی می‌باشد بیشترین توان مقاومت در این عرصه دارند.

ج - پس لرزه های جنگ نفت در خانه دولت یازدهم:

سقوط بی سابقه قیمت نفت که در طول چهار سال گذشته بی سابقه بوده است دولت یازدهم رژیم مطلقه فقهی را با مشکلات عدیده‌ای روبرو کرده است زیرا:

۱ - ۷۰٪ درآمد ارزی و تولید ناخالص و درآمد بودجه این دولت به بشکه‌های نفت وابسته است.

۲ - از آنجائیکه بودجه سال ۹۳ دولت یازدهم بر پایه بشکه‌ای ۱۰۰ دلار بسته شده بود، این کاهش بیش از ۴۰٪ قیمت نفت باعث کاهش



۲۰٪ درآمد دولت یازدهم در سال ۹۳ شده است که خود این امر بسترساز کسری بودجه ۳۰٪ سال ۹۳ برای دولت یازدهم می‌شود.

۳ - به علت تحریم اقتصادی و ضعف و فرسودگی صنعت حفاری و استخراج نفت صادرات نفتی ایران در شرایط فعلی زیر ۸۸۰ هزار بشکه می‌باشد که با این ضعف تکنولوژی برای دولت یازدهم امکان افزایش تولید مانند سعودی‌ها جهت کسب درآمد بیشتر و پر کردن خلاء سقوط قیمت نفت وجود ندارد. در این رابطه دولت یازدهم جهت بازسازی چاهای نفت نیازمند به ده میلیارد دلار بودجه است تا امکان صدور روزانه یک میلیون بشکه نفت برایش فراهم گردد.

بنابراین هر چند دولت یازدهم تلاش می‌کند تا توسط مازاد فروش نفت جلو کسری بودجه ۳۰٪ خود را بگیرد ولی به علت ضعف تکنولوژی انجام این کار برایش ممکن نمی‌باشد لذا در این رابطه است که خبرگزاری رویترز گزارش داد که در ماه اکتبر ۲۰۱۴ میزان واردات نفتی چهار خریدار عمده آسیائی ایران نسبت به ماه قبل از آن کاهش یافته است و به زیر یک میلیون بشکه رسیده است.

۴ - دولت یازدهم جهت ارتقاء جایگاه خود در اوپک به عنوان بازیگر تاثیرگذار و تعیین کننده در تولید انرژی نیازمند استفاده از تکنولوژی غربی در حفاری و استخراج است که این امر برای او بدون رفع تنش با غربی‌ها و شکست تحریم‌های اقتصادی و توافق نهائی با ۱+۵ ممکن نیست، همان امری که جهت ممانعت از انجام آن و سنگ اندازی از طرف جناح راست افراطی در مجلس و بیرون مجلس به چالش گرفته شده است چراکه جناح راست افراطی رژیم مطلقه فقهائی جهت حفظ کرسی‌های قدرت خود در مجلس دهم در انتخابات آینده نیازمند به شکست اقتصادی دولت یازدهم هستند و از آنجائیکه جناح افراطی رژیم مطلقه فقهائی می‌دانند که اقتصاد ایران بر اثر تحریم‌ها ضعیف شده است و بازسازی آن نیازمند به رفع تحریم‌ها است لذا می‌کوشند که در راستای انجام توافق نهائی دولت یازدهم با گروه ۱+۵ سنگ اندازی کنند.

۵ - طبق آمار اوپک ایران در سال ۲۰۱۱ حدود ۱۱۴ میلیارد دلار درآمد نفتی داشته است که این درآمد بر اثر تحریم‌ها در سال ۲۰۱۳ برای دولت یازدهم به ۶۷ میلیارد دلار رسیده است که خود نشان دهنده افت درآمد دولت یازدهم نسبت به دولت دهم می‌کند.

۶ - دولت یازدهم در عرصه کاهش قیمت نفت که عامل ایجاد کسری بودجه ۳۰٪ در سال ۹۳ شده است جهت مقابله کردن با کسری بودجه در نظام سرمایه‌داری حاکم بسان دولت‌های گذشته راهی جز بازی با

دلارهای نفتی ندارد که یکی از این مکانیزم‌ها آنچنانکه در دولت‌های سابق رژیم مطلقه فقهائی دیده‌ایم افزایش قیمت ریالی دلارهای نفتی در بازار داخلی می‌باشد که این افزایش قیمت دلار اولا باعث افزایش تورم می‌گردد، ثانياً باعث کاهش ارزش پول ملی کشور می‌شود.

۷ - نخستین پس لرزهای کاهش قیمت نفت پس از کاهش درآمد دولت یازدهم و افزایش کسری بودجه ۹۳ و ۹۴ افزایش قیمت دلار در عرض دو روز به مبلغ ۱۶۰۰ ریال می‌باشد بطوریکه در ششم آذر ماه قیمت هر دلار در بازار داخلی از مرز ۳۳۰۰۰ ریال گذشت و در هشتم آذر به مرز ۳۳۵۰۰ ریال رسید، زیرا تصمیم اخیر اوپک مبنی بر حفظ سقف تولید موجب شد تا ارزش دلار در برابر ارزهای معتبر بین المللی با افزایش روبرو شود.

۸ - آنچنانکه غلامرضا کاتب سخنگوی کمیسیون برنامه بودجه مجلس اعلام کرده، در لایحه بودجه سال ۹۴ قیمت هر بشکه نفت خام ۷۰ دلار در نظر گرفته شده است که البته با این شرایط بازار و جنگ نفتی منطقه امکان دستیابی به آن تقریباً محال به نظر می‌رسد.

۹ - کاهش قیمت نفت باعث پائین آمدن قدرت چانه زنی دولت یازدهم در مذاکرات آتی بر سر برنامه هسته‌ای و شانس رسیدن به توافق جامع برای دولت یازدهم کاهش می‌یابد.

۱۰ - گرچه طبق آمار خود دولت یازدهم، این دولت توانسته است نرخ تورم را از ۴۰٪ سال ۹۲ به رقم ۱۸٪ برساند ولی نکته‌ای که دولت یازدهم در این رابطه نباید فراموش کند اینک این کاهش تورم به علت استمرار رکود اقتصادی می‌باشد که استمرار آن به مراتب ضررش برای اقتصاد ایران بیشتر از افزایش تورم می‌باشد، لذا از آنجائیکه شکست رکود در گرو سرمایه‌گذاری می‌باشد، سقوط بیش از ۴۰٪ قیمت نفت در کنار استمرار تحریم‌ها، دولت یازدهم را نسبت به برخورد با رکود ضعیف‌تر کرده است.

۱۱ - دولت یازدهم می‌داند که به علت سقوط قیمت نفت در صورت شکست مذاکرات هسته‌ای هیچ شانسی برای سر و سامان دادن اقتصادی ندارد. ■

والسلام

توسعه درون‌زا - توسعه بیرون‌زا

نیمه دوم قرن نوزدهم مبارزه سیاسی جهت مقابله با ورود سرمایه مالی به کشورهای پیرامونی در دستور کار نیروهای نواندیش دینی و پیشگام و روشنفکر قرار گرفت که پیشقراول همه آنها سیدجمال الدین اسدآبادی قرار داشت که با شعار مبارزه با ورود بانک‌ها به کشورهای مسلمان به جنگ سرمایه مالی رفت بطوریکه در نامه‌ائی که سیدجمال به میرزا حسن شیرازی نوشت با شعار «و ما ادریک مالبنانک» میرزا حسن شیرازی را که قبل از آن از خطر سرمایه تجاری وارداتی و کمپانی رژی و قرارداد تنباکو آگاه کرده بود، نسبت به خطر سرمایه‌های مالی وارداتی هشیار نماید.

به هر حال آنچه که با ورود یک طرفه و تحمیلی سرمایه مالی به کشورهای پیرامونی به عنوان یک ضرورت تاریخی روشن ساخت موضوع عقب ماندگی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جوامع پیرامونی در مقایسه با جوامع متروپل سرمایه‌داری بود که مکانیزم مقابله با این عقب ماندگی از همان آغاز به صورت دکتترین توسعه در جوامع پیرامونی در دستور کار روشنفکران و نواندیشان قرار گرفت. البته علت ضرورت طرح دکتترین توسعه در جوامع پیرامونی توسط روشنفکران و نواندیشان بازگشت پیدا می‌کرد به خودی‌زگی‌های مناسبات سرمایه‌داری، چراکه آنچنانکه مارکس در باب بزرگترین مشخصه سرمایه‌داری مطرح می‌کرد از خودی‌زگی‌های

الف - ضرورت توسعه: از نیمه دوم قرن نوزدهم به موازات تکوین سرمایه‌های مالی در نظام رقابتی سرمایه‌داری جهانی و غلبه سرمایه مالی در کشورهای متروپل بر سرمایه تولیدی و سرمایه تجاری، از آنجائی که به موازات اشباع بازارهای مالی و کالائی کشورهای متروپل و سرریز شدن سرمایه‌های مالی و تجاری و تولیدی در عرصه رقابت بازار آدام اسمیتی و سرمایه‌داری هدایت شده کینزی به کشورهای پیرامونی امری گریز ناپذیر بوده است، لذا از اواخر قرن نوزدهم سرمایه‌های مالی کشورهای متروپل، بازارهای کشورهای پیرامونی که تقریباً تمامی آنها در کانتکس نظام زمینداری مراحل عقب ماندگی و پیشامدرن را طی می‌کردند به چالش گرفتند و از آنجائیکه در کشورهای پیرامونی برعکس سرمایه‌داری کشورهای متروپل - که در آنجا این سرمایه تجاری و سرمایه تولیدی بود که بستر ساز تکوین و پیدایش سرمایه مالی شد - در کشورهای پیرامونی سرمایه‌های مالی وارداتی کشورهای متروپل عامل تکوین و پیدایش سرمایه‌داری در این کشورها شده است تا در چارچوب غارت منابع اولیه موجود در این کشورها و نیروی کار ارزان و بازارهای مصرفی کشورهای پیرامونی، بستر تولید انبوه سرمایه‌داری متروپل را فراهم کنند.

لذا در این رابطه بود که برای بستر سازی جهت تکوین سرمایه تولیدی در کشورهای پیرامونی از آنجائیکه در چارچوب مناسبات ماقبل سرمایه‌داری امکان تکوین و رشد سرمایه تولیدی وجود نداشت، سرمایه‌داری جهانی متروپل کوشیدند تا تحت لوای شعار رفرم یا اصلاحات اقتصادی بستر ساز تکوین سرمایه تولیدی و تجاری و بانکی در این کشورها بشوند که این امر به منزله شمشیر دو لبه‌ائی بود که لبه دیگر آن تثبیت نظام‌های توتالی‌تر کشورهای پیرامونی در چارچوب رفرم و اصلاحات نیز شد.

بنابراین در این چارچوب بود که کشورهای متروپل مجبور شدند تا به صادرات رفرم اقتصادی به کشورهای پیرامونی عقب مانده و گرفتار در مناسبات ماقبل سرمایه‌داری بپردازند که از جمله این کشورها کشور ما بود که تحت رفرم اقتصادی کندی در سال ۴۲، رژیم توتالی‌تر پهلوی مجبور شد که با تکیه بر سرمایه‌های نفتی جهت استحاله مناسبات زمینداری در ایران اقدام نماید و از اینجا بود که در راستای صادرات سرمایه مالی از کشورهای متروپل به کشورهای پیرامونی، نظام بانکی به عنوان مهم‌ترین عامل بستر ساز سرمایه‌های مالی در کشورهای پیرامونی وارد کارزار شد و در همین رابطه بود که از

مناسبات سرمایه‌داری برعکس مناسبات پیشاسرمایه‌داری این بود که، سرمایه‌داری در راستای هر چه بیشتر کسب ارزش اضافی و سود بیشتر تمام جهان را همرنگ خود می‌کند.

در این رابطه بود که به موازات تسخیر بازارهای کشورهای پیرامونی از آنجائیکه بسترهای تکوین سرمایه‌داری در این کشورها به علت حاکمیت مناسبات پیشاسرمایه‌داری فراهم نبود با عنایت به اینکه برای سرمایه تنها در کانتکس مناسبات سرمایه‌داری امکان رشد و توسعه فراهم می‌شود این امر باعث گردید تا کشورهای متروپل جهت بسترسازی برای غارت منابع اولیه کشورهای پیرامونی و دستیابی به نیروی کار ارزان و کسب بازارهای مصرفی این کشورها مجبور به تزریق مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی بشوند که همین وارداتی شدن مناسبات سرمایه‌داری از کشورهای متروپل به کشورهای پیرامونی باعث تولد توسعه برون‌زا در کشورهای پیرامونی شد که این توسعه برون‌زا در کشورهای پیرامونی نقطه آغاز تمامی بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی می‌باشند و در همین چارچوب است که بیش از صد سال است که تمامی کشورهای پیرامونی در آتش بحران‌های ناشی از این سزارین یا توسعه برون‌زا می‌سوزند.

دلیل این امر هم آن است که از آنجائیکه در مناسبات سرمایه‌داری برون‌زا برعکس مناسبات سرمایه‌داری برون‌زا از جمله عواملی که باعث تکوین سرمایه‌داری در این کشورها شد اینکه در سرمایه‌داری برون‌زا سرمایه‌های اولیه بسترساز سرمایه‌داری همان سرمایه تجاری بودند که از دل ثروت‌های زمینداران در عرصه مبادله محصول شهر و روستا حاصل شده بودند و همین استحاله ثروت‌های زمینداری به سرمایه‌های تجاری بود که در فرایند انقلاب صنعتی به صورت سرمایه‌های تولیدی درآمد. بنابراین در سرمایه‌داری برون‌زا ثروت‌های زمینداری محصول مبادله محصول شهر و روستا بدل به سرمایه تجاری می‌شود و همین سرمایه تجاری بودند که بسترساز کشف قاره‌ها و تکوین استعمارگری کشورهای متروپل نیز شد.

لذا به همان اندازه که کشورها دارای سرمایه تجاری بیشتری بودند در عرصه تکوین مناسبات سرمایه‌داری دستی گشاده داشتند مضافاً اینکه خود تکوین سرمایه تجاری که قبل از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه در قرن هیجدهم در اروپا تکوین پیدا کردند بسترساز جهانگردی و جهان طلبی سرمایه‌داری تجاری نیز شد. به عبارت دیگر این

خصیصه سرمایه تجاری بود و هست که باعث می‌شود تا سرمایه‌داری برعکس مناسبات فئودالیت و زمینداری دارای روحیه توسعه طلبی و جهان‌خواهی بشود. تمامی فتوحات مغرب زمین از قرن هیجدهم به بعد چه در عرصه اکتشافات و چه در عرصه جنگ و نظامی‌گری همگی معلول فزون خواهی و جهان خواهی سرمایه‌های تجاری بوده است. البته خصیصه فرایند سرمایه تولیدی و سرمایه مالی که در ادامه تکوین و رشد چرخه سرمایه‌های تجاری در غرب حاصل شده است همگی معلول همان خصیصه اولیه سرمایه‌های تجاری می‌باشد.

در سرمایه‌داری برون‌زا برعکس سرمایه‌داری برون‌زا از آنجائیکه سرمایه اولیه اینگونه مناسبات وابسته سرمایه‌داری یا از طریق سرمایه‌های مالی وارداتی کشورهای متروپل به کشورهای پیرامونی حاصل می‌شوند یا اینکه در کشورهایی مثل کشور ما این سرمایه اولیه به جای اینکه از طریق سرمایه تجاری محصول استحاله شده ثروت‌های مبادله شهر و روستا مناسبات زمینداری باشد از طریق سرمایه‌های باد آورده نفتی یا پترو دلارها محصول غارت منابع اولیه این مرز بوم حاصل شده است که تفاوت این دو سرمایه یعنی سرمایه‌های مالی وارداتی کشورهای متروپل یا امپریالیستی و سرمایه‌های مولود غارت مواد اولیه کشورهای پیرامونی توسط کشورهای متروپل و امپریالیستی با سرمایه تجاری اولیه غرب خصیصه دلالتی گری و واسطه گری این سرمایه‌ها است که این خصیصه اولیه سرمایه مالی وارداتی و سرمایه‌های غارتگرانه فروش مواد اولیه کشورهای پیرامونی برعکس خصیصه فزون خواهی و جهان طلبی سرمایه‌های تجاری کشورهای سرمایه‌داری برون‌زای متروپل غرب بود و همین عامل باعث تکوین سرمایه‌داری برون‌زا در کشورهای پیرامونی شد و این خصیصه سرمایه‌های اولیه کشورهای پیرامونی بود که مانع گردید تا برعکس سرمایه‌داری برون‌زای کشورهای متروپل این سرمایه‌ها از فرایند دلالتی به فرایند تولیدی در کشورهای پیرامونی سرریز نگردد.

برای فهم آفت عدم انجام این فرایند در کشور ما کافی است که بدانیم طبق گفته عزت سبحانی رئیس سازمان برنامه بودجه و عضو شورای انقلاب و نماینده مجلس رژیم مطلقه فقهاتی در سال‌های ۵۸ تا ۶۰ «حجم ریالی سودی که بورژوازی پلشت تجاری ایران در ۶ ماهه اول سال ۵۸ با غارت این توده مظلوم انقلاب کرده ایران به دست آورد، دو برابر کل سودی بوده که بورژوازی تجاری ایران در نزدیک به

۶۰ سال حکومت پهلوی به دست آورد می‌باشد» و باز برای اینکه پلشتی و آفت این گونه سرمایه‌های دلالی در کشور ما فهم کنیم کافی است که بدانید دو قلم سرقت بانکی این بورژوازی در چهار سال دولت دهم رژیم مطلقه فقهانی یکی ۳۰ هزار میلیارد ریال بوده و دومی که تازه توسط رژیم مطلقه فقهانی توسط وزیر اقتصاد دولت یازدهم اعلام گردیده است ۱۲۰ هزار میلیارد ریال می‌باشد.

البته در همین رابطه لازم است که بدانیم در جامعه امروز ایران نماینده این سرمایه سپاه پاسداران می‌باشد که با تشکیلات گسترده اداری و نظامی و اجتماعی که دارد علاوه بر تسخیر تمامی کرسی‌های مدیریتی از شهرداری و شورای شهر تهران گرفته تا کدخدای روستاهای سیستان و بلوچستان همگی در چنگ گرفته و به قول شیخ مهدی کروی بیش از سی اسکله غیر رسمی و دور از چشم گمرک در دست دارند و از فرودگاه پیام در مهر شهر کرج تا مرزهای زمینی غرب و شرق و جنوب ایران همه در تسخیر خود دارند و امروز نبض قاچاق که طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهانی بیش از ۲۰ برابر کل مبادله رسمی رژیم مطلقه فقهانی می‌باشد، همگی از سر انگشتان این بورژوازی بزرگ درباری رژیم مطلقه فقهانی ریزش می‌کند.

بنابراین بزرگترین عامل تکوین سرمایه‌داری درون‌زا همین سرمایه‌های اولیه مالی و سرمایه محصول غارت مواد اولیه کشورهای متروپل می‌باشد که به علت خصیصه چرخه دوری این سرمایه‌های اولیه در کشورهای پیرامونی این سرمایه‌های اولیه نتوانستند مانند چرخه سرمایه‌داری درون‌زای کشورهای متروپل به چرخه سرمایه تولیدی برسند که همین امر بستر ساز انفکاک و جدائی و بیگانگی بین سرمایه‌های تولیدی و سرمایه‌های دلالی در کشورهای پیرامونی و مناسبات سرمایه‌داری برون‌زای شده است در صورتی که مهمترین عامل رشد سرمایه‌داری درون‌زا در کشورهای متروپل همین پیوند بین سرمایه‌های تجاری و سرمایه تولیدی بود.

به عبارت دیگر در کشورهای متروپل آنچه عامل پیوند بین دو چرخه سرمایه تجاری و سرمایه تولیدی شد و خود عامل تکوین سرمایه‌داری درون‌زا در کشورهای متروپل شد این بود که آبشخور اولیه تکوین سرمایه‌های تولیدی سرمایه‌های تجاری بوده است، در صورتی که عامل تکوین سرمایه‌های تولیدی در کشورهای پیرامونی یا سرمایه‌های مالی وارداتی کشورهای متروپل بوده یا سرمایه‌های غارت شده مواد

اولیه داخلی این کشورها است. برای نمونه در کشور ما یکشنبه بر پایه تصمیمات اعلیحضرت جهت اجرای طرح رفم ارضی کندی همان زمینداران روستا امثال هژبر و خیام و حبیب الله ثابت (ثابت پاسال) و غیره از روستا و مناسبات زمینداری وداع کردند و توسط سرمایه‌های نفتی بدل به بورژوازی تولیدی دربار شدند. از اینجا بود که مناسبات سرمایه‌داری برون‌زای کشورهای پیرامونی بدل به سرمایه‌داری کمپرادور شد.

بنابراین سرمایه‌داری کمپرادور در کشورهای پیرامونی همان سرمایه‌داری است، خودش یک مناسبات منفک و جدا از سرمایه‌داری نیست تنها تفاوتش با سرمایه‌داری درون‌زای کشورهای متروپل همین ماهیت سرمایه اولیه تکوین آن می‌باشد و این کم تفاوتی نیست که برای فهم بیشتر این تفاوت کافی است که علل شکست سوسیالیسم دولتی در شوروی به لحاظ ساختاری یا از زاویه اقتصادی مورد بازشناسی قرار دهیم. چراکه منهای آفت ساختار سیاسی - اجتماعی سوسیالیسم دولتی شوروی سابق که بازگشت پیدا می‌کرد به عدم پیوند بین سوسیالیسم با دموکراسی و شورای تکوین یافته از پائین جامعه نه تزریق شده از بالا، سوسیالیسم دولتی دارای یک آفت اقتصادی نیز بود و آن اینکه آنچنانکه مارکس هم پیش بینی کرده بود در چارچوب پروسس تاریخی تکوین سرمایه‌های تولیدی در اروپا و آسیا، روسیه آخرین حلقه این پروسس بود.

لذا در این رابطه در روسیه قبل از تکوین سرمایه تولیدی و تکوین تولید اجتماعی و پیدایش طبقه پرولتاریای صنعتی به صورت طبیعی، انقلاب سوسیالیستی که همان اجتماعی کردن تولید اجتماعی است مادیت پیدا نکرد. به عبارت دیگر در روسیه توسعه به صورت برون‌زا توسط بلشویک‌ها تحقق پیدا کرد و از آنجائیکه بلشویک‌ها نمایندگی از طبقه‌ای می‌کردند که مادیت تاریخی آن هنوز به صورت فراگیر در روسیه حاصل نشده بود، در نتیجه حزب کمونیست شوروی که همان بورکرات‌ها و تکنوکرات‌های نوین بودند که جایگزین طبقه پرولتاریا و شوراهای جوشیده از پائین شدند، بدین سبب بود که شد آنچه که نمی‌باید می‌شد. ■

ادامه دارد



فونکسیون است، به این ترتیب که بر عکس علوم طبیعی که چه ما به آن آگاهی داشته باشیم و چه نداشته باشیم نسبت به ما دارای فونکسیون جبری می‌باشند، مثلاً چه ما به قوانین باد و باران یا جاذبه و دافعه اطلاع داشته باشیم نه نداشته باشیم پدیده‌های طبیعی باد و باران یا جاذبه و دافعه کار خود را می‌کنند و نسبت به ما دارای فونکسیون می‌باشند اما در خصوص سوسیالیسم یا دموکراسی و پدیده‌های دیگر اجتماعی قضیه صورت عکس دارد یعنی تنها زمانی ما می‌توانیم به سوسیالیسم یا دموکراسی دست پیدا کنیم که:

اولاً آن را بشناسیم.

ثانیاً پس از شناخت و آگاهی به آن در جهت برپائی آن در جامعه اقدام عملی بکنیم.

بنابراین بر عکس سوسیالیسم قرن بیستم، سوسیال – دموکراسی قرن بیست و یکم تنها زمانی نصیب یک جامعه می‌شود که آن جامعه اولاً آن را بشناسد و بعد در جهت تحقق عینی آن اقدام عملی بکند. البته فراهم شدن بستر عینی سوسیال – دموکراسی در آن جامعه یک نیاز جبری می‌باشد چراکه تحقق سوسیال – دموکراسی در هر جامعه‌ای محصول دیالکتیک عین و ذهن در آن جامعه است طبیعی است که تا زمانی که بسترهای عینی سوسیال – دموکراسی که عبارت است از:

بنابراین ماحصل آنچه که در این بخش گفته شد تفاوت بین سوسیالیسم قرن بیستم با سوسیالیسم قرن بیست و یکم عبارتند از:

۱ - سوسیالیسم دولتی قرن بیستم، یک سوسیالیست تکوین یافته از بالا بود در صورتی که سوسیالیست قرن بیست و یکم یک سوسیالیسم تکوین یافته از پائین به بالا می‌باشد.

۲ - سوسیالیسم قرن بیستم یک سوسیالیسم بیگانه با دموکراسی بود که از طریق تشکیلات دسپاتیزم احزاب یقه سفید تکنوکرات و بورکرات نیابتی کمونیستی بر کارگران و جامعه تحمیل و تزریق شده بود، در صورتی که سوسیال – دموکراسی قرن بیست و یکم یک سوسیالیسم دموکراتیک می‌باشد که نه تنها بیگانه با دموکراسی نیست بلکه بالعکس از طریق نهادهای شورائی کارگری و زحمتکشان به صورت دموکراتیک تکوین پیدا می‌کند.

۳ - سوسیالیسم قرن بیستم یک سوسیالیسم ابزاری و اجباری بود که در چارچوب ماتریالیسم تاریخی استالین تبیین شده بود و مانند مناسبات اقتصادی ماقبل سوسیالیسم از کمون اولیه تا سرمایه‌داری به صورت جبری در چارچوب رشد ابزار تولید تکوین پیدا می‌کرد و استقرار آن در جهان و جوامع نیازمند به هیچگونه بسترسازی ذهنی نیست، بر عکس آن، سوسیالیسم قرن بیست و یکم هر چند مانند سرمایه‌داری و مناسبات ماقبل آن روابط تولیدی می‌باشد اما پروسه استقرار آن با مناسبات ماقبل آن تفاوت دارد، به این ترتیب که سوسیالیسم علمی قرن بیست و یکم در صورتی در یک جامعه تحقق پیدا می‌کند که زحمتکشان و طبقه کارگر و پیشگامان آن جامعه و حزب طبقه کارگر با اختیار این علم را.

اولاً در چارچوب جامعه کنکریّت بومی کنند.

ثانیاً این علم را به طبقه زحمتکش یا طبقه کارگر آموزش بدهند.

ثالثاً این علم در بستر واقعیت زندگی آن‌ها جاری و ساری کنند، یعنی نه به صورت کلاسیک و مجرد به آن‌ها منتقل کنند بلکه به صورت برنامه مشخص که پاسخگوی نیازهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آن‌ها باشد، در آورند. به این ترتیب است که هر چند سوسیالیسم علمی خود یک علم می‌باشد اما از جمله آن علمی است که تنها پس از آگاهی به آن دارای

۱ - پیشرفت تکنولوژی و صنعتی شدن تولید.

۲ - تثبیت طبقه کارگر به عنوان یک طبقه برتر به لحاظ کمی.

۳ - تکوینتان سیده کارگری توسط ایجاد مراکز بزرگ صنعتی و تولیدی.

۴ - ایجاد نهادهای سراسری سندیکائی و اتحادیهائی کارگری، تکوین پیدا نکند امکان تحقق و عینیت بخشیدن به شرایط ذهنی سوسیال - دموکراسی وجود ندارد. به عبارت دیگر هر چند ما به لحاظ ذهنی جامعه خود را به تئوری سوسیالیسم و دموکراسی آموزش بدهیم تا زمانی که شرایط عینی سوسیالیسم در آن جامعه ایجاد نشده باشد، امکان تحقق سوسیالیسم در آن جامعه وجود ندارد.

۳ - رقابت سرمایه‌های گلوبال در عصر امپریالیسم قرن بیست و یکم

آنچنانکه فوقا اشاره کردیم بزرگترین مشخصه رقابت سرمایه‌های گلوبال در دهه آخر قرن بیستم یعنی از بعد از فروپاشی اردوگاه شرق عبور این رقابت از کانال سرمایه‌های منطقه‌ای و کشوری می‌باشد و دلیلی که برای این امر مطرح کردیم این بود که قدرت‌های متروپل صاحب سرمایه‌های گلوبال بر مبنای تجربه‌ای که از دو جنگ بین‌الملل اول و دوم داشتند و در چارچوب این حقیقت که به علت پیشرفت تسلیحات کشتار جمعی در صورت تحقق جنگ بین‌الملل سوم، تمامی سرمایه‌های گلوبال و قدرت‌های متروپل نابود خواهند شد؛ لذا به همین دلیل در راستای ممانعت از امکان تکوین جنگ بین‌الملل سوم است که قدرت‌های متروپل صاحب سرمایه‌های گلوبال طبق یک منشور نانوشته تصمیم گرفتند که رقابت و تقسیم بازتقسیم بازارهای جهانی را از کانال سرمایه منطقه‌ای و کشوری پیرامونی به انجام برسانند، که البته آنچنانکه قبلا هم به اشاره مطرح کردیم در دهه آخر قرن بیستم به علت تثبیت هژمونی بلامنازع جهانی امپریالیسم آمریکا رقابت قدرت‌های متروپل از کانال حمایت از هژمونی بلامنازع امپریالیسم آمریکا در جنگ‌های منطقه‌ای و دخالت‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی در کشورهای پیرامونی جهت تثبیت و استقرار نظم بین‌المللی جدید بعد

از فروپاشی اردوگاه شرق و تقسیم بین‌المللی بازارهای کشورهای پیرامونی می‌گذشت.

اما به موازات تکوین قدرت‌های بزرگ اقتصادی بین‌المللی جدید امثال چین، هند، برزیل، روسیه، آرژانتین و افریقای جنوبی و بحران خانمانسوز سال‌های ۲۰۰۷ به بعد جهانی سرمایه‌داری که معلول بحران ساختاری و اقتصادی داخلی امپریالیسم آمریکا بود، این دو امر باعث گردید تا قدرت هژمونی امپریالیسم آمریکا در دهه اول قرن بیست و یکم ضعیف بشود و دیگر این قدرت امپریالیستی توان هژمونی بین‌المللی مانند دهه آخر قرن بیستم را نداشته باشد. از این مرحله بود که در دهه اول قرن بیست و یکم بحران محوری سرمایه‌های گلوبال بحران هژمونی بین‌المللی به علت عدم توانائی و ضعف اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا است و درست از همین زمان است که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در سر آغاز قرن بیست و یکم با فرو ریختن برج‌های دو قلوی نیویورک که سمبل اقتصادی سرمایه‌های گلوبال امپریالیستی و به همراه آن انفجار ساختمان پنتاگون - که سمبل قدرت نظامی امپریالیسم آمریکا است - توسط عملیات انتحاری گروه القاعده و واکنش عکس‌عملی و موضعی بوش پسر رئیس‌جمهور وقت آمریکا در همان روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که اعلام کرد جنگ صلیبی آغاز شده است، باعث گردید تا شروع قرن بیست و یکم و فرایند ناتوانی هژمونی امپریالیسم آمریکا و آغاز حل تضادهای قدرت‌های متروپل از طریق سرمایه‌های منطقه‌ای و کشورهای پیرامونی از منطقه خاورمیانه به عنوان نوک پیکان منطقه تضاد سرمایه‌های گلوبال عبور کند.

در همین رابطه بود که بوش پسر - رئیس‌جمهور وقت آمریکا - رسماً با اعلام مراکز شرارت جهان که شامل کره شمالی، افغانستان طالبان، ایران، عراق صدام تا لیبی قذافی می‌شد - رسماً منطقه تاخت و تاز قدرت‌های متروپل تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا مشخص کرد و به این ترتیب آژیر جنگ با حمله همه جانبه قدرت‌های متروپل به سرکردگی امپریالیسم آمریکا به افغانستان طالبان به صدا در آمد و از آنجا بود که در دومین مرحله، این آتش به جان ملت عراق افتاد و با اشغال نظامی این کشور سیاست نابودی تمامی زیرساخت‌های اقتصادی این کشور توسط امپریالیسم آمریکا به اجرا در آمد. در مرحله سوم بود که این آتش به جان ملت لیبی افتاد و بعداً کشور سومالی و بالاخره

کشور سوریه مورد حمله و تاخت و تاز نظامی قدرت‌های امپریالیستی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا قرار گرفت.

در این رابطه است که جایگاه تاریخی عملیات انتحاری ۱۱ سپتامبر برج‌های دو قلو و ساختمان پنتاگون توسط القاعده مهم‌تر از خود عملیات بود چراکه آنچنانکه فوقاً به اشاره رفت به لحاظ جایگاه تاریخی، عملیات ۱۱ سپتامبر که در سال ۲۰۰۱ یعنی سرآغاز قرن بیست و یکم می‌باشد، از آنجائیکه این زمان درست زمانی است که ناتوانی امپریالیسم آمریکا در انجام هژمونی بین‌المللی آغاز شده است، لذا شاید بتوان گفت که آنچنانکه بحران اقتصادی سال ۲۰۰۷ آثر ناتوانی هژمونی اقتصادی امپریالیسم آمریکا را به صدا در آورد.

واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ القاعده آثر ناتوانی نظامی امپریالیسم آمریکا را به صدا در آورد و این انفجار و این آثر پایان قدرت هژمونی تک سوارانه امپریالیسم آمریکا بر جهان بود و صد البته شاید بهتر باشد که بگوئیم که انفجارهای ۱۱ سپتامبر پایان دوران نظم بین‌المللی بود که از بعد از فروپاشی اردوگاه شرق در دهه آخر قرن بیستم تحت رهبری تک سوارانه امپریالیسم آمریکا بر جهان تنظیم شده بود و در چهارچوب آن نظم بین‌المللی بود که تجاوز امپریالیسم آمریکا در سال ۱۹۹۱ به خاورمیانه و عراق صدام که به کویت حمله کرده بود انجام گرفت، همچنین در چهارچوب آن نظم بین‌المللی بود که تجاوزات امپریالیسم آمریکا به بالکان جهت قطعه قطعه کردن کشور یوگسلاوی انجام گرفت.

بنابراین در این رابطه بود که آثر ۱۱ سپتامبر برای امپریالیسم آمریکا به مثابه یک سیحه ویرانگر بود که - امپریالیست آمریکا می‌کشد - توسط قشون کشی‌های بعد از آن در عرصه بین‌المللی این پاشنه آشیل خود را حتی به صورت ظاهر هم که شده بزک و آرایش کند؛ لذا با تمام توان نظامی و با پیشرفته‌ترین سلاح نظامی خود و با شعار شروع جنگ صلیبی بوش و تئوری جنگ تمدن‌های هانتینگتون و قشون کشی همه جانبه امپریالیسم آمریکا به کشورهای خاورمیانه از جمله افغانستان و عراق و سومالی و لیبی و یمن تجاوز نظامی خود را آغاز کرد که صد البته هر چند در حمله و هجوم در چهارچوب نابود کردن تمامی زیربنای اقتصادی این کشورها و استراتژی بیابان‌های سوخته موفق بود، اما شکست امپریالیسم آمریکا در نگهداری این بیابان‌های

سوخته نشان داد که دوران تئوری پایان تاریخ فوکویاما یعنی دوران تک سواری امپریالیسم آمریکا در انجام هژمونی بین‌المللی مانند دهه آخر قرن بیستم به سر رسیده است و مرحله عبور تضادهای قدرت‌های متروپل از کانال کشورهای پیرامونی شروع شده است.

به این ترتیب است که در قرن بیست و یکم این فرایند جدید از خاورمیانه و افغانستان طالبان آغاز شد اما با ورود این پروژه امپریالیستی به کشور سوریه در چارچوب استحاله ارتجاعی بهار عربی توسط قدرت‌های متروپل و در راس آن‌ها امپریالیسم آمریکا فاز نوینی در عرصه این پروسه آغاز شد بطوریکه عملکرد کشورهای متروپل در سوریه و صف آرائی سیاسی و نظامی دو قدرت روسیه و چین از شورای امنیت توسط دو بار وتوی طرح آمریکا و کشورهای غربی بر علیه دولت اسد تا حضور نظامی، همه و همه دلالت بر پایان هژمونی تک سوارانه امپریالیسم آمریکا در عرصه نظم جهانی می‌کند.

بنابراین هر چند که جنگ داخلی سوریه در بستر پروسه بهار عربی تکوین پیدا کرد اما هرگز نباید موضوع سوریه را در کنار موضوع مصر و تونس و بحرین قرار داد چراکه گرچه شروع جنگ داخلی در راستای انتقال جنبش بهار عربی بود اما آنچنان در کشور لیبی هم دیدیم از بعد از دخالت و تجاوز کشورهای متروپل زیر چتر ناتو و به رهبری امپریالیسم آمریکا شرایط لیبی عوض شد و کشور لیبی تحت مدیریت بین‌المللی سرمایه‌داران جهانی مورد تجاوز قرار گرفت که هدف آن‌ها از تجاوز نه فقط تامین دموکراسی برای مردم لیبی نبود بلکه بالعکس سرنگونی قذافی و تبدیل لیبی توسط نابود کردن زیرساخت‌های اقتصادی به بیابان‌های سوخته و در نهایت پیوند لیبی به جرگه بازارهای تحت سلطه خود جهت تقسیم امپریالیستی بازارهای جهانی بود.

موضوع تکوین جنگ داخلی سوریه هم در راستای همان هدف کشورهای متروپل سرمایه‌داری جهانی جهت سرنگون کردن حکومت اسد و حزب بعث سوریه بود اما از آنجائیکه صف آرائی قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای در سوریه غیر از لیبی انجام گرفت، این امر باعث شد تا جنگ داخلی سوریه فرایندی نوینی در عرصه نظم نوین بین‌المللی در قرن بیست و یکم پیدا کند. به عبارت دیگر هر چند انفجارهای برج‌های دو قلو و ساختمان پنتاگون در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

معرف پایان هژمونی تک سوارانه امپریالیسم آمریکا بر جهان و پایان نظم بین‌المللی تکوین یافته بعد از فروپاشی اردوگاه شرق بود، جنگ داخلی سوریه نمایش صف آرائی قدرت‌های متروپل سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم است.

البته دلیل اصلی این امر ورود تمام عیار سیاسی و نظامی دو قدرت روسیه و چین بود که از تجاوز و سرنگونی قذافی در لیبی و بیابان‌های سوخته آن که همگی در راستای منافع کشورهای امپریالیسم جهانی صورت گرفته بود و باعث شد تا قذافی و لیبی که در تقسیم قبلی جهان جزء بازارها و تیول روسیه و چین بود، به راحتی از تیول آن‌ها خارج شود و در خدمت منافع سرمایه‌داران غرب و امپریالیسم آمریکا قرار گیرد. از این مرحله بود که دو قدرت بین‌المللی روسیه و چین که از بعد از فروپاشی اردوگاه شرق جزء اردوگاه سرمایه‌داری جهانی قرار گرفته بودند کوشیدند تا در سوریه پایان نظم بین‌المللی تک سوارانه امپریالیسم آمریکا که در خدمت سرمایه‌داران غرب بود را اعلام کنند و نظم نوین جهانی جدیدی بر سرمایه‌داری غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا تحمیل کنند.

قابل ذکر است که به موازات شکست سیاسی امپریالیسم غرب در شورای امنیت توسط وتوی هم زمان دو کشور چین و روسیه در دو مرحله، همچنین شکست نظامی ناتو در تجاوز نظامی به سوریه از آنجائیکه هم زمان از سال ۲۰۰۷ بحران اقتصادی غرب به سرکردگی آمریکا هم آغاز شد، این پازل شکست سیاسی و نظامی و اقتصادی امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در سوریه کامل شد، لذا از آنجا بود که با شکست استراتژی کشورهای متروپل غرب به رهبری آمریکا در سوریه، این شکست به صف آرائی منطقه‌ای خاورمیانه هم انتقال پیدا کرد.

۴ - استحاله جنگ تمدن‌ها یا جنگ مسلمانان و مسیحیان ساموئل هانتینگتون به جنگ شیعه و سنی در قرن بیست و یکم توسط امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم از بعد از شکست امپریالیسم آمریکا در

انجام هژمونی تک سوارانه خود در آغاز قرن بیست و یکم امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا جهت ممانعت از وقوع جنگ بین‌الملل سوم و تغییر تئوری و پیش بینی ساموئل هانتینگتون نسبت به وقوع جنگ تمدن‌ها بین مسیحیان و مسلمانان که در نهایت به علت برتری کمی مسلمانان از نظر هانتینگتون به برتری مسلمانان بر مسیحیان خواهد انجامید، طبق یک منشور نانوشته کشورهای متروپل امپریالیستی کوشیدند که در قرن بیست و یکم و در نظم بین‌الملل جدید تضادهای امپریالیستی کشورهای متروپل در عرصه تقسیم بازتقسیم بازارهای کشورهای پیرامونی از کانال تضادهای داخلی قدرت‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی منطقه‌ای و داخلی جغرافیای کشورهای پیرامونی به انجام برسانند.

لذا در راستای این استراتژی امپریالیستی کشورهای متروپل بود که در اولین مرحله به علت حساسیت ویژه منطقه خاورمیانه به لحاظ اقتصادی و سیاسی و ژئوپلیتیکی تکوین هلال شیعه در این منطقه تحت هژمونی رژیم مطلقه فقه‌ای ایران که شامل کشورهای ایران و عراق و سوریه و لبنان می‌باشد، به عنوان اولین پروژه امپریالیستی در قرن بیست و یکم جهت تغییر و استحاله تضاد و جنگ مسلمان و مسیحیت که القاعده در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ با انفجار برج‌های دو قلو و ساختمان پنتاگون طبق پیش بینی هانتینگتون آن را استارت زد، به جنگ شیعه و سنی در دستور کار امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا قرار گرفت؛ لذا برای تحقق این هلال شیعه امپریالیست آمریکا از تجاوز و اشغال افغانستان اشغال عراق جهت سقوط صدام و تحویل آن به شیعیان در دستور کار خود قرار داد که با سقوط صدام و تحویل آن به شیعیان طی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ این پروژه به انجام رسید و هلال شیعه تحت هژمونی رژیم مطلقه فقه‌ای ایران تکوین پیدا کرد و با تکوین این هلال شیعه توسط امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بود که شرایط سیاسی و نظامی و اقتصادی منطقه خاورمیانه از جنوب شرقی آسیا تا شمال آفریقا دچار تحول کیفی شد. زیرا:

الف - جوی خون مسلمان کشی تحت عنوان جنگ شیعه و سنی از آسیای جنوب شرقی تا شمال آفریقا به راه افتد، آنچنانکه سنی شیعه را تکفیر می‌کرد، شیعه با فرمان‌های جهاد بر علیه آن‌ها سنی را تکفیر می‌کرد؛ لذا به این دلیل بود که جنگ مسلمان با مسلمان جایگزین جنگ

تمدن‌های هانتینگتون شد که پیش‌بینی می‌کرد که با جنگ مسلمانان با مسیحیان به علت کثرت کمی مسلمانان این جنگ به پیروزی و غلبه مسلمانان بر مسیحیان به پایان برسد و این جنگ با حمله القاعده در ۱۱ سپتامبر و شعار بوش رئیس‌جمهور وقت آمریکا که در همان شب ۱۱ سپتامبر اعلام جنگ صلیبی با مسلمانان کرد و در این رابطه به افغانستان حمله کرد، شروع شد.

اما از آنجائیکه تجربه اشغال افغانستان برای امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا حامل دستاوردهائی استراتژیکی بود، که از جمله آن‌ها اینکه دوران جنگ مستقیم با مسلمانان و کشورهای پیرامونی به پایان رسیده است و امپریالیسم جهانی هر چند بتواند تحت ارتش‌های کلاسیک خود و تجهیزات نظامی مافوق مدرن کشورهای پیرامونی و مسلمان را اشغال کند، ولی پس از اشغال هرگز توان نگهداری آن‌ها را در برابر جریان‌های مسلمان غیر کلاسیک ندارند و هزینه نگهداری این سرزمین‌های اشغالی برای امپریالیسم جهانی بیشتر از هزینه اشغال نظامی آن‌ها می‌باشد آنچنانکه در مقاومت مردم فلولجه عراق امپریالیسم آمریکا حتی با پیچیده‌ترین سلاح‌های کلاسیک نتوانست مقاومت آن‌ها را در هم بشکند، لذا جهت وادار به تسلیم کردن مردم فلولجه امپریالیسم آمریکا از بمب فسفری استفاده کرد تا با کشته و فراری دادن مردم فلولجه مقاومت آن‌ها را در هم بشکند.

ب - تغییر مرزهای منطقه خاورمیانه که از سال ۱۹۱۶ پس از فرو پاشی امپراطوری عثمانی توسط امپریالیسم انگلیس و امپریالیسم فرانسه و موافقت حکومت روسیه تحت پیمان سایکس - پیکو انجام گرفته است این تعیین مرزها در چارچوب پروژه خاورمیانه بزرگ و یا پروژه طرح خاورمیانه جدید تحت هژمونی کشور متجاوز و اشغالگر اسرائیل مورد تأیید امپریالیسم آمریکا نمی‌باشد، لذا در این رابطه است که امپریالیسم آمریکا جهت تحقق پروژه جدید خاورمیانه خود معتقد به بالکانیزه کردن کشورهای مسلمان منطقه از پاکستان و افغانستان گرفته تا ایران، عربستان، عراق، سوریه، مصر، لیبی و سودان شد که استحال جنگ تمدن‌ها یا جنگ صلیبی به جنگ شیعه و سنی توسط امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا باعث بسترسازی جهت تحقق این پروژه امپریالیستی می‌باشد.

ج - از بعد از اشغال عراق و تحویل آن به شیعیان و تکوین هلال شیعه

توسط امپریالیسم آمریکا بود که ابومصعب الزرقاوی مطلبی مانیفست گونه مطرح کرد که از آن زمان تا امروز ما خوشه چین خونین آن خرمن هستیم. او در آن مطلب دیدگاه خود را برای اولین بار نسبت به مذهب شیعه اینچنین تبیین کرد:

«شیعیان برای اولین بار به کمک خواجه نصیرالدین طوسی و هلاکو خان مغول خلیفه عباسی را کشتند و برای دومین بار ارتش عثمانی که با غرب می‌جنگید تضعیف کردند و برای سومین بار بر سر تجاوز نظامی آمریکا به عراق با آمریکا هماهنگی و همراهی کردند، لذا به این سه دلیل شیعیان کافرنند و کشتن آن‌ها واجب می‌باشد» و در راستای این مانیفست ابومصعب الزرقاوی است که امروز جریان داعش در تبلیغات خود اعلام می‌کند که ما با سه صاد در حال جنگ هستیم ۱ - صهیونیسم، ۲ - صلیبیون، ۳ - صفویان یا شیعیان.

د - گرچه به علت ظهور جریان‌های خشونت طلبی چون داعش، طالبان افغانستان و پاکستان، باکو حرام، الشریعه و جبهه النصره - که همگی مولود همان استراتژی تغییر جنگ صلیبی به جنگ شیعه و سنی توسط تکوین هلال شیعه امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا می‌باشند - پروژه تکوین خاورمیانه بزرگ امپریالیسم آمریکا تحت هژمونی رژیم اشغالگر و متجاوز اسرائیل توسط بالکانیزه کردن افغانستان، پاکستان، ایران، عراق، سوریه، عربستان، مصر، لیبی و سودان به بن بست عملی رسیده است، لذا امپریالیسم جهانی می‌کوشند تا با جایگزین کردن طرح خاورمیانه جدید و مشارکت کشورهای منطقه از ترکیه تا عربستان و ایران در کنار رژیم متجاوز و اشغالگر اسرائیل هژمونی جدیدی تعریف کنند.

لذا به این ترتیب است که در شرایط فعلی جنگ شیعه و سنی تضاد غالب منطقه خاورمیانه جهت حل تضادهای کشورهای متروپل جهانی شده است. ■

والسلام

در ماهشیه ۱۶ آذر سال ۹۳

۱۸ - حاکم کردن فضای درسی صرف جهت

مشغول کردن دانشجویان توسط افزایش کمی و حجمی دروس دانشگاهی.

این مولفه‌های هیجده‌گانه بدل به پادگانی شود که حتی آنچنانکه در نشست مهرماه شیخ حسن روحانی در دانشگاه تهران مشاهده کردیم، در آن نشست همه بودند جز دانشجوی و جنبش دانشجویان ایران و آنچنانکه به یاد دارید در آن نشست شیخ حسن روحانی همان شعار خامنه‌ای که «دانشگاه باشگاه سیاسی نیست» را تکرار کرد. ولی از مهر ماه ۹۳ تا ۱۶ آذر ۹۳ شرایط عوض شد چراکه همان کسانی که در مهرماه ۹۳ شعار «دانشگاه باشگاه سیاسی نیست» سر می‌دادند در ۱۶ آذر ۹۳ در دانشگاه علوم پزشکی ایران شعار «دانشگاه نباید دانشگاه بشود» سر دادند و در همین مراسم ۱۶ آذر ۹۳ بود که اعلام کردند دوران افراطی‌گری و فضای امنیتی به سر آمده است.

به راستی چه شد که در ۱۶ آذر ۹۳ باز جنبش دانشجویی در لاک دفاعی فرو رفته، از لاک دفاعی پنج ساله بیرون آمد و مانند گذشته شعار آزادی و رهائی را در برابر هیولای استبداد فریاد زد؟ چه شد که در ۱۶ آذر ۹۳ جنبش دانشجویی در برابر جریان راست افراطی رژیم مطلقه فقهاتی تمام قد ایستاد؟ آنچنانکه حتی اجازه ورود به سردمداران

۱ - سلطه تشکل‌های زرد دست ساخته حاکمیت مطلقه فقهاتی.

۲ - نصب دوربین‌های مدار بسته.

۳ - ستاره دار کردن دانشجویان فعال.

۴ - احضار به کمیته‌های انضباطی.

۵ - ایجاد تفرقه در صوف دانشجویان.

۶ - شستشوی مغزی دانشجویان از بدو ورود به دانشگاه به صورت مستقیم و غیرمستقیم.

۷ - تفکیک جنسیتی رشته‌های تحصیلی.

۸ - تأسیس دانشگاه‌های تک جنسیتی.

۹ - بازنشستگی پیش از مورد استادان مستقل.

۱۰ - حذف برخی از رشته‌های تحصیلی.

۱۱ - تزریق روسای دانشگاه از بالا در چارچوب اعتقاد به اندیشه راست‌گرایانه افراطی رژیم مطلقه فقهاتی.

۱۲ - خود سانسوری تشریفات دانشجویی.

۱۳ - سهمیه بندی خودی جذب دانشجویان در آزمون سراسری.

۱۴ - نصب دروازه‌های امنیتی در محل درب ورودی دانشگاه‌ها.

۱۵ - نفوذ و فراگیر کردن دستگاه‌های مختلف امنیتی از سربازان گمنام و... گرفته تا تشکیلات حفاظتی سپاه و غیره.

۱۶ - حمایت مالی و تدارکاتی و تشکیلاتی همه جانبه از تشکل‌های زرد که نقش سر انگشتان اجرایی و امنیتی برای رژیم مطلقه فقهاتی دارند.

۱۷ - دستگیری و سرکوب عریان هر گونه حرکت اعتراضی فردی و جمعی دانشجویی.

تفرقه افکن این جریان به دانشگاه را نداد و آنچنان کرد که تشکل‌های زرد دانشجویی دست ساخته رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای اعم از اتحادیه جامعه اسلامی دانشجویان و اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان و دیگر تشکیلات زرد تزریقی از بالای رژیم مطلقه فقهاتی ماست‌های خود را کیسه کردند و در این روز فرار را بر قرار ترجیح دادند.

در یک کلام علت همه این چرا خیزش دوباره جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر ۹۳ بود که نشان داد آماده است تا در برابر دانشگاه پادگانی، دانشگاه جاودانی بسازد. همان دانشگاهی که در ۱۶ آذر ۳۲ احمد قنذچی و مصطفی بزرگ نیا و مهدی شریعت رضوی با خون خود در برابر پیوند ارتجاع مذهبی و استبداد پهلوی و امپریالیسم کودتاگر، استقلال و جاودانگی خود را فریاد زدند. درس‌هایی که جنبش دانشجویی ایران در طول هفت بار رای گیری در مجلس رژیم مطلقه فقهاتی برای پنج وزیر پیشنهادی علوم دولت یازدهم (جعفر میلی منفرد، رضا فرجی دانا، محمود نیلی احمد آبادی، فخرالدین دانش آشتیانی و بالاخره محمد فرهادی) آموخت، او را از خواب پنج ساله گذشته خود بیدار کرد چراکه او دریافت که جنگ حیدر نعمتی جناح‌های قدرت بر سر مهار و سرکوب کردن جنبش دانشجویی تحت شعار خط قرمز فتنه ۸۸ است و لذا تا زمانی که محمد فرهادی تسلیم این استراتژی سرکوب جنبش دانشجویی توسط اعلام قبول خط قرمز فتنه و رهبری حزب پادگانی خامنه‌ای نشد، نتوانست از مجلس رژیم مطلقه فقهاتی رای اعتماد بگیرد.

جنبش دانشجویی ایران به خوبی می‌داند که هم اکنون طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی بیش از یک میلیون و پانصد هزار نفر فارغ تحصیل بیکار در جامعه ایران وجود دارد که در چهار سال آینده با فارغ التحصیل شدن ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار دانشجوی مشغول به تحصیل فعلی، جمعیت ارتش بیکار فارغ تحصیلان دانشگاه‌های ایران به ۶ میلیون نفر خواهد رسید.

جنبش دانشجویی ایران در طول یکسال گذشته در جریان رای گیری برای پنج وزیر علوم دریافت که مشکل عمده رژیم مطلقه فقهاتی نه پرونده هسته‌ای است، نه رکود و تورم اقتصادی است، نه بیکاری است، نه اسلام داعشی است بلکه مشکل عمده رژیم مطلقه فقهاتی خودآگاهی و رشد جنبش دانشجویی ایران است؛ لذا

به همین دلیل در طول یکسال و نیمی که از عمر دولت یازدهم می‌گذرد این رژیم با حساسیتی که بر وزارت علوم و آموزش و پرورش و ارشاد داشته است، نشان داده است که مشکل عمده‌اش آگاه شدن جنبش دانشجویی و جنبش دانش آموزی و جنبش اجتماعی است؛ لذا در هر امری که این رژیم حاضر به معامله بشود در خصوص جنبش دانشجویی و جنبش اجتماعی حاضر به معامله نیست، چراکه حزب پادگانی خامنه‌ای در ۱۸ تیر ۷۶ و در خرداد ۸۸ فهمید که زمانی که این جنبش حرکت خود را آغاز بکند هیچ سدی را یارای مقاومت در برابر آن نیست، بنابراین از سرچشمه باید آن را خشکانید.

جنبش دانشجویی در طول ۵ سال بعد از جنبش خرداد ۸۸ به درستی درک کرده است که عامل شکست جنبش دانشجویی در عرصه جنبش اجتماعی ۸۸ یکی نداشتن سازماندهی و تشکیلات سراسری بود و دیگری عدم پیوند جنبش دانشجویی با جنبش کارگری و جنبش اجتماعی بوده است.

جنبش دانشجویی ایران در طول جنبش ۱۸ تیرماه ۷۸ به درستی آموخت که تا زمانی که دارای تشکیلات مستقل از جناح‌های قدرت حاکمیت و تشکیلات زرد دست ساخته رژیم مطلقه فقهاتی نشود، نه تنها توانایی هدایت جنبش دانشجویی را ندارد بلکه مهم‌تر از آن توان هدایتگری جنبش اجتماعی و جنبش کارگری را نیز نخواهد داشت.

جنبش دانشجویی در جریان جنبش اجتماعی سال ۸۸ دریافت که برای رژیم مطلقه فقهاتی در راستای به زانو درآوردن او همه چیز مباح است. از شکنجه گاه‌های کهریزک و اوین گرفته تا شیبخون به خوابگاه‌ها و تا قتل و تجاوز و غیره T این جنبش به خوبی می‌داند که امروز با ۴/۵ میلیون نفر دانشجوی دانشگاه‌های کشور بزرگترین بستر جهت سازماندهی و تشکل دارا می‌باشد. جنبش دانشجویی ایران می‌داند که در جوامع استبداد زده تاریخی چون جامعه ما تنها صف شکن برای اعتلای جنبش کارگری و جنبش اجتماعی و جنبش دموکراتیک، جنبش دانشجویی می‌باشد و تا زمانی که جنبش ۴/۵ میلیون نفری دانشجویی ایران سونامی وار حرکت نکند نه جنبش کارگری حرکت خواهد کرد و نه جنبش اجتماعی.

جنبش دانشجویی ایران می‌داند که مسئولیت او تنها به سازماندهی

و تشکل خودش خلاصه نمی‌شود بلکه مهم‌تر از آن سازماندهی و هدایت جنبش اجتماعی و پیوند تشکیلاتی با جنبش کارگری جزو مسئولیت او می‌باشد و تا زمانی که این مهم به انجام نرسد هیچ باری در این کشور استبداد زده به منزل نخواهد رسید. جنبش دانشجویی ایران باید بداند که اگر در جنبش ۱۸ تیر ۷۸ و خرداد ۷۶ و خرداد ۸۸ توان هدایتگری و سازماندهی همراه با استقلال تشکیلاتی می‌داشت همه چیز تمام شده بود و گرنه کار او آنچنانکه در سال‌های گذشته عمر این جنبش دیده‌ایم هموار کردن جاده برای انتقال قدرت به دیگران می‌باشد. شعار آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی که بیش از ۷۰ سال است شعار جنبش دانشجویی ایران می‌باشد، پلتفرم صد ساله جنبش اجتماعی و جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک ایران می‌باشد، جنبش دانشجویی ایران باید بداند زمانی برای او امکان استقلال تشکیلاتی‌اش که رمز موفقیت تاریخی او می‌باشد تحقق پیدا می‌کند که او بتواند به جای پیوند با بالائی‌های حکومت مطلقه فقهاتی با جنبش‌های اجتماعی و کارگری و دموکراتیک جامعه پیوند پیدا کند.

شعار جنبش دانشجویی باید شعار جنبش اجتماعی و جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک جامعه ما باشد. جنبش دانشجویی ایران باید هشیار باشد که زمان مصرف او نباید فقط دوران انتخابات تقسیم قدرت بین جناح‌های قدرت حاکم باشد و لذا هر زمانی که هر یک از جناح‌های قدرت مطلقه فقهاتی جهت قشون کشی در برابر جناح دیگر و کسب آراء نیازمند به جنبش ۴/۵ میلیون نفری دانشجویی شد با کلید و دستمال بنفش و دستمال سبز به میان دانشجویان بیاید، اما به مجرد اتمام انتخابات و تقسیم قدرت او کلید و دستمال بنفش و سبز خود را در پای حزب پادگانی خامنه‌ای قرار دهد و منتظر فرمایشات مقام عظمای ولایت جهت انجام تکلیف بشود.

مشکل جنبش دانشجویی ایران این است که در طول ۷۰ سال گذشته خودش، خودش نبوده است و همیشه این الگوسازی و شخصیت سازی برونی بوده که او آن‌ها را به جای خودش به حساب می‌آورده است. جنبش دانشجویی ایران باید یاد بگیرد که در نقد قدرت که اصل وظیفه و مسئولیت او می‌باشد نقد را از خودش شروع بکند، یعنی به جنبش کارگری و جنبش اجتماعی و جنبش دموکراتیک جامعه ایران بگوید که ما جنبش دانشجویی خودمان دارای ضعف و اشکال هستیم ضعف خود

ما به این ترتیب است تا جنبش کارگری و جنبش اجتماعی هم از جنبش دانشجویی بیاموزد که چگونه خود را نقد کند، چرا که تا زمانی که جنبش‌های دانشجویی و کارگری و دموکراتیک و اجتماعی خودشان یاد نگیرند که خودشان را نقد کنند هیچ نقد برونی نمی‌تواند برای آن‌ها راه گشا باشد و به همین دلیل است که از آنجائیکه در طول ۷۰ سال گذشته هیچگاه جنبش دانشجویی و کارگری و اجتماعی ایران خودش، خودش را نقد نکرده است و در همین رابطه بوده که این همه نقدهای برونی ۷۰ سال گذشته نتوانسته است کوچکترین تاثیری در هدایتگری جنبش‌های فوق داشته باشد. زیرا به مصداق «از کوزه همان برون تراود که در اوست» همیشه تنها نقد دیالکتیکی است که می‌تواند هدایتگر باشد و لازمه نقد دیالکتیکی هم نقد از درون است، نه نقد از برون نقد از برون تنها دستاوردی که می‌تواند داشته باشد اینکه پیشگامان و پیشکسوتان جنبش را جهت نقد خود آموزش بدهد.

بنابر این تا زمانی که بزرگداشت روز دانشجو به نقد جنبش دانشجو توسط خود جنبش دانشجو نیانجامد تنها یک بزرگداشت صوری و تجلیل از سه شهید می‌باشد و لاغیر و این آفت بزرگ جنبش دانشجویی ایران است که در میان این همه مراسمی که در طول ۶۱ سال گذشته برای تجلیل از شهدای دانشجویی برگزار شده است همیشه این افراد شکم سیر بیگانه با درد و درمان جنبش دانشجویی به سخن گفتن از جنبش دانشجویی پرداخته‌اند. همان اصحاب قدرتی که بیش از آنکه و پیش از آنکه درد دانشجو را احساس کنند درد به دست آوردن قدرت از دست رفته خود دارند. به همین دلیل هم است که وقتی هم که می‌خواهند از درد دانشجو صحبت کنند در باب ازدواج و خوابگاه و غذای دانشجو حرف می‌زنند نه خواسته و آرمان جنبش دانشجو، چرا ما ندیدیم که تا کنون در روز ۱۶ آذر خود جنبش دانشجو یا خود دانشجو از درد دانشجو سخن بگویند؟ به خاطر اینکه برای نقد درونی خودمان به دست خودمان ارزشی قائل نیستیم و طبیعی است که تا زمانی که دانشجو و جنبش دانشجو نقد خود را از درون توسط خود دانشجو شروع نکند ره به هیچ جا نمی‌بریم. به امید آن روز. ■

والسلام

آیا ققنوس جنبش کارگری ایران

پرواز تاریخی خود را دوباره از سر می‌گیرد؟

باز می‌گذارد و این موضوع زمانی جایگاه ضد کارگری خود را به نمایش می‌گذارد که دریابیم که از زمانی که رژیم مطلقه فقهاتی در مقدمه برنامه سوم پنجساله اقتصادی خود با خارج کردن کارگاه‌های کمتر از ده نفر از مشمولیت قانون کار، دست کارفرمایان کارگاه‌های زیر ده نفر را جهت هر گونه برخورد ضد انسانی با کارگران باز گذاشت، آنچنانکه امروز ۹۰٪ کارگران ایرانی توسط قراردادهای موقت موضوع ماده ۷ و ماده ۱۱ قانون کار از امنیت شغلی محروم هستند، با اعلام مقدمه برنامه سوم کارگران کارگاه‌های زیر ده نفر که بیش از ۴۰٪ کل کارگران ایران را تشکیل می‌دهند از هرگونه قرارداد و حمایت قانون حتی به شکل همین قراردادهای موقت و سفید امضا هم محروم شدند.

۴ - مبارزه در راه ایجاد تشکیلات مستقل از کارفرما و تشکیلات زرد دولتی تحت عنوان‌های رنکارنگ خانه کارگر و شوراهای کارگری و بسیج کارگری و غیره، زیرا طبقه کارگر ایران که امروز با اعضاء خانواده خود بیش از ۴۰ میلیون نفر از جمعیت ۷۵ میلیونی ملت ایران را تشکیل می‌دهند به علت عدم دارا بودن تشکیلات مستقل که حافظ منافع آن‌ها در برابر دولت و کارفرما باشد،

چراکه هم جنبش دانشجویی و هم جنبش زنان و هم جنبش اجتماعی و هم جنبش کارگری همه و همه در جامعه امروز ایران به علت بیماری عدم تشکیلات مستقل و سازماندهی سراسری در رنجی هدف سوز به یک جنگ فرسایشی با رژیم مطلقه فقهاتی گرفتار شده‌اند، چراکه عدم دارا بودن تشکیلات مستقل و سراسری، از یک طرف بسترساز نهادینه کردن تشکیلات زرد دولتی در اشکال مختلف و با نام‌های رنکارنگ در عرصه جنبش دانشجویی و جنبش کارگری ایران توسط حکومت مطلقه فقهاتی شده است و از طرف دیگر همین عدم دارا بودن تشکیلات مستقل و سراسری همراه با نهادینه شدن تشکیلات زرد دولتی در عرصه جنبش دانشجویی و جنبش کارگری باعث ایجاد تفرقه و پراکندگی در صفوف جنبش دانشجویی و جنبش کارگری ایران هم در رابطه این دو جنبش با هم و هم در عرصه داخلی هر کدام از جنبش‌های فوق شده است.

همین پراکندگی و تفرقه در صفوف جنبش دانشجویی و کارگری باعث گردیده که در طول ۳۶ سال گذشته تمامی مبارزات جنبش کارگری و جنبش دانشجویی ایران به شدت در برابر ترفندهای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ضربه پذیر گردند و بدین ترتیب است که آفت استراتژیک عدم تشکیلات مستقل و سراسری جنبش کارگری باعث گردیده است تا پس از ۳۶ سال مبارزات پیگیر جنبش کارگری ایران مبارزات کنونی کارگران ایران با خواست پیگیری حداقل مطالبات صنفی که عبارتند:

۱ - دریافت دستمزدهای معوقه خود که گاهی حتی تا ۲۴ ماه هم تاخیر در پرداخت وجود دارد و خود این امر باعث شده تا این حداقل حقوقی که در سال ۹۳ روزانه ۲۰۲۹۷۹ ریال می‌باشد و پاسخگوی یک زندگی بخور و نمیر هم نیست با این تاخیر در پرداخت کارگران از حداقل خط بقاء به خط فنا کشیده شوند.

۲ - ممانعت از اخراج گسترده کارگران تحت عنوان تعدیل نیرو و ورشکستگی کارخانه‌ها و کارگاه‌ها که امروز در کانتکس رکود فراگیر اقتصادی و واردات کالاهای قاچاق و برتری و سلطه آن‌ها بر عرضه و تولید در اقتصاد ایران به صورت یک اپیدمی فراگیر درآمده است.

۳ - مبارزه با تحمیل قراردادهای موقت بر بیش از ۹۰٪ کارگران ایران که در چارچوب ماده ۲۴ و ماده ۲۷ قانون کار دست کارفرما را جهت اخراج کارگران در هر زمانی که طلب کند،

بوده است، ولی حداقل در طول بیش از صد سالی که از جنبش دموکراتیک ملت ایران می‌گذارد این ملت هنوز نتوانسته است حتی برای مدت موقتی هم که شده تجربه یک جامعه دموکراتیک داشته باشد که بی شک این فقدان تجربه جامعه دموکراتیک برای ملت ایران حامل بسی هزینه‌های طاقت سوز شده است، چراکه اساس و عامل اصلی یک جامعه دموکراتیک نهادهای مدنی آن جامعه می‌باشد بطوریکه بدون تکوین نهادهای مدنی در یک جامعه هرگز امکان تکوین جامعه دموکراتیک وجود ندارد که این امر معرف آن است که تکوین جامعه دموکراتیک معلول یک پروسه دموکراتیک از پائین به بالا می‌باشد نه یک پروسه دسپاتیزم از بالا به پائین، آنچنانکه در جامعه امروز ایران شاهد آن هستیم.

البته نقش احزاب یقه آبی (نه احزاب یقه سفید طبقه حاکم) در تکوین جامعه دموکراتیک در چارچوب همین تکوین نهادهای مدنی تعریف می‌شود، به همین دلیل از آنجائیکه تاریخ ملت ایران حداقل در طول بیش از صد سال گذشته مبارزه دموکراسی خواهانه خود از انقلاب مشروطیت تا انقلاب ضد استبدادی ۲۲ بهمن و تا جنبش دوم خرداد ۷۶ و جنبش اجتماعی خرداد ۸۸ نتوانسته است حتی برای مدت محدودی هم که شده جامعه دموکراتیک را تجربه کند تا در بستر آن، این ملت بتواند دموکراسی به صورت عینی و نهادینه شده تجربه کند و طبقه کارگر ایران بتواند تشکیلات مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ای و سراسری تجربه کند و پائینی‌های جامعه بتوانند توسط شوراهای تکوین یافته از پائین قاعده جامعه جهت و ادار کردن بالائی‌های حکومت به تقسیم قدرت و مشارکت وارد چالش بشوند؛ لذا تا زمانی که این تشکیلات مستقل و سراسری طبقه کارگر در چارچوب تکثر نهادهای مدنی تکوین پیدا نکنند هرگز نمی‌توان سخن از اجتماعی کردن قدرت که همان تعریف و معنی دموکراسی و سوسیالیسم است به میان آورد.

البته همین جایگاه تشکیلات مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ای و سراسری طبقه کارگر در چارچوب تکثر نهادهای مدنی خود بستر ساز جامعه دموکراتیک و سوسیالیسم نیز می‌گردد، به همین دلیل هیئت‌های حاکمه توتالیتر و طبقه حاکمه استثمارگر در طول تاریخ گذشته ایران مانع از تکوین تشکیلات مستقل و سراسری گروه‌های دموکراسی خواهان و سوسیالیست طلبانه ملت ایران شده‌اند، به همین دلیل است که ما می‌بینیم که فقدان تشکیلات مستقل و سراسری نه تنها بیماری و آفت

به علت اینکه تشکیلات زرد دولتی به صورت تسخیری از منافع آن‌ها می‌خواهند حمایت کنند از آنجائیکه حکومت مطلقه فقه‌اhti ایران به عنوان بزرگترین کارفرما می‌باشد، با عنایت به اینکه چاقو هرگز حاضر نمی‌شود تا دسته خود را ببرد این امر باعث شده تا تشکیلات زرد دولتی کارگران از خانه کارگر گرفته تا بسیج کارگری و شورای اسلامی کارگران در زمان تعیین حداقل دستمزد موضوع ماده ۴۱ قانون کار همه در راستای منافع دولت و کارفرما عمل کنند که خروجی نهائی این امر این خواهد شد که برای ۴۰ میلیون خانواده طبقه کارگر ایران راهی جز تسلیم در برابر تصمیمات شورایعالی کار در تعیین حداقل دستمزد که تعیین کننده خط بقا و حداقل معیشت بخور و نمیر کارگران می‌باشد، باقی نماند.

در این رابطه است که تا زمانی که طبقه کارگر ایران تشکیلات مستقل به خود که حامی منافع او باشد صاحب نشود، نمی‌تواند انتظار دستیابی به حقوق حقه خود داشته باشد. بنابراین مشکل کلیدی جنبش کارگری ایران در طول ۳۶ سال گذشته که ام‌الافات و مادر همه مرض‌های این جنبش می‌باشد موضوع عدم دارا بودن تشکیلات مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ای و تشکیلات سراسری است که تا زمانی که طبقه کارگر ایران نتواند به این اهرم قدرت دست پیدا کند، تمامی مبارزات حق طلبانه و صنفی او محکوم به شکست خواهد بود و البته خود این امر بیانگر آن است که وجود تشکیلات مستقل و سراسری کارگری و قدرتمند تا چه اندازه می‌تواند باعث ایجاد تحول کیفی جنبش کارگری ایران در عرصه خواسته صنفی و سیاسی و مبارزه طبقاتی او بشود.

ب - علت فقدان تشکیلات مستقل و سراسری طبقه کارگر ایران:

قبل از اینکه به بررسی این موضوع بپردازیم باید به این نکته توجه داشته باشیم که علت محوری و اصلی فقدان تشکیلات مستقل و سراسری در جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری بازگشت پیدا می‌کند به یک خلاء تاریخی در مبارزات عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش ملت ایران و آن اینکه در طول تاریخ گذشته مبارزات ملت ایران با اینکه انقلاب مشروطیت ایران در سال ۱۹۰۶ سرآغاز تمامی انقلابات دموکراسی طلبانه کشور‌های پیرامونی

امروز جنبش کارگر ایران می‌باشد بلکه تمام جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و سوسیالیستی یا کارگری جامعه ایران در طول بیش از صد ساله گذشته از این بیماری مزمن در رنج استخوان سوز بوده‌اند و طبیعتاً تا زمانی که جنبش ایران و در راس آن‌ها جنبش طبقه کارگر ایران نتواند خود را از این آفت نجات بدهد امکان تحقق جامعه دموکراتیک و سوسیالیستی برای ملت ایران وجود ندارد و باز در این رابطه بوده که هیئت‌های حاکمه و طبقه حاکمه ایران در طول بیش از صد سال گذشته جهت سرکوب ایده‌های دموکراسی طلبانه و سوسیالیستی پیشگامان، سرکوب حرکت تشکیلات مستقلانه و سراسری گروه‌های پائینی اجتماعی و در راس آن‌ها طبقه کارگر در دستور کار خود قرار داده‌اند.

به عبارت دیگر با یک نگاه اجمالی به تاریخ بیش از صد سال گذشته ملت ایران و در راس آن‌ها طبقه کارگر ایران عامل اصلی سد راه تکوین تشکیلات مستقل و سراسری گروه‌های دموکراتیک جامعه و در راس آن‌ها طبقه کارگر فشار سیاسی و سرکوب سیستماتیک حکومت‌های توتالی‌تر حاکم بر مردم ایران بوده است نه فقدان آگاهی یا عدم وجود پیشگامان ملت و یا عدم توانایی گروه‌های اجتماعی جهت تکوین تشکیلات مستقل و سراسری و بدین ترتیب است که تا زمانی که این اختناق و سرکوب سیستماتیک حکومت‌های توتالی‌تر ایران از بین نرود امکان دستیابی برای گروه‌های دموکراتیک جامعه ایران که در راس آن‌ها طبقه کارگر و جنبش دانشجویی قرار دارد، به تشکیلات مستقل و سراسری نیست و البته دلیل اصلی این امر هم آن است که تحقق تشکیلات مستقل و سراسری تنها در کانتکس یک مبارزه علنی امکان پذیر می‌باشد و بدون مبارزه علنی بدلیل اینکه هزینه مبارزه مخفی بالا می‌رود امکان تکوین تشکیلات مستقل و سراسری برای گروه‌های دموکراتیک و در راس آن‌ها جنبش طبقه کارگر وجود ندارد.

باز در همین رابطه است که گروه‌های دموکراتیک ایران و در راس آن‌ها جنبش دانشجویی و جنبش کارگری و جنبش اجتماعی به مجرد اینکه وارد فعالیت می‌شوند از همان زمانی که استارت مبارزه می‌زنند مبارزانشان سیاسی می‌گردد و اصلاً نمی‌توانند مانند کشورهای متروپل دارای مبارزه صنفی صرف باشند زیرا به مجرد ورود به مبارزه، این‌ها به درستی درمی‌یابند که نیاز به تشکیلات مستقل سراسری دارند و به درستی می‌فهمند که بدون تشکیلات مستقل و سراسری امکان دستیابی

به حداقل حقوق صنفی که تعیین حقوق و دستمزدشان در شورایی عالی کار می‌باشد، ممکن نیست. به همین دلیل است که طبقه کارگر نیاز پیوند با مبارزات گروه‌های دیگر اجتماعی مانند جنبش دانشجویی و جنبش اجتماعی احساس می‌کند و به همین دلیل نیاز به تشکیلات مستقل و سراسری نه تنها موضوع مورد نیاز جنبش کارگری ایران برای کسب مطالبات صنفی‌اش است، مهتر از آن نیاز به تشکیلات مستقل و سراسری گروه‌های اجتماعی و دموکراتیک و جنبش کارگری تنها بستر جهت تکوین جامعه دموکراتیک می‌باشد و به همین دلیل در یک رابطه قیاسی بین جامعه ایران و جامعه کشورهای متروپل به درستی درمی‌یابیم که در کشورهای متروپل از آنجائیکه طبقه بورژوازی و سرمایه‌دار کشورهای متروپل جهت تثبیت حاکمیت استثمارگرانه خود بر جامعه، معتقد به لیبرالیسم هستند به علت اینکه مولفه‌های مبنای تئوری لیبرالیسم عبارتند از:

۱ - تکیه بر حقوق و آزادی فردی و شهروندی.

۲ - تکیه بر بازار آزاد.

۳ - تکیه بر قانون به عنوان عامل بسترساز آزادی فردی و اجتماعی.

۴ - محدودیت نقش دولت و عدم مداخله دولت.

۵ - مقدس شمردن مالکیت خصوصی، این امر باعث می‌شود تا در چارچوب تئوری لیبرالیسم طبقه بورژوازی کشورهای متروپل سرمایه‌داری جهت تضعیف دولت برای نهادهای مدنی و از جمله تشکیلات صنفی طبقه کارگر ارزش وجود قائل شوند. به همین ترتیب در این رابطه است که در تمامی کشورهای متروپل طبقه کارگر یا جنبش کارگری دارای تشکیلات مستقل و سراسری می‌باشند و همین وجود تشکیلات مستقل و سراسری جنبش کارگری در کشورهای متروپل است که باعث می‌گردد تا مبارزات صنفی آن‌ها در راه تحقق مطالبات اقتصادی و طبقاتی به موفقیت برسد و کارگر کشور متروپل بتواند به راحتی به خواسته‌های صنفی خود دست پیدا کند اما در جوامع کشورهای پیرامونی از جمله جامعه ایران بدلیل اینکه حاکمیت‌های توتالی‌تر هر گونه تشکیلات مستقل و سراسری به عنوان آلترناتیو حکومت خود تلقی می‌کنند، لذا این امر باعث می‌گردد تا آن‌ها منهای هر گونه خواسته صنفی توسط خواسته تشکیلات مستقل و سراسری طبقه کارگر حاکمیت خود را در خطر ببینند و همین موضوع باعث

می‌گردد زمانی که ما در یک رابطه قیاسی جامعه خودمان با کشورهای متروپل مقایسه می‌کنیم چنین فکر کنیم که بالاخره رژیم مطلقه فقهاتی تحت فشارهای بین‌المللی و فشار سازمان جهانی کار مجبور می‌شود تکوین تشکلات مستقل و سراسری کارگری را بپذیرد که خود این تصور از رژیم مطلقه فقهاتی داشتن شیپور را از دهان گشادش نواختن است.

ج - پارادوکس جنبش کارگری ایران:

بنابراین جنبش کارگری ایران اکنون در برابر یک پارادوکس قرار گرفته است چراکه از یک طرف به علت فقدان تشکلات مستقل و سراسری مبارزه صنفی او به صورت پراکنده صنفی انجام می‌گیرد که حاصل این امر عدم دستیابی آنها به مطالبات قانونی صنفی شان می‌شود و در همین رابطه است که فقدان تشکلات مستقل و سراسری باعث گردیده است تا مطالبات طبقه کارگر ایران در همان سطح اولیه صنفی مثل دستیابی به حقوق معوقه خود یا مبارزه با اخراج‌های بی رویه کارفرمایان در عرصه رکود اقتصادی حاکم بر اقتصاد ایران و مخالفت با قراردادهای موقت و غیره باقی بماند.

از طرف دیگر به علت اینکه در شرایط فعلی ایران عرصه مبارزه صنفی امکان دستیابی به تشکلات مستقل کارگری و تشکلات سراسری سندیکائی و اتحادیه‌ائی برای او فراهم نمی‌کند، چراکه دستگاه حکومت مطلقه فقهاتی در طول ۳۶ سال گذشته نشان داده است که هر گونه مبارزه کارگری در راستای نیل به تشکلات مستقل و سراسری سندیکائی و اتحادیه‌ائی به عنوان مبارزه سیاسی و آلترناتیوی قدرت حاکمیت خود تلقی می‌کند آنچنانکه در خصوص مبارزه سندیکائی شرکت واحد و نیشکر هفت تپه دیدیم که رژیم مطلقه فقهاتی جهت سرکوب مبارزه سندیکائی شرکت واحد و هفت تپه با تمام توان تشکلاتی و امنیتی و نظامی و انتظامی حزب پادگانی خامنه‌ائی جهت سرکوب اعتصاب و اعتراض این سندیکا به صورت عریان وارد صحنه شد و در حداقل زمان ممکن با دستگیری مهره‌های کلیدی آنها کشتی اعتراض و اعتصاب آنها را به گل نشاند و در آنجا رژیم مطلقه فقهاتی و دستگاه حکومت نشان داد که خود را به عنوان تنها مخاطب مبارزه سندیکائی کارگران می‌داند و البته این آش زمانی شوری آن

بیشتر احساس می‌شود که دریابیم این رژیم حتی در عرصه حرکت مستقلانه طبقه کارگر ایران در برابر تشکلات حکومت ساخته زرد خانه کارگر و شوراهای اسلامی کارگری و بسیج کارگری و انجمن‌های اسلامی کارگری حاضر به ارائه مجوز یک راه‌پیمائی به کارگران و یا تظاهرات صنفی در روز جهانی کارگر نیست.

بطوریکه بارها و بارها تجربه کرده‌ایم که نهادهای رژیم قبل از اول ماه مه یا ۱۱ اردیبهشت که روز جهانی کارگر می‌باشد ابتدا نسبت به تظاهرات مسالمت آمیز مستقل کارگران در برابر سازمان جهانی کار چراغ سبز نشان می‌دهند اما هر چه به ۱۱ اردیبهشت ماه نزدیک می‌شویم جنگ حیدر نعمتی بین نهادهای رژیم مطلقه فقهاتی مثل وزارت کشور و وزارت کار و استانداری و بالاخره شورای امنیت ملی و سربازان گمنام... و درمی‌گیرد تا به هر شکلی که شده امکان انجام یک راه‌پیمائی مسالمت آمیز مستقلانه از طبقه کارگر ایران بگیرند. بطوریکه تا این تاریخ که بیش از ۳۶ سال از عمر رژیم مطلقه فقهاتی می‌گذرد با اینکه در قانون اساسی و قانون کار رژیم حق کارگران جهت تشکلات مستقل و سراسری به رسمیت شناخته شده است و خود خمینی «خداوند را هم کارگر می‌دانست» ولی تاکنون نه تنها مجوز مبارزه سندیکائی و اتحادیه‌ائی مستقل از خانه کارگر و شوراهای اسلامی و بسیج کارگری به طبقه کارگر ایران داده نشده است و هر گونه فعالیت سندیکائی و سراسری مستقلانه او سرکوب شده است.

هر چند در طول ۳۶ سال گذشته فریاد «وامستضعفین» این رژیم گوش فلک را کر کرده است و خمینی بارها می‌گفت که «یک موی کوخ نشینان را با همه کاخ نشینان معامله نمی‌کنم» بنابراین در برابر این پارادوکس است که برای طبقه کارگر ایران راهی جز این نمی‌ماند که مطالبات صنفی خودش را از صورت مکانیکی و منفرد و پراکنده فعلی به صورت جمعی درآورد و لذا تا زمانی که این مبارزات صنفی طبقه کارگر ایران از صورت کارگاهی و پراکنده و مکانیکی به صورت مسقلانه از تشکلات زرد دولتی و به صورت سراسری سندیکائی و اتحادیه‌ائی درنیآورد، امکان دستیابی طبقه کارگر ایران به حداقل مطالبات صنفی‌اش وجود ندارد و در همین رابطه است که تاریخ مبارزات سندیکائی شرکت واحد و هفت تپه ایران نشان داده است که خاکریز اول مبارزه طبقه کارگر ایران در راه کسب تشکلات مستقل و سراسری برعکس دیگر کشورهای متروپل و پیرامونی خود رژیم

مطلقه فقهاتی می‌باشد، که هر چند در عرصه قانون و حرف مدعی حمایت از طبقه کارگر می‌باشد اما در عرصه عمل حتی حاضر به اجرای قانون کار فعلی خود رژیم هم نمی‌باشد و لذا در تلاش است تا به هر نحوی که شده آن موادی از قانون کار که به علت شرایط زمان تصویب به صورت ضمنی از حقوق کارگران در برابر کارفرمایان دفاع کرده است، مسکوت بگذارد تا بستر جهت کسب نیروی کار ارزان و اخراج گروهی و فراگیر کارگران و اجرای قراردادهای موقت کار و تعیین حداقل دستمزد سالانه کارگران در چارچوب منافع کارفرما و دولت فراهم گردد.

حال سوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه وظایف طبقه کارگر ایرانی جهت خروج از این پارادوکس چه می‌باشد؟ به عبارت دیگر چگونه طبقه کارگر ایرانی می‌تواند این پارادوکس را بشکند تا بتواند با شکستن این پارادوکس هم به مطالبات صنفی و کارگاهی و فردی حداقلی خود دست پیدا بکند و هم بتواند در راستای اعتلای مطالبات طبقاتی خود که در نوک پیکان آن فعالیت مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ائی می‌باشد، گام اساسی بردارد؟ در پاسخ به این سوال استراتژیک طبقه کارگر ایران در این زمان باید بگوئیم که:

۱ - تجربه ۱۸ شهریور ۵۷ که برای آخرین بار طبقه کارگر ایران تحت مدیریت جنبش کارگری شرکت نفت به صورت سراسری با جنبش اجتماعی و جنبش دانشجویی پیوند برقرار کرد و همین پیوند عامل پیروزی جنبش اجتماعی ضد استبدادی ۵۷ ملت ایران گردید، می‌تواند به عنوان چراغ راه هدایت جنبش کارگران ایران در این زمان قرار گیرد تا به این حقیقت دست پیدا کند که هر چند ققنوس جنبش کارگری ایران در آتش استبداد و اختناق رژیم مطلقه فقهاتی خاکستر گردید، ولی این جنبش باز پتانسیل آن را دارد که پرواز تاریخی خودش را در این زمان دوباره از خاکستر خود از سر گیرد.

۲ - تجربه شکست جنبش اجتماعی دوم خرداد ۷۶ و خرداد ۸۸ ملت ایران این حقیقت را روشن می‌کند که علت کلیدی و اصلی شکست جنبش اجتماعی مردم ایران در دو جنبش خرداد ۷۶ و ۸۸ فقط در همین خلاء جنبش کارگری ایران نهفته است که صد البته علت عدم حمایت جنبش طبقه کارگر ایران از دو جنبش خرداد ۷۶ و ۸۸ این بود که طبقه کارگر ایران نه تنها سردمداران این دو جنبش را نمایندگان سیاسی خود تلقی نمی‌کرد و قبلاً در همین رژیم ماهیت آن‌ها را تجربه کرده

بود مهم‌تر از آن اینکه طبقه کارگر ایران در شعارهای سال ۷۶ و ۸۸ سردمداران این دو جنبش حداقل خواسته و مطالبات خود را نمی‌دید تا به حمایت از این دو جنبش بپردازد.

البته از بعد از شکست این دو جنبش طرفداران دست دوم این دو جنبش تلاش کردند تا به نحوی به صورت حاشیه‌ائی از مطالبات حداقلی کارگران ایران آن هم در حد تبلیغات دفاع کنند ولی با همه این احوال تا زمانی که طبقه کارگر احساس نماینده سیاسی خود در قالب شعار و برنامه این سردمداران نداشته باشد و تا زمانی که به صورت شفاف این سردمداران جنبش اجتماعی در برنامه و شعار خود از خواسته و مطالبات این طبقه دفاع تاکتیکی یا استراتژیکی نکنند، امکان پیوند بین جنبش کارگری ایران با جنبش اجتماعی ایران وجود نخواهد داشت که همین شکاف بین جنبش اجتماعی و جنبش کارگری ایران بزرگترین پاشنه آشلی است که سردمداران حکومت مطلقه فقهاتی به آن آگاه می‌باشند و به خوبی می‌دانند که شیشه عمر آن‌ها در این شکاف بین جنبش اجتماعی و جنبش کارگری ایران قرار دارد و هر زمانی که ققنوس جنبش کارگری از خاکستر این شکاف مانند ۱۸ شهریور ۵۷ دوباره پرواز تاریخی خود را از سر بگیرد آنچنانکه پارسونز سفیر وقت انگلیس در خاطرات خود نوشته است، می‌گوید «در همان روز ۱۸ شهریور به دربار شاه رفتم و به او گفتم که برای حکومت و رژیم پهلوی دیگر در ایران امکان ماندن وجود ندارد چراکه جنبش کارگری با جنبش اجتماعی ملت ایران پیوند پیدا کرده است و تو تا دیروز که جنبش اجتماعی بدون حمایت جنبش کارگری مبارزه می‌کرد می‌توانستی با سر نیزه سرکوب کنی اما جنبش کارگری امکان سرکوب شدن با سر نیزه ندارد.»

۳ - تجربه ۳۶ سال گذشته مبارزه صنفی و پراکنده طبقه کارگر ایران نشان داده است که تا زمانی که این جنبش به جنبش اجتماعی و دانشجویی پیوند پیدا نکند مبارزه جنبش کارگری آب در هاون کوبیدن است لذا برای دستیابی طبقه کارگر ایران در این زمان به مطالبات صنفی و سراسری و طبقاتی خود تنها یک راه وجود دارد فقط و فقط پیوند این طبقه و این جنبش، به جنبش اجتماعی و جنبش دانشجویی، البته و صد البته با حفظ استقلال تشکیلاتی خود، به جز این راه هیچگونه بستری جهت فعالیت و مبارزه طبقه کارگر ایران وجود ندارد.

۴ - اصلی که جنبش کارگری ایران باید پیوسته چراغ راه حرکت خود

قرار دهد اینکه هرگز نباید از جنبش کارگری کشورهای متروپل یا حتی کشورهای پیرامونی دیگر کپی برداری کند، چراکه نادیده گرفتن خودیژگی‌های طاقست سوز مبارزه در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب کپی برداری از جنبش کارگران دیگر، یک حرکت ساده لوحانه است که باعث می‌شود تا جنبش کارگری ایران مانند ۳۶ سال گذشته یک حرکت دوری داشته باشد. نکته‌ائی که طبقه کارگر ایران نباید پیوسته از نظر دور بدارد اینکه رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۶ سال گذشته در راه بسترسازی حاکمیت خود همه چیز را به خدمت گرفته است از سرنیزه و تجاوز و زندان و اعدام و شکنجه و کهریزک و اوین گرفته تا دین و مذهب و نماز و منبر و ضریح و زیارت و احساسات پاک توده‌ها، مبارزه با این هیولای قرن بیست و یکم برای هیچکدام از شاخه‌های جنبش ایران به صورت منفرد امکان پذیر نیست.

۵ - نکته‌ائی که طبقه کارگر ایران هرگز نباید در عرصه مبارزه صنفی خود از نظر دور بدارد اینکه مبارزه سراسری و طبقاتی او از کانال مبارزه سندیکائی و اتحادیه خود او عبور می‌کند. در همین رابطه در فقدان چنین پیش شرطی بدون وجود سندیکا و اتحادیه مستقل سخن از تشکل سراسری کردن به کار کسانی شباهت پیدا می‌کند که هنوز پایه اول ساختمان را نساخته‌اند قصد درست کردن سقف آن را دارند. بنابراین طبقه کارگر ایران باید بداند همه خواسته‌های او از مسیر پراتیک صنفی در عرصه تشکیلات مستقل و مبارزه سندیکائی و اتحادیه او قابل تحقق می‌باشد و در این رابطه نکته‌ائی که طبقه کارگر ایران هرگز نباید فراموش کند اینکه بزرگترین مدرسه او همین مبارزه صنفی در راه کسب تشکیلات مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ائی می‌باشد. از این کانال است که طبقه کارگر ایران می‌تواند به همه خواسته‌های خود دست پیدا کند.

۶ - شکل سازمان یابی مبارزه طبقه کارگر در عرصه پراتیک تشکیلات مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ائی نباید هرگز به صورت کپی برداری از سازماندهی مبارزات طبقه کارگر در کشورهای متروپل و یا پیرامونی انجام گیرد بلکه بالعکس، امر چگونگی سازمان یابی و اشکال مناسب آن تنها با بررسی عینیت جنبش خود طبقه ایران باید استخراج شود.

۷ - موضوع مهمی که طبقه کارگر ایران در عرصه مبارزات صنفی خود برای دستیابی حتی به حداقل خواسته‌های صنفی‌اش باید مد نظر قرار دهد اینکه، تشکل‌های مستقل از تشکل‌های زرد دولتی در شرایط

فعلی ایران می‌تواند به عنوان تنها ابزار قدرت او برای دفاع از حقوق صنفی‌اش باشد، بنابراین کارگر ایرانی هرگز نباید گرفتار این توهم شود که بیرون از چارچوب تشکیلات مستقل خودش در این شرایط که برای او پراتیک در راه دستیابی به تشکیلات مستقل پر هزینه است با شرکت در تشکیلات زرد رژیم مطلقه فقهاتی مثل خانه کارگر یا شوراهای اسلامی کار یا بسیج کارگری و غیره می‌تواند ماهیت دولتی این نهادهای دست ساخته رژیم مطلقه فقهاتی را عوض نماید و آن‌ها را در خدمت منافع خود درآورد. این موضوع یک تصور ذهنی و ایده‌آلیستی است که باید این شعر سعدی را در برابر آن‌ها قرائت کرد که:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کین ره که تو می‌روی به ترکستان است

۸ - طبقه کارگر ایران باید بداند که تشکل‌های مستقل کارگری او در مرحله فعلی مبارزه در ایران جزء نهادهای مدنی می‌باشد و یا شاید بهتر باشد که بگوئیم که راس نهادهای مدنی می‌باشد که در کنار نهادهای دیگر مدنی در جامعه ایران از احزاب یقه آبی تا شوراهای می‌توانند بسترساز دستیابی به یک جامعه دموکراتیک باشند که بدون آن‌ها هرگز امکان دستیابی به جامعه دموکراتیک و سوسیالیستی که جبراً باید از پائین جامعه به بالا تکوین پیدا کند، وجود نخواهد داشت.

۹ - پیشگامان جنبش کارگری ایران در این زمان باید توجه داشته باشند که مشکل عدم اعتلای مبارزه تشکیلات مستقل و سراسری طبقه کارگر ایران ریشه در عدم خودآگاهی نظری آن‌ها ندارد تا چنین بیانیدند که می‌توانند توسط حرکت ذهنی و نظری طبقه کارگر ایران را به سمت مبارزه در راستای کسب تشکیلات مستقل و سراسری سوق دهند و یا اینکه فکر کنند مشکل عدم سازماندهی طبقه کارگر ایران در راستای کسب تشکیلات مستقل و سراسری به فقدان یا ضعف شکل سازماندهی طبقه کارگر برمی‌گردد، برعکس همه این‌ها مشکل امروز طبقه کارگر برگشت پیدا می‌کند به نبود پراتیک عینی و عملی مبارزه سندیکائی و اتحادیه‌ائی که در نطفه از طرف رژیم مطلقه فقهاتی سرکوب می‌گردد.

۱۰ - پیشگامان جنبش اجتماعی و جنبش کارگری ایران باید بدانند بدون تشکل مستقل کارگری در عرصه سندیکائی و اتحادیه‌ائی و سراسری بر پایه تکیه کردن به احزاب یقه سفید که مثل قارچ با حمایت مالی و اداری و سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی از زمین می‌رویند، امکان دستیابی

خود می‌توانند به همین خواسته حداقلی دست پیدا کنند در صورتی که این یک اشتباه طبقه کارگر ایران است، چراکه او با جمع‌بندی ۳۶ سال مبارزه صنفی خود باید به این اصل رسیده باشد که کسب خواسته‌های حداقلی‌اش هم در جامعه امروز ایران در گرو مبارزه حداکثری ممکن می‌شود نه بالعکس.

۱۳ - گرچه در شرایط امروز ایران در چارچوب ارتش عظیم بیکاران - که فقط ۴/۵ میلیون تحصیل کرده بیکار وجود دارد - به همراه رکود فراگیر و تورم طاقت سوز، توان چانه زنی نیروی کار ایرانی جهت افزایش دستمزدها کاهش پیدا می‌کند و این امر باعث شده تا در ایران طبقه کارگر برای تعیین حداقل حقوق موضوع ماده ۴۱ قانون کار گرفتار رکود دستمزدها بشود و بدین ترتیب در شرایط فعلی در ایران نسبت دستمزدهای نیروی کار به کل ارزش تولید شده سالانه به طرز قابل ملاحظه‌ای کاهش پیدا می‌کند که خروجی نهایی این امر آن خواهد شد که قدرت خرید طبقه کارگر ایران به صورت حتی روزانه کاهش پیدا کند که خود این موضوع با توجه به جمعیت نزدیک به ۴۰ میلیونی طبقه کارگر ایران به همراه اعضای خانواده‌شان باعث می‌شود که به موازات کاهش قدرت خرید طبقه کارگر که باعث کاهش تقاضا می‌شود به تداوم و تعمیق رکود حاکم بر اقتصاد ایران منجر می‌گردد. ■

والسلام

به دموکراسی و سوسیالیسم در ایران وجود ندارد. بنابراین چه آنانی که در جامعه امروز ایران به دموکراسی منهای سوسیالیسم اعتقاد دارند و چه آنهایی که به سوسیالیسم منهای دموکراسی معتقدند و چه آنهایی که به دموکراسی دارای مضمون و محتوای سوسیالیستی و یا به سوسیالیسم دارای مضمون و محتوای دموکراسی اعتقاد دارند، هر سه گروه اجتماعی باید بدانند که بدون دستیابی به تشکیلات مستقل کارگری امکان نیل به هر کدام از شعارهای فوق وجود ندارد که خود این امر می‌رساند که سوسیالیسم در ایران بدون دموکراسی قابل تحقق نیست.

البته مقصود سوسیالیسم دموکراتیک است نه سوسیالیسم دولتی استالینی و پُل پُتی که در هر جامعه‌ای قابل تزریق از بالا می‌باشد. بنابراین اگر به تحقق سوسیالیسم از پائین و یا اگر به دموکراسی در جامعه دموکراتیک اعتقاد داریم راهی جز این نداریم که در بستر تکوین نهادهای مدنی و در راس آن تشکل مستقل کارگری به این مهم دست پیدا کنیم و به همین دلیل پیشگامان طبقه کارگر ایران امروز موظفند که به همان اندازه که از شعار سوسیالیسم دفاع می‌کنند، از شعار دموکراسی نیز حمایت نمایند چراکه تحقق هر کدام از این‌ها در کشور ایران بدون تحقق دیگری ممکن نمی‌باشد و آنانی که در ایران امروز از دو مؤلفه دموکراسی و سوسیالیسم به صورت جداگانه و مکانیکی حمایت و تکیه می‌کنند مطمئناً از هیچ‌کدام از این‌ها نصیب نظری و عملی نخواهند برد. به عبارت دیگر در بستر مبارزه دموکراسی طلبانه تشکیلات مستقل و سراسری طبقه کارگر است که مبارزه سوسیالیستی او تحقق پیدا می‌کند، پس بدون تشکیلات مستقل سندیکائی و اتحادیه و سراسری طبقه کارگر امکان پلورالیزم حزبی که بستر ساز تکوین جامعه دموکراتیک در ایران می‌باشد، وجود ندارد.

۱۱ - تنها در چارچوب مبارزه کسب تشکیلات مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ای و سراسری طبقه کارگران ایران است که طبقه کارگر ایران هر چه وسیع‌تر می‌تواند به حقوق صنفی و سیاسی خود دست پیدا کند.

۱۲ - علت اینکه صدها حرکت اعتراضی و اعتصاب‌ها و تحصن‌ها و تومارنویسی و گردهمایی‌های امروز کارگران ایران نتوانسته است به تحول ساختاری در راه منافع طبقه کارگر ایران بیانجامد، این است که کارگران ایرانی به منافع حداقلی و کارگاهی و مکانیکی و انفرادی خود بسنده می‌کنند و معتقد به کسب منافع حداقلی در چارچوب برنامه حداکثری نیستند و چنین می‌اندیشند که با مطلق کردن خواسته‌های حداقلی

وب سایت:

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸

۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳

با همه خزان‌ش در کشورهای عربی،

در تونس می‌تواند به گل بنشیند؟

گردید تا مهم‌ترین آسیب و آفت و بیماری جنبش بهار عربی که فقدان و خلاء هژمونی صالح و هدایتگر و سازمان‌گر و دارای تئوری و برنامه بود، به شدت ظاهر شود و همین خلاء هژمونی انقلابی و سازمان‌گر مسلح به تئوری انقلابی و برنامه کوتاه مدت و درازمدت بود که جنبش دموکراسی طلبانه بهار عربی را به انحراف بکشاند و آنچنانکه در انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ جامعه و مردم خودمان مشاهده کردیم این جنبش به جای اینکه در خدمت مردم و آرمان و ایده‌های مردمی خلق عرب قرار بگیرد در خدمت متولیان قدرت و مذهب و سرمایه جهانی قرار گرفت.

بدین ترتیب بود که مانند انقلاب ۵۷ خودمان هژمونی‌های از راه رسیده که عکس آن‌ها توسط این مردم محروم در سطح ماه قرار گرفته بودند، صاحب دستاوردهای جنبش و انقلاب این مردم شدند و بدین ترتیب در غیبت توده‌ها در آشپزخانه‌های خود، قدرت‌های باد آورده زر و زور و تزویر را تقسیم باز تقسیم

جنبش دموکراسی خواهانه بهار عربی که از سال ۲۰۱۰ میلادی (۱۳۸۹ هـ.ش) با قتل آن دانشجوی گارچی از تونس آغاز شد و در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ میلادی (۲۶ آذر ماه سال ۱۳۸۹ هـ.ش) با فرار زین العابدین بن علی دیکتاتور تونس به عربستان سعودی توسط جنبش مردمی خلق تونس به بار نشست و در تاریخ ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ میلادی (۲۴ دیماه ۱۳۸۹) با جایگزینی حزب النهضة تحت رهبری راشد الغنوشی انقلاب تونس رسماً پیروزی خود را اعلام کرد که به مدت سه سال رهبری حزب النهضة بر کشور تونس ادامه پیدا کرد، اما از آنجائیکه به موازات پیروزی و تثبیت بهار عربی تحت لوای انقلاب دموکراتیک مردمی تونس در کشور تونس آبخور اولیه آن این جنبش دموکراسی طلبانه تحت عنوان بهار عربی از مرزهای کشور تونس خارج گردید و به صورت یک طومار در حال باز شدن تقریباً تمامی کشورهای عربی را دچار تغییر و تحول سیاسی کرد چراکه در آغاز قرن بیست و یکم که طومار جنبش بهار عربی از تونس رو به اعتلا گذاشت، بیماری و افت مشترکی که تمامی کشورهای منطقه و به خصوص کشورهای عربی را زمین گیر کرده بود حاکمیت نظام‌های توتالیتر وابسته و دیکتاتور و مستبد بود که توسط اختناق و سرنیزه حاکمیت فاشیستی و ضد خلقی خود را بر خلق محروم و مظلوم خود تحميل کرده بودند.

لذا در این رابطه بود که جنبش دموکراسی طلبانه مردم تونس در سال ۲۰۱۰ مانند یک کبریتی بود که به انبار باروت کشورهای عربی برخورد کرد و به همین دلیل به یکباره تقریباً تمامی کشورهای عربی را شعله ور ساخت. ولی هر چند شرایط عینی جهت اعتلای جنبش دموکراسی خواهانه بهار عربی در تمامی کشورهای عربی به علت حاکمیت بی چون و چرای نظام‌های توتالیتر سیاسی عرب فراهم بود - مانند انقلاب ضد استبدادی ۲۲ بهمن ۵۷ جامعه خودمان - فقدان شرایط ذهنی اعم از تئوری و برنامه انقلابی و رهبری سازمان‌گر دموکراتیک جهت هدایت این جنبش در کشورهای عربی باعث

کردند که این امر باعث گردید تا از خود کشور تونس که آبشخور تکوین این جنبش بود تا کشورهای بعدی جنبش بهار عربی مثل مصر، لیبی، بحرین، یمن، اردن و بالاخره سوریه از همان آغاز تکوین و پیدایش گرفتار انحراف بشود. مذهبی و مسلمان بودن خواستگاه ذهنی جنبش بهار عربی باعث گردید که تقریباً تمامی کشورهایی که تومار جنبش بهار عربی در آن‌ها باز شد مذهب و اسلام به عنوان عامل اصلی انگیزاننده ذهنی آن‌ها گردد که خود این امر بسترساز ظهور و کسب قدرت نهضت اخوان المسلمین در کشورهای منطقه از ترکیه تا تونس و مراکش و لیبی و مصر و حتی نوار غزه شد، چراکه خلاء هژمونی هدایتگر انقلابی از یک طرف و مذهبی و مسلمان بودن مردم از طرف دیگر باعث گردید تا جنبش اخوان المسلمین که نخستین و تنها جریان حامی اسلام حکومتی بود در جهان تسنن پا به پای پیشرفت بهار عربی سکانتدار قدرت در این کشورها بشود.

قابل ذکر است که جنبش اخوان المسلمین در آغاز قرن بیستم توسط سید قطب و حسن البنا در چارچوب اسلام فقهاتی و اسلام حکومتی در مصر پایه‌گذاری گردید و از آنجائیکه اسلام حکومتی و فقهاتی اخوان المسلمین حسن البنا و سید قطب از همان آغاز در راستای کسب قدرت و حکومت دشمنان عمده خود را ناسیونالیسم عرب و صهیونیسم تبیین می‌کردند و در آرایش و تکفیر فقهی این دشمنان، دشمن عمده و اولیه خود را ناسیونالیسم ترقی خواه عرب که به رهبری جمال عبدالناصر به صورت یک جنبش ضد صهیونیستی و ضد امپریالیستی درآمده بود، اعلام می‌کردند و همین امر باعث گردید تا جنبش اخوان المسلمین از همان آغاز تکوین خود توسط سردمداران خود که در راس آن‌ها سید قطب قرار داشت به انحراف کشیده شود و به صورت سلاحی بر علیه نهضت ترقی خواهانه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی ناسیونالیست عربی که متأثر از نهضت مقاومت ملی دکتر محمد مصدق بود درآید و همان ضربه‌ائی که کاشانی و بروجردی و فلسفی و حوزه فقهاتی قم و فدائیان اسلام بر نهضت ترقی خواهانه مقاومت ملی ضد امپریالیستی و ضد استبدادی مصدق وارد کردند، اینان بر نهضت ناسیونالیستی ترقی خواهانه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی جمال عبدالناصر در جهان عرب وارد کردند، تا آنجا که جمال

عبدالناصر علی رغم میل باطنی خود به مبارزه و جنگ با این جریان پرداخت و رهبران آن‌ها از جمله سید قطب را اعدام کرد. بنابراین بزرگترین انحراف نهضت اخوان المسلمین از همان آغاز تکوین عبارت بود از:

۱ - تکیه بر اسلام فقهاتی جهت تکوین اسلام حکومتی، آنچنانکه که خمینی بعداً این رویکرد به فقه و حکومت در تئوری ولایت فقیه خود از اخوان المسلمین وام گرفت.

۲ - تکیه بر سلاح تکفیر فقهی جهت مقابله با دشمنان سیاسی خود، آنچنانکه بعداً خمینی در تکفیر دکتر محمد مصدق رهبر مقاومت ملی ایران این رویکرد فقهی تکفیری از اخوان المسلمین وام گرفت.

۳ - اولویت دادن جنبش ترقی خواه ناسیونالیست عربی جمال عبدالناصر در آرایش دشمنان خود به عنوان دشمن عمده، آنچنانکه خمینی در اواخر سال ۵۹ و اوایل سال ۶۰ با مرتد اعلام کردن جبهه ملی در قضیه لایحه قصاص این رویکرد از اخوان المسلمین وام گرفت.

لذا به همین دلیل به موازات تکوین اسلام حکومتی اخوان المسلمین که همان اسلام فقهاتی حکومتی شده اسلام حوزه‌های فقهی بود که از بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی که همان اسلام حکومتی خلافتی بود به عنوان آلترناتیو خلافت عثمانی در کشورهای مسلمان اعم از شیعه و سنی جاری و ساری گردید که تئوری ولایت فقیه خمینی مولود شیعی شدن همین تئوری اسلام حکومتی اخوان المسلمین بود که اندیشه آن از طریق نواب صفوی که در مصر در مکتب رهبران اخوان المسلمین تلمذ کرده بود به خمینی منتقل گردید و او برای اولین بار در تاریخ اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی شیعه که از قرن چهارم توسط شیخ طوسی بنیان گردید، با تاسی عنوان ولایت فقیه از ملا احمد نراقی آخوند دوران فتحعلی شاه قاجار و جایگزین کردن تبیین کلامی به جای تبیین فقهی ملا احمد نراقی تئوری اسلام حکومتی در حوزه‌های فقهاتی شیعه مطرح کرد.

البته از همان آغاز تئوری ولایت فقیه خمینی مانند تئوری اسلام حکومتی اخوان المسلمین با مخالفت اکثریت قریب به اتفاق مراجع

و روحانیت حوزه‌های فقهی شیعه روبرو شد، ولی به علت خلاء هژمونی هدایتگر و انقلابی و سازمان‌گر جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ خمینی با تکیه بر روحانیت سنتی حوزه بدون هیچگونه تئوری و برنامه از پیش تعیین شده توانست تئوری اسلام حکومتی خود را با کسب هژمونی انقلاب ضد استبدادی مردم ایران به صورت قانون و نظام درآورد که این موضوع کم پیروزی برای او نبود، همان کاری که اخوان المسلمین در ترکیه، نوار غزه، مصر و تونس راشد الغنوشی و مراکش و لیبی و سوریه و حتی قطر دنبال آن بوده و هستند.

به هر حال جنبش بهار عربی در عرصه خلاء هژمونی هدایتگر انقلابی بستر ساز اعتلای دوباره نهضت اخوان المسلمین در کشورهای منطقه خاورمیانه شد و همین اعتلای دوباره نهضت اخوان المسلمین بود که مانند انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران به شدت جنبش بهار عربی را آسیب پذیر کرد. قابل توجه است که قبل از پیروزی حزب النهضة در تونس که از شاخه‌های اخوان المسلمین می‌باشد، حزب عدالت و توسعه ترکیه به رهبری رجب طیب اردوغان اولین جریان اخوان المسلمین بود که به صورت رسمی توانست بر قدرت سیاسی یک کشور سوار گردد و به این ترتیب حزب النهضة به رهبری راشد الغنوشی پس از حزب عدالت و توسعه رجب طیب اردوغان در ترکیه دومین شاخه اخوان المسلمین بود که از تاریخ ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ یا ۲۴ دیماه ۱۳۸۹ به مدت سه سال بر تونس حاکمیت کرد و در ادامه آن بود که توسط انتخابات ۱۷ ژوئن ۲۰۱۲ مصر با پیروزی دکتر محمد مرسی عیسی العیاط بر رقیب خود دکتر احمد محمد شفیق با ۱۳ میلیون و ۲۳۰ هزار ۱۳۱ رای یعنی ۵۱/۷٪ آراء مردم مصر سومین شاخه اخوان المسلمین به حاکمیت سیاسی دست پیدا کرد و باز در ادامه این پیروزی‌های سیاسی اخوان المسلمین بود که جریان‌های وابسته به جنبش اخوان المسلمین جهت کسب قدرت سیاسی در بستر جنبش بهار عربی در کشورهای دیگر عرب مثل لیبی، مراکش، قطر، نوار غزه توسط حماس و سوریه فعال شدند و البته به موازات این و حتی قبل از آن جریان نهضت سلفیه که از جریان‌های انشعابی همین نهضت اخوان المسلمین تحت مدیریت القاعده به رهبری بن لادن و ایمن الظواهری بودند

و از زمان پیروزی طالبان بر افغانستان و در ادامه آن ۱۱ استامبر ۲۰۰۱ حرکتی جهت کسب زنجیره‌ای قدرت‌های سیاسی کشورهای سنی مذهب شروع کردند.

به همین دلیل این جریان که بعداً با نام جریان تکفیری مشهور شدند در بستر جنبش بهار عربی پا به پای نهضت اخوان المسلمین به عنوان یک آلترناتیو هژمونی سعودی‌ها بر جهان تسنن و هلال شیعه وارد کارزار سیاسی و نظامی در سطح بین‌المللی شدند و تلاش همه جانبه جهت کسب قدرت‌های سیاسی از خود نشان می‌دهند که پروسه تکوین هیولای داعش در این زمان در همین رابطه قابل تفسیر و تبیین می‌باشد. البته قهرآمیز بودن استراتژی و تاکتیک جریان تکفیری باعث گردیده که هژمونی این جریان بر جنبش بهار عربی از بدو ورود این جنبش به لیبی از گردونه اولیه خود خارج شود و شکل قهرآمیز و آنتاگونیستی به خود بگیرد که همین امر بستر ساز دخالت و تجاوز نظامی و سیاسی قدرت‌های امپریالیستی به رهبری امپریالیسم آمریکا که از بعد از فروپاشی شوروی و بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم تحت نظم جدید بین‌المللی به صورت تک سوار رهبری نظم جهانی را بدست گرفته بود، فراهم کرد.

بنابراین از همان آغاز تکوین جنبش بهار عربی آنچه که در رابطه با هژمونی تحمیلی این جنبش قابل توجه بود، عملکرد دو گانه دو شاخه سلفیه یا تکفیری و اخوان المسلمین بود. چراکه برعکس جریان سلفیه تحت رهبری القاعده و ایمن الظواهری که از شاگردان و همراهان سید قطب بنیانگذار اخوان المسلمین بوده است و جهت کسب قدرت سیاسی معتقد به برخورد قهرآمیز و ترور و آنتاگونیستی در اشکال مختلف آن هستند، جریان اخوان المسلمین در تمام شاخه‌های مختلف آن از حزب عدالت و توسعه ترکیه گرفته تا حزب النهضة تونس و حزب عدالت و آزادی مصر و غیره بر استراتژی مبارزه پارلمانتاریستی تکیه دارند.

در همین رابطه است که در تونس پا به پای حزب النهضة جریان انصار الشریعه که از شاخه‌های القاعده می‌باشند در مناطق محروم کشور تونس مثل کسرین و بوزید و قفزه که در مرزهای تونس و لیبی است، رشد کردند و آنچنان حرکت آن‌ها فراگیر شد که در

زمان سه ساله دولت حزب اسلامی النهضه دامنه حرکت خودشان را تا پایتخت تونس گسترش دادند و اقدام به ترور رهبران سیاسی تونس کردند که از جمله آنها می‌توان به ترور دو رهبر سیاسی تونس یعنی شکری بلعید در فوریه ۲۰۱۳ (بهمن ماه ۹۱) و محمد براهیمی در ژوئیه ۲۰۱۳ (تیرماه ۱۳۸۹) اشاره کرد - که شکری بلعید رهبر حزب جبهه مردمی بود و محمد براهیمی از نمایندگان مجلس تونس اشاره کرد - و همین دو ترور توسط گروه تروریستی انصار الشریعه باعث گردید تا دولت حزب النهضه به رهبری راشد الغنوشی که پس از انتخابات مجلس موسسان در اکتبر ۲۰۱۱ توسط اکثریتی متشکل از سه حزب به رهبری حزب النهضه به مدت سه سال توانست حکومت تونس را بدست بگیرد، گرفتار بحران سیاسی شد که البته در چارچوب همین بحران سیاسی معلول ترورهای انصار الشریعه باید به ناتوانی حزب النهضه و راشد الغنوشی در رسیدگی به امور اقتصادی کشور و مقابله با بیکاری و فقر و عقب ماندگی اشاره کنیم که آنچنانکه راشد الغنوشی می‌گفت «ما از اقتصاد سر در نمی‌آوردیم» لذا این همه باعث گردید تا شرایط برای بازگشت لیبرال‌ها در تونس فراهم بشود و به همین دلیل است که حزب نو پای ندای تونس به رهبری الباجی قائد السیسی شخصیت لیبرال دوران حبیب بورقبه توانست به تدریج بر موج نارضایتی مردم تونس از حزب النهضه و حکومت اسلام گرایان سوار بشود، چراکه این حزب توانست در چارچوب پلاتفرم سه مؤلفه‌ای:

۱ - استقلال ملی، ۲ - دولت مدنی مدرن، ۳ - حقوق زنان، حتی طیف قدرتمندی از نیروهای چپ سندیکائی به همراه نیروهای وابسته به رژیم دیکتاتور فراری زین العابدین بن علی را جذب خود نماید و به همین علت در انتخابات مجلس قانون گذاری تونس که روز ۴ آبان (۲۶ اکتبر ۲۰۱۴) در تونس برگزار شد، حزب لیبرال ندای تونس با ۳۸٪ آراء و کسب ۸۳ کرسی از حزب النهضه با ۳۱٪ آراء و کسب ۶۹ کرسی پیشی گرفت و همین امر باعث گردید که در انتخابات ۲ آذر (۲۳ نوامبر ۲۰۱۴) ریاست جمهوری تونس کاندیدای حزب ندای تونس از حزب النهضه پیشی بگیرد، هر چند که این انتخابات به دوره دوم کشیده شد ولی برای فهم وازدگی مردم تونس از سیاست اسلام گرایانه النهضه

کافی است که بدانیم در انتخابات ۴ آبان (۲۱ اکتبر ۲۰۱۴) تعیین نمایندگان مجلس قانونگذاری تونس جوانی به نام سلیم رحیمی که صاحب کلپ افریقائی فوتبال می‌باشد، توانست ۷/۸٪ آراء و ۱۷ کرسی مجلس و ۶٪ آراء انتخابات ریاست جمهوری را به دست بیاورد و این در شرایطی است که درصد شرکت کننده در انتخابات ریاست جمهوری ۶۴٪ می‌باشد و در همین رابطه بد نیست که بدانیم که حزب ندای تونس یعنی حزب برنده انتخابات و پیروز میدان علاوه بر اینکه توسط قدرت‌های خارجی حمایت مالی و تدارکاتی می‌شود، در داخل نیز از طرف بازماندگان رژیم ضد خلقی بن علی ساپورت می‌گردد و به این علت است که در دور انتخابات ریاست جمهوری تونس الباجی قائد السیسی رهبر حزب ندای تونس شانس بیشتری برای پیروزی دارد.

حال سوال بزرگی که در این رابطه مطرح می‌شود اینکه چرا پروسه گذار تونس از بعد از انقلاب ۲۰۱۱ تا مرحله انتقال فعلی توسط حزب النهضه در مجموع منفی بوده است؟ البته دلیل فرو نرفتن تونس در خشونت‌های مذهبی و سیاسی و ترور مانند سوریه و علت اینکه تونس مانند مصر گرفتار کودتا و حاکمیت نظامی نشد و علت اینکه انقلاب تونس مانند لیبی قبل از زایمان سقط نکرد حضور کم رنگ ارتش و قدرت جامعه مدنی در تونس می‌باشد. به همین دلیل تونس در میان کشورهای عربی موضوع جنبش دموکراسی طلبانه بهار عربی یک استثناء می‌باشد، چرا که در پروسه سه ساله بعد از انقلاب خود صاحب یک قانون اساسی شد که مورد توافق همه گروه‌ها و گرایش‌های حزبی می‌باشد و همین قانون اساسی مورد توافق همه است که باعث شده تا تونس نقطه آغاز برای راهی نو در جهان عرب بشود. ■

والسلام

چرا رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم امروز تا این اندازه بر طبل اسلام زیارتی می‌کوبد؟

شخصی و فردی مثل غسل و نماز و غیره به جا می‌آورد، به جز این واقعه به لحاظ تاریخی هیچ اتفاق دیگری در اربعین امام حسین اتفاق نیافتاده است چراکه به لحاظ تاریخی اصلاً دیگر اسراء از غروب عاشورای ۶۱ که از کربلا انتقال داده شدند، دیگر به کربلا برنگشتند و پس از کوفه و شام به مدینه انتقال پیدا کردند و قطعاً در روز اربعین اسراء در کربلا نبودند و حداقل آنچنانکه تاریخ شهادت می‌دهد یا در شام بودند و یا در مسیر به طرف مدینه در حرکت بودند و مهم‌تر از این اینکه اصلاً ما در سنت اسلامی اولیه مراسمی به نام اربعین نداریم، بطوریکه بزرگترین شخصیت تاریخ اسلام که آبخور و سرچشمه اسلام و نبوت می‌باشد یعنی شخصیت خود پیامبر اسلام با این همه عظمت اصلاً نه در شیعه و نه در تسنن مراسمی به عنوان اربعین پیامبر اسلام نداشته و نداریم و یا در خصوص امام علی که شخصیت او در اسلام عظیم‌تر و بزرگ‌تر از شخصیت امام حسین می‌باشد، در شیعه ما بعد از مراسم شهادت او در ۲۱ رمضان هرگز مراسمی تحت نام اربعین امام علی برگزار نمی‌کنیم.

حال سوالی که در این رابطه مطرح می‌شود اینکه چرا رژیم مطلقه فقه‌ای در چارچوب مراسم سنتی عاشورا و امام حسین در اربعین امسال این اندازه بر طبل اسلام زیارتی کوبید؟ و یا در دو سال قبل از این، زمانی که رژیم مطلقه فقه‌ای می‌خواست ضریح طلا و نقره‌ای قبر امام حسین که در ایران با طلا و نقره ساخته شده بود از مسیر زمینی به عراق منتقل کند در مسیر انتقال این ضریح تمامی

آنچه که در شرایط جدید منطقه خاورمیانه بیش از هر چیز در رابطه با عملکرد رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران قابل توجه می‌باشد اینکه، رژیمی که خود مولود فقه و فقه‌ت و حوزه و اسلام دگماتیسم فقه‌ای می‌باشد و در دامن اسلام فقه‌ای سنتی حوزه تکوین و تکون پیدا کرده است و اندیشه، تنوری، فرهنگ و ایدئولوژی‌اش همه مولود فقه و فقه‌ت است و هویت تاریخی‌اش چه قبل از صفویه - که فقه صورت سنتی و غیر سیاسی داشت و توسط شیخ طوسی در قرن چهارم پایه‌گذاری گردید - و چه از زمان صفویه که فقه حکومتی توسط رساله جامع عباسی که بنا به دستور و درخواست شاه عباس صفوی از شیخ بهائی به عنوان اولین رساله فقهی تاریخ اسلام فقه‌ای مدون گردید و حتی چه در زمان خود خمینی که فقه در ظل تنوری ولایت فقیه او جنبه حکومتی به خود گرفت، همه در چارچوب فقه و فقه‌ت سنتی حوزه تعریف می‌شد و مشروعیتی که این رژیم در آغاز تکوین برای خود تعریف می‌کرد - هر چند در کتاب «ولایت فقیه»، خمینی سعی می‌کرد به آن چهره کلامی بخشد - ولی آنچنانکه از نام این کتاب بر می‌آید، خمینی می‌کوشد تا این مشروعیت کلامی کتاب ولایت فقیه را با لباس فقه و فقه‌ت تعریف نماید و یا بالاخره در خدمت فقه و فقه‌ت در آورد.

به همین دلیل است که آنجائیکه خمینی می‌گوید هدف حکومت اسلامی اجرای حدود و حکم الهی است مقصودش از حدود و حکم الهی همان فقه فقه‌ت اسلام دگماتیسم حوزه می‌باشد نه چیزی بیشتر از آن و لذا تا زمانی که خمینی زنده بود، می‌کوشید تا در چارچوب فقه حکومتی که خود بنیانگذار آن بود حرکت و تصمیمات سیاسی خود را تبیین نماید اما آنچه از بعد از خمینی با حاکمیت خامنه‌ای و حزب پادگانی او در عرصه رژیم مطلقه فقه‌ای مادیت پیدا کرد، این است که به موازات تثبیت خامنه‌ای و حزب پادگانی او رفته رفته در عرصه نظری و ذهنی به مرور زمان خامنه‌ای همه تلاشش بر این امر استوار شد که اسلام فقه‌ای را در زیر چتر اسلام زیارتی تعریف کند نه مانند خمینی اسلام زیارتی را در کانتکس اسلام فقه‌ای که البته این موضوع در این زمان به قدری حساس و برجسته شده است که می‌بینیم که خامنه‌ای برای یک زیارت اربعین امام حسین که بنا به گفته نهادهای خبری خود رژیم بیش از یک میلیون و دویست هزار نفر از ایرانی‌ها شرکت کرده‌اند در این وضعیت حساس امنیتی که هیولای خشونت و ترور داعش در منطقه بوجود آورده است، تمامی نهادهای نظامی و انتظامی و اداری خود از شهرداری تهران تا سپاه و بسیج و غیره به کار می‌گیرد تا اقدام به یک چنین نمایشی بکند. در صورتی که به لحاظ تاریخی و مذهبی همه کسانی که با تاریخ اسلام آگاهی دارند خوب می‌دانند که در اربعین امام حسین هیچ اتفاق مهم تاریخی انجام نگرفته است جز اینکه یکی از اصحاب پیامبر اسلام به نام جابر ابن عبدالله انصاری که در واقعه عاشورا حضور نداشته و ظاهراً بینائی خود را هم قبلاً از دست داده بود پس از اینکه خبر شهادت امام حسین و عاشورا را می‌شنود جهت جبران غیبت خود در عاشورا افرادی به کربلا می‌آید و برای شهداء یک مراسم

مدارس و ادارات شهرها را تعطیل می‌کرد تا مردم با بوسیدن و مالیدن دست و دستمال‌های خود به این ضریح طلا و نقره‌ائی، از این ضریح طلب شفاعت کنند و یا در مراسم دهه اول محرم تمام تلاش رژیم بر این است که تا با جایگزین کردن عاشورای سنتی به جای عاشورای تاریخی توسط مداحان دولتی که امروز به صورت یک تشکیلات قوی و سراسری در حزب پادگانی خامنه‌ائی درآمده‌اند از مردم اشک چشم بگیرند، نه مانند سال‌های قبل از انقلاب ۵۷ عاشورا و حسین تاریخی انگیزه حرکت و مبارزه ضد حکومتی گردد و یا در خصوص امام هشتم تمام تلاش رژیم مطلقه فقهائی بر این امر قرار دارد تا به هر نحوی که شده آن را به صورت نماد و سمبل اسلام زیارتی در داخل کشور درآورد و در این رابطه تمام تلاش رژیم بر آن است که با تکیه بر تشکیلات بسیج و حزب پادگانی و مداحان دولتی، تمامی آن مراسمی که برای امام حسین انجام می‌گیرد به نحوی از انحاء و به شکل دولتی و هدایت شده مثل پیاده راه افتادن از شهرها در مراسم ۲۹ صفر و غیره برای امام رضا هم به انجام برساند و در خصوص قبور امام زاده‌های شهر و روستا، رژیم مطلقه فقهائی تلاش می‌کند تا به هر شکلی شده این‌ها را به صورت نماد اسلام زیارتی درآورد بطوریکه امروز فضای این‌ها گرم‌تر از عرصه مساجد می‌باشد و گرچه مساجد دولتی پشت سر هم ساخته و افتتاح می‌شوند ولی به علت سایه حکومت بر این مساجد به صورت مستقیم و غیر مستقیم خالی از حضور مسلمانان می‌باشد و حداکثر زمان حضور بهروری از مساجد، زمان مراسم ختم مرده‌ها می‌باشد و بعد از آن مساجد که باید دایره اصلی اسلام پیامبر باشد خالی از مسلمانان است.

البته رژیم مطلقه فقهائی گاهی مثل مراسم اعتکاف ماه رجب می‌کوشد تا توسط تشکیلات دولتی و زیر تبلیغ و حضور رادیو و تلویزیون، نیروهای تشکیلاتی خودش را به مساجد بکشاند ولی آمارهای خود رژیم هم نشان می‌دهد که تمامی پروژه‌های رژیم مطلقه فقهائی تا کنون ناتمام مانده و ختم به شکست شده است. چرا؟

برای پاسخ به این سوال باید به سوال دیگری جواب بدهیم و آن اینکه چه نیازی رژیم مطلقه فقهائی به اسلام زیارتی در این زمان دارد؟ در رابطه با پاسخ به این سوال است که باید توجه داشته باشیم که برعکس اسلام فقهائی، اسلام زیارتی یک اسلام عوام پسند است در صورتی که اسلام فقهائی یک اسلام حکومت پسند می‌باشد. به عبارت دیگر برعکس اسلام فقهائی که یک اسلام خشن و خشک و رعب آور است و همه جای آن صحبت از تکفیر، تعزیر، قصاص، حد، تقلید، سنگسار، ارتداد، زندان، شکنجه و غیره است، در اسلام زیارتی صحبت از شفاعت و زیارت و واسطه‌گی ائمه بین خداوند و بندگان برای بخشیدن

گناهان بندگان و اجابت کردن خواسته‌های فرد است.

در اسلام زیارتی اصلاً سخن از اجتماع و سیاست نیست سخن از فرد، شفاعت، قبر، ضریح، اشک، ماتم و نوحه است، نه آگاهی و تلاش و دعا و پیوند مستقیم و بی واسطه انسان با خداوند. به همین دلیل است که رژیم مطلقه فقهائی می‌تواند با تکیه بر اسلام زیارتی در این زمان توسط تشکیلات مداحان و نوحه و ضریح و ماتم و جایگزین کردن حسین سنتی به جای حسین تاریخی، وسیله‌ائی جهت بسیج نیروهای مذهبی سنتی جامعه ایران فراهم نماید چراکه در شرایطی که قاعده هرم جامعه ایران در شهر و روستا هنوز دارای مذهب سنتی می‌باشند و در شرایطی که جامعه ایران با اینکه بیش از صد سال از انقلاب مشروطیت و ۳۶ سال از انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه سال ۵۷ می‌گذرد به علت حاکمیت حکومت‌های مستبد و توتالیتر هنوز از حداقل تشکیلات حزبی جوشیده از پائین - نه احزاب کلینکسی یکبار مصرف تزیینی از بالا که در زمان تقسیم قدرت برای چند روزی آفتابی می‌شوند و پس از انتخابات و تقسیم قدرت مانند برف در برابر آفتاب در زمین فرو می‌روند و هیچ رسالتی جز مشارکت در قدرت برای خود قائل نیستند - محروم می‌باشند.

از آنجائیکه این رژیم به خاطر شرایط تاریخی عصر حاضر و فشار داخلی و بین‌المللی حاضر به پذیرش شکلی مولفه‌ائی از دموکراسی مثل انتخابات شده است، با عنایت به اینکه این پذیرش شکلی باعث تکوین پارادوکس در ساختار این رژیم بین انتخابات و مشروعیت فقهی و فقهائی که از طرف امام زمان بر فقیهان رژیم مطلقه فقهائی تنفیذ می‌گردد، شده است و مدت ۳۶ سال است که این پارادوکس رژیم را در عرصه تقسیم باز تقسیم متوالی و مرحله‌ائی قدرت بین جناح‌های داخلی خود آستن جنگ و تضاد و کودتا و جنگ‌های حیدر و نعمتی کرده است، با همه این فراز و نشیب‌ها به هر حال برای این رژیم چاره‌ائی جز تکیه بر این پارادوکس وجود ندارد چراکه هم در عرصه تقسیم قدرت داخلی و هم در رابطه با تبلیغ جهانی این رژیم نیازمند به این پارادوکس می‌باشد و در چارچوب تکیه بر این پارادوکس است که در فضای فقدان حزب و تشکیلات این رژیم جهت استمرار حیات خود نیازمند به بسیج و تحریک احساسات مردم می‌باشد که اسلام زیارتی در این عرصه و در این زمان به عنوان بهترین بستر ساز این بسیج توده‌های قاعده نشین هرم جامعه می‌باشد.

البته جایگاه اسلام زیارتی در دستگاه سیاسی رژیم مطلقه فقهائی زمانی حساسیت خود را بیشتر به نمایش می‌گذارد که در مقایسه با رقابتی که با سعودی‌ها در هژمونی منطقه و هژمونی بر هلال شیعہ دارد

این موضوع را مورد مطالعه قرار دهیم. از آنجائیکه سعودی‌ها برای تثبیت هژمونی مذهبی خود بر کشورهای سنی مذهب منطقه بر حرمین شریفین یعنی مسجد الحرام و مسجد النبی مکه و مدینه تکیه می‌کنند، طبیعی است که اسلام زیارتی با تکیه بر حرمین ائمه شیعه در عراق و ایران و همچنین حرم حضرت زینب در سوریه می‌تواند عامل تثبیت آلترناتیوی رژیم مطلقه فقه‌ای بر هلال شیعه بشود و لذا در عرصه این اسلام زیارتی است که رژیم مطلقه فقه‌ای می‌کوشد تا از شیعیان عربستان سعودی گرفته تا شیعیان بحرین، یمن، پاکستان، افغانستان، ایران، سوریه و عراق حول رهبری خود بسیج نماید، طبیعی است که رژیم مطلقه فقه‌ای هرگز توسط اسلام فقه‌ای نمی‌تواند علویان سوریه و یا زیدیه یمن و دیگر توده‌های عوام فرقه‌های مختلف شیعه که اعتقادی به فقه و فقه‌های شیعه ندارند حول ادعای هژمونی طلبانه خود در منطقه بسیج کند به این دلیل است که در شرایط فعلی برای رژیم مطلقه فقه‌ای اسلام زیارتی دارای فونکسیون فراوانی می‌باشد و در تحلیل نهانی فونکسیون اسلام زیارتی در عرصه بسیج شیعیان کشورهای عربستان، یمن، کویت، بحرین، پاکستان، هند، افغانستان، عراق، سوریه و لبنان در راستای تثبیت هژمونی رژیم مطلقه فقه‌ای بیشتر از فونکسیون اسلام فقه‌ای می‌باشد.

البته نکته دیگری که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم عبارت است از اینکه اسلام فقه‌ای که امروز به صورت اسلام حکومتی چهارگانه:

۱ - اسلام وهابی‌گری سعودی‌ها.

۲ - اسلام اخوان المسلمین.

۳ - اسلام تکفیری و سلفی‌گری القاعده و داعش.

۴ - اسلام مطلقه فقه‌ای ایران، در حال جنگ و خشونت با یکدیگر می‌باشند و به خصوص در صحنه ظهور هیولای داعش چهره‌ای بس ضد انسانی و خشونت طلب به خود گرفته است و از آنجائیکه این چهار اسلام حکومتی تلاش می‌کنند تا هویت مذهبی خود را در چارچوب فقه و فقه‌ای و اسلام فقه‌ای به نمایش بگذارند، همین امر باعث گردیده است تا اسلام فقه‌ای دیگر مانند گذشته توانایی جذب قلوب مردم عوام مسلمان در لباس تقلید و تقلد بودن نداشته باشد.

نکته دیگری که طرح آن در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد اینکه از آنجائیکه در اسلام فقه‌ای هیرارشی ارزش‌ها در چارچوب میزان آموزش دروس فقهی و تشکیلات سنتی تعریف می‌شود با عنایت به اینکه در چارچوب معیار فقه دانی و مراتب تشکیلات حوزه روحانیت سنتی حوزه‌های شیعه در طول ۳۶ سال عمر رژیم مطلقه فقه‌ای، جناح دولتی روحانیت و مراجع دولتی حوزه‌های شیعه در برابر جریان

سنتی که ضد رژیم می‌باشند در اقلیت قرار داشته و دارند و تزریق یکطرفه پول و میز و تشکیلات خامنه‌ای در طول ۳۶ گذشته رژیم مطلقه فقه‌ای جهت تسخیر این حوزه‌ها چندان مثمر ثمر نبوده است، به همین دلیل از آنجائیکه خامنه‌ای برعکس خمینی که به لحاظ فقهی در مرتبه مرجعیت قرار داشت دارای مرتبه تشکیلاتی و درسی فقهی در حوزه سنتی روحانیت قم و نجف و مشهد نمی‌باشد لذا این امر باعث شده تا او جهت تثبیت حاکمیت خود بر حوزه‌ها از سنگر اسلام فقه‌ای به طرف سنگر اسلام زیارتی پناه ببرد چرا که در عرصه اسلام زیارتی به جای روحانیت فقه خوانده حوزه‌ها این مداحان هستند که نقش درجه اول دارند و می‌توانند با تحریک احساسات مردم آن‌ها را در حمایت از رژیم بسیج نمایند که از این بابت یعنی پرورش و سازماندهی مداحان دولتی برعکس روحانیت حوزه‌های فقه‌ای حزب پادگانی خامنه‌ای در طول ۲۵ سال حکومت خامنه‌ای دارای موفقیت چشمگیری بوده است بطوریکه در تظاهرات ۹ دیماه سال ۸۸ که پس از عاشورای جنبش اجتماعی ۸۸ و در اعتراض به شعار «مرگ بر اصل ولایت فقیه» که در روز عاشورای ۸۸ توسط جنبش دانشجویی و جنبش اجتماعی در خیابان‌های تهران مطرح شد، این مداحان دولتی بودند که نقش کلیدی در بسیج مردم داشتند. فراموش نکنیم که دستگاه صدا و سیما در عرصه تثبیت و تبلیغ اسلام زیارتی نقشی به مراتب بیشتر از منابر و ائمه جمعه و جماعت اسلام فقه‌ای دارد که باز این اهرم و عصا هم در دست دولت و حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد.

بنابراین در این رابطه است که اکنون می‌توانیم به این نتیجه گیری بپردازیم که تلاش حزب پادگانی خامنه‌ای در اربعین سال جاری برای فرستادن بیش از یک میلیون نفر به زیارت کربلا با آن هزینه سیاسی و لجستیکی و نظامی و انتظامی که برای این رژیم داشت، یک حرکت در راستای تثبیت هژمونی رژیم مطلقه فقه‌ای بر هلال شیعه در منطقه می‌باشد که از بعد از طوفان هیولای خشونت داعش در منطقه و در عراق و سوریه به چالش کشیده شده بود، اما با زمین‌گیر کردن داعش در عراق و سوریه توسط حملات نظامی از زمین و هوای جهان سرمایه‌داری و در راس آن‌ها امپریالیسم آمریکا و کشورهای مرتجع منطقه که در راس آن‌ها عربستان سعودی دارد و حمایت نظامی رژیم مطلقه فقه‌ای از ارتش عراق توسط سپاه قدس، این همه باعث گردیده تا با گل آلود شدن آب در منطقه بستر جهت ماهی گیری رژیم مطلقه فقه‌ای فراهم شود. ■

والسلام

رابطه

دموکراسی و سوسیالیسم

با اصل عدالت

۱۴

آزادی توانست جهت تثبیت مالکیت خصوصی و رقابت آزاد بازار برای سرمایه‌داری بستر سازی کند، آنچنانکه لیبرالیسم سیاسی در سایه تئوری توزیع قوای سه گانه منتسکیو و اصل انتخابات جان لاک توانست در برابر نظام توتالیتر کلیسائی قرون وسطای کلیسا در غرب مشروعیت سیاسی برای سرمایه‌داری غرب فراهم کند آنچنانکه همین آزادی در عرصه لیبرالیسم اخلاقی برای غرب باعث گردید تا زن به عنوان یک کالای جنسی در چارچوب سکسوالیته در خدمت بورژوازی غرب قرار گیرد.

به همین دلیل همین آزادی محوری تک بعدی لیبرالیسم هر چند عامل رشد سرمایه‌داری شد ولی از یک مرحله یعنی قرن نوزدهم که طبقه کارگر اروپا جایگزین طبقه فئودال اروپا شد همه چیز عوض شد، چرا که طبقه کارگر اروپا و آمریکا در قرن نوزدهم به درستی احساس کرد که شعار آزادی و حقوق بشر لیبرالیسم تماما در خدمت دشمن او یعنی بورژوازی می‌باشد و شعار آزادی یک دستکش مخملی شده است که بورژوازی قرن نوزدهم جهت استثمار هر چه بیشتر او بر روی پنجه بوکس چدنی خود قرار داده است؛ لذا در این رابطه

ب - پیوند عدالت سیاسی با عدالت اقتصادی و عدالت معرفتی بر پایه مبارزه با سه قدرت زر - زور و تزویر:

آنچنانکه قبلا مطرح کردیم بزرگترین عامل بحران ساختاری تئوری نهضت لیبرالیستی و نهضت سوسیالیستی غرب، در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی ماهیت عکس‌العملی آن‌ها در پروسه تکوین است بطوریکه از یک منظر می‌توان گفت بستر تکوین نهضت لیبرالیستی در غرب مقابله با زیربنای اقتصادی فئودالیسم و روبنای اسکولاستیک کلیسائی غرب به خصوص در قرن هیجدهم بود که این رویارویی تئوریک بالاخره به رویارویی عملی بین نظام و مناسبات سرمایه‌داری با نظام و مناسبات اسکولاستیک کلیسائی از یک طرف و نهضت لیبرالیسم در شاخه‌های مختلف لیبرالیسم اقتصادی، لیبرالیسم سیاسی، لیبرالیسم معرفتی و لیبرالیسم اخلاقی از طرف دیگر بود، انجامید که حاصل این چالش تاریخی، پیروزی مطلق نظام سرمایه‌داری و نهضت لیبرالیستی به عنوان تنها مدافع نظام سرمایه‌داری بر مناسبات فئودالیته و نظام اسکولاستیک کلیسائی به عنوان تنها مدافع مناسبات زمین‌داری توسط انقلاب کبیر فرانسه بود.

البته در قرن نوزدهم به موازات استقرار و تثبیت نظام سرمایه‌داری و تکوین طبقه پرولتاریا در غرب و از صحنه قدرت خارج شدن کلیسا و مناسبات فئودالیته، این رویارویی عکس‌العملی لیبرالیستی به جای کلیسا و مناسبات فئودالیسم به رویارویی با سوسیالیسم و طبقه کارگر انجامید - که تا این تاریخ هم ادامه دارد - حاصل این رویارویی عکس‌العملی لیبرالیسم با کلیسا و فئودالیسم و سوسیالیسم این شد، نهضت لیبرالیسم در غرب چه در عرصه اقتصادی و سیاسی و چه در عرصه اخلاقی و فلسفی تنها تکیه محوری بر آزادی منهای عدالت اقتصادی بکند، چراکه آزادی برای لیبرالیسم هم فال بود و هم تماشا. به این ترتیب که لیبرالیسم اقتصادی در سایه

یعنی هم پائینی‌های جامعه از بالائی‌های قدرت و هم بالائی‌های قدرت از پائینی‌های جامعه ممکن می‌باشد.

بنابراین از آنجائیکه هم در چارچوب نظام سرمایه‌داری نهادهای توزیع‌کننده آگاهی و آگاهی‌ساز و آگاهی‌بخش در خدمت نهادهای قدرت اقتصادی و سیاسی می‌باشند و توده‌ها از آن محروم هستند و هم در عرصه سوسیالیست دولتی این نهادها به صورت بلوکه شده در خدمت حکومت‌های توتالی‌تر می‌باشند، طبیعتاً آن بخش از اطلاعات هم که خود مردم و پائینی‌های جامعه تولید کننده و منبع و سرچشمه آن می‌باشند به علت اینکه مردم و پائینی‌های جامعه نهادهای قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی حاکم چه در نظام سرمایه‌داری و چه در نظام سوسیالیست دولتی از خود نمی‌دانند در ارائه این اطلاعات به آن‌ها خودداری می‌کنند و قطعاً تا زمانی که این اطلاعات از گنجینه پائینی‌های جامعه در نیاید و همگانی نشود و از نهادهای بلوکه شده صاحبان قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خارج نشوند و در اختیار همگان قرار نگیرد، امکان تحقق همزمان و تنگاتنگ عدالت اقتصادی و عدالت سیاسی یا دموکراسی و سوسیالیسم وجود نخواهد داشت و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم، عامل اصلی شکست نهضت لیبرالیسم و نهضت سوسیالیسم در غرب قبل از هر چیز در این خلاء تئوریک نهفته است که هیچکدام از این دو دکتربین به مقوله عدالت معرفتی یا همگانی شدن اطلاعات پائینی‌های جامعه و بالائی‌های صاحب نهاد قدرت به عنوان گراند بک و عامل بسترساز تحقق سوسیالیسم و دموکراسی نگاه نکرده‌اند.

لذا در این رابطه است که تا زمانی که بشریت مانند نهضت لیبرالیستی در عرصه عدالت سیاسی یا آزادی‌های سیاسی و همچنین مانند نهضت سوسیالیست قرن نوزدهم در عرصه عدالت اقتصادی در عرصه عدالت معرفتی یا اجتماعی کردن اطلاعات صاحب تئوری‌های زیرساختی نشود، امکان تحقق عدالت سیاسی و عدالت اقتصادی در چارچوب دموکراسی و سوسیالیست وجود نخواهد داشت و از همین جا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که:

۱ - عدالت معرفتی زیربنای تکوین عدالت اقتصادی و عدالت

بود که نهضت سوسیالیسم غرب در اشکال مختلف آن از قرن نوزدهم جهت نفی استثمار طبقه کارگر اروپا تکوین پیدا کرد اما نکته‌ای که در این رابطه فهم به آن دارای اهمیت می‌باشد اینکه، آنچنانکه نهضت لیبرالیستی قرن هیجدهم غرب به علت ماهیت عکس‌العملی‌اش در برابر فئودالیسم و کلیسا به صورت تک بعدی بر آزادی بیرون از دایره عدالت اقتصادی تکیه می‌کرد و همین تکیه تک بعدی او بر آزادی باعث شد تا عدالت اقتصادی و عدالت معرفتی در چارچوب رویکرد لیبرالیسم سیاسی، لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم اخلاقی قربانی کند.

در جبهه روبروی آن نهضت سوسیالیسم قرن نوزدهم غرب هم به علت همین گوه‌ر ضد لیبرالیستی که در راستای تامین منافع طبقه کارگر داشت باعث گردید تا جهت مقابله عکس‌العملی با لیبرالیسم غرب مقوله عدالت سیاسی یا آزادی را در پای مجسمه عدالت اقتصادی قربانی نماید که این امر باعث گردید تا آنچنانکه عدالت اقتصادی پاشنه آشیل نهضت لیبرالیسم غرب شده است، عدالت سیاسی حتی در شکل دیکتاتوری پرولتاریا پاشنه آشیل نهضت سوسیالیسم غرب بشود که حاصل همه این‌ها آن شد که در نهایت، بشریت جهت رهایی نظری و عملی خود به این اصل برسد که آزادی تنها در بستر عدالت معنی خود را پیدا می‌کند آنچنانکه عدالت اقتصادی تنها در چارچوب عدالت سیاسی یا دموکراسی سوسیالیستی معنی خود را باز تولید می‌نماید.

از اینجا بود که بشریت در راستای کسب سعادت اجتماعی و انسانی خود به یک حقیقت رسید و آن اینکه برای کسب دو مقوله عدالت سیاسی توسط آزادی سیاسی و اجتماعی و مقوله عدالت اقتصادی توسط سوسیالیسم یا اجتماعی کردن تولید و توزیع و مصرف باید قبل از آن عدالت معرفتی یا اجتماعی کردن اطلاعات و آگاهی به انجام برسد لذا تا زمانی که نهادهای آگاهی‌بخش و آگاهی‌ساز و توزیع‌کننده اطلاعات در دست گروهی باشند و گروهی دیگر از آن محروم باشند، آن جامعه با هیچ مکانیزمی نمی‌تواند به سوسیالیسم و دموکراسی برسد چراکه لازمه انجام سوسیالیسم در چارچوب عدالت اقتصادی و دموکراسی تنها با بسترسازی در کانتکست عدالت معرفتی و آگاهی به تمامی جوانب جمعی و اجتماعی موضوع‌های مربوطه به صورت دو طرفه

سیاسی می‌باشد.

۲ - عدالت معرفتی به معنای همگانی شدن اطلاعات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه است.

۳ - عدالت سیاسی در جامعه بشری تنها در چارچوب دموکراسی قابل تحقق است و امکان تحقق دموکراسی در یک جامعه وجود ندارد، مگر اینکه هم پای آن عدالت اقتصادی یا سوسیالیسم که عبارت است از اجتماعی شدن تولید و توزیع و مصرف در بستر تولید اجتماعی و توزیع اجتماعی و مصرف اجتماعی تحقق پیدا کند.

۴ - رابطه عدالت سیاسی یا دموکراسی با آزادی اجتماعی و سیاسی با خود عدالت به صورت کلی رابطه جزء با کل است، یعنی عدالت سیاسی بخشی از عدالت می‌باشد آنچنانکه عدالت اقتصادی و عدالت معرفتی نیز اجزاء دیگر مقوله عدالت هستند.

۵ - خود موضوع عدالت یک مقوله فرادینی و فراخدانی و فرااخلاقی است یعنی برعکس آنچه که نحله کلامی اشاعره می‌گفتند و مولوی معتقد به آن است، هر چه خدا می‌کند عدالت نیست بلکه بالعکس هر کاری که عادلانه می‌باشد خداوند می‌کند.

هر چه آن خسرو کند شیرین کند چون درخت تین که جمله تین کند

مولوی - مثنوی

و به همین ترتیب در باب اخلاق هم هر کار اخلاقی عادلانه نیست بلکه هر کار عادلانه اخلاقی می‌باشد و باز در این رابطه هر کار دینی و مذهبی عادلانه نیست بلکه بالعکس هر کار عادلانه، می‌تواند مذهبی یا دینی باشد.

۵ - اصل عدالت در سلسله علل احکام است نه در سلسله معلولات، به عبارت دیگر تمامی احکام باید تابع اصل عدالت باشند یعنی احکام تا زمانی که تضمین کننده و بستر ساز اصل عدالت هستند قابل اجرا می‌باشند، همین که حکمی با عدالت چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه قضائی و چه در عرصه حقوقی و چه در عرصه اقتصادی با اصل عدالت قابل انطباق نباشد منسوخ می‌باشد.

۶ - عدالت در تعریف کلی خود اعطاء حق به ذی حق است، به عبارت دیگر موضوع عدالت، خود حق می‌باشد لذا از آنجائیکه مقوله حق یک مقوله اعتباری و تاریخی می‌باشد تا زمانی که در عرصه تئوری صاحب دستاورد علمی از موضوع حق در اشکال مختلف حق یا حقوق سیاسی و یا حق یا حقوق اقتصادی و یا حق یا حقوق اجتماعی و یا حق یا حقوق شهروندی و یا حق یا حقوق بشری یا انسانی و غیره نشویم امکان تحقق عدالت وجود نخواهد داشت.

۷ - تعریف کلی و عام و فراتاریخی از حق و حقوق کردن امری ایده‌آلیستی می‌باشد از آنجائیکه حق و حقوق امری اعتباری و تاریخی هست که در شرایط مختلف تاریخی و اجتماعی دارای تعریف کنکریّت و مشخص خود می‌باشند، به همین دلیل در هیچ جای قرآن ما با یک تعریف نهائی از حق و حقوق روبرو نیستیم چراکه هر جامعه‌ای در هر مرحله‌ای از تاریخ تکامل و رشد خود دارای تعریفی خاص از حق و حقوق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، قضائی و غیره می‌باشد.

۸ - بزرگترین جفائی که اسلام فقاہتی در حق اسلام قرآن و اسلام پیامبر اسلام کرد، این بود که اصل عدالت در قرآن و دیسکورس پیامبر اسلام را محدود به فقه و فقاہت کرد و از صورت کلامی آن خارج کرد و در حصار فقه و فقاہت تنها به وزن کردن ائمه جماعت و قاضی پرداخت.

۹ - اصل عدالت در دیسکورس قرآن با نماد ترازو تعریف شده است که با آن تمامی وجود، هستی، خداوند، حرکت پیامبران، فرد و جامعه قابل وزن کردن می‌باشد.

۱۰ - هدف بعثت پیامبران الهی در قرآن استقرار ترازو در جامعه بشری بوده است.

۱۱ - خود آیات و احکام قرآن هم باید با ترازوی عدالت وزن بشوند و هر حکمی از قرآن که در ترازوی عدالت زمان قابل وزن کردن نباشد باید در عرصه ناسخ و منسوخ و محکم و متشابهات آیات قرآن تفسیر کنیم.

۱۲ - پیامبر اسلام در فاز حرائی ۱۵ سال قبل از بعثت خود

تنها صاحب دو تجربه بود یکی الله به عنوان نور و روشنایی همه وجود، دوم عدالت به عنوان ترازو یا میزان تمام هستی بود و بعثت او در راستای تحقق همین دو اصل عدالت به عنوان ترازوی همه وجود و توحید به عنوان روشنایی همه هستی بوده است و تمامی قرآن فقط در راستای تفسیر و تبیین این دو اصل می‌باشد.

۱۳ - بنابراین معیار قضاوت و سنجش نظام‌های سیاسی نباید به دینی یا فقهی یا غیر دینی بودن آن‌ها باشد بلکه بالعکس فقط باید اینچنین باشد که ما هر حکومتی که عادلانه باشد دینی بدانیم نه اینکه هر حکومتی که ادعای دینی یا مذهبی یا فقهی بودن دارد آن را عادلانه نیز بنامیم.

۱۴ - معنای این حدیث پیامبر اسلام که فرمود «الدنيا ببقی مع الکفر و لا ببقی مع الظلم» همین موضوع می‌باشد.

۱۵ - عدالت آنچنانکه مطرح کردیم اعطای حقوق است، از آنجائیکه مهم‌ترین حقوق انسان «نان و آزادی و آگاهی» می‌باشد، لذا مبانی عدالت عبارتند از «سوسیالیسم و دموکراسی و پلورالیسم» یا «عدالت اقتصادی و عدالت سیاسی و عدالت معرفتی» یا «اجتماعی کردن قدرت اقتصادی که همان سوسیالیسم می‌باشد و اجتماعی کردن قدرت سیاسی که همان دموکراسی می‌باشد و اجتماعی کردن قدرت فرهنگی و اطلاعاتی و معرفتی که همان پلورالیسم می‌باشد».

۱۶ - علت اینکه در غرب - در قرن هیجدهم - پروسس عدالت‌طلبی از آزادی یا عدالت سیاسی شروع شد و به مرحله عدالت اقتصادی و عدالت معرفتی نرسید آن بود که در غرب عامل طرح شعار آزادی یا عدالت سیاسی خودآگاهی اجتماعی مردم نبود بلکه این سرمایه‌داری تجاری و سرمایه‌داری نو رسیده صنعتی بود که جهت مقابله با نظام بسته فئودالیت و حاکمیت اسکولاستیک کلیسا و امنیت سرمایه و دفاع از مالکیت خصوصی و کار مزدوری نیازمند به لیبرالیسم و شاخه‌های مختلف آن اعم از لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اخلاقی بود.

۱۷ - علت اینکه در غرب در قرن نوزدهم پروسه عدالت‌طلبی

از فرایند عدالت اقتصادی یا سوسیالیسم یا اجتماعی شدن تولید و توزیع و مصرف نتوانست به فرایند عدالت سیاسی یا دموکراسی یا اجتماعی قدرت سیاسی بیانجامد این بود که قرن نوزدهم برعکس قرن هیجدهم در غرب که قرن انقلاب کبیر فرانسه و قرن غلبه مناسبات سرمایه‌داری بر مناسبات فئودالیت بود، در قرن نوزدهم با اعتلای کمی و کیفی طبقه کارگر یا پرولتاریای صنعتی و استثمار بی رحمانه طبقه ضد انقلاب بورژوازی غرب از طبقه پرولتاریای صنعتی باعث گردید تا در موضع واکنشی، سوسیالیسم قرن نوزدهم جهت مقابله با استثمار بی رحمانه طبقه ضد انقلاب بورژوازی و حمایت تاریخی از طبقه پرولتاریای صنعتی تکوین پیدا کند لذا در این رابطه بود که سوسیالیسم قرن نوزدهم تنها به مهار قدرت اقتصادی بورژوازی در برابر استثمار لجام گسیخته طبقه کارگر بپردازد و منهای مهار قدرت اقتصادی سوسیالیسم قرن نوزدهم هیچگونه مکانیزمی جهت مهار قدرت سیاسی و قدرت معرفتی نداشته باشد به این دلیل بود که سوسیالیسم قرن بیستم بدل به سوسیالیسم دولتی یا سوسیالیسم توتالیتز در همه کشورهای سوسیالیستی شد که این امر بستر فروپاشی سوسیالیسم دولتی در پایان قرن بیستم در جهان فراهم ساخت.

۱۸ - شعار «آزادی - آگاهی - برابری» همان طرح مبانی و محورهای شعار عدالت یا اعطای حقوق در این زمان می‌باشد که دلالت بر عدالت سیاسی یا دموکراسی یا آزادی و عدالت اقتصادی یا سوسیالیسم یا برابری و عدالت معرفتی یا پلورالیسم یا همگانی شدن اطلاعات می‌کند.

۱۹ - از قرن نوزدهم به موازات اعتلای انقلاب صنعتی و پیدایش ماشین در عرصه تولید باعث گردید تا فرایند تولید اجتماعی و توزیع اجتماعی و مصرف اجتماعی به واسطه استقرار و تثبیت نظام سرمایه‌داری در تاریخ بشر تکوین پیدا کند لذا به موازات ظهور این مولود تنها برابری یا عدالت اقتصادی تحت لوای نظام سوسیالیستی که عبارت است از اجتماعی شدن تولید و اجتماعی توزیع و اجتماعی شدن مصرف ممکن می‌باشد.

۲۰ - گرچه مبانی دموکراسی بورژوازی عبارتند از: الف - انتخابات، ب - تقسیم قوا، ج - احزاب یقه سفید و مبانی

دموکراسی سوسیالیستی عبارتند از:

الف - تکوین شوراها و سندیکاها و اتحادیه‌ها از پائین به بالا به صورت مستقل از قدرت‌های سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اجتماعی یا اتوریته‌ها می‌باشد.

ب - نهادینه شدن نهادهای تشکیلاتی از پائین به بالا بر پایه اصل انتخابات و اصل رهبری جمعی تکوین مناسبات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بر پایه تقسیم کار از پائین به بالا.

۲۱ - بنابراین می‌توانیم برای عدالت تعریفی دیگر انتخاب کنیم و بگوئیم عدالت عبارت است از فرمول مهار قدرت در اشکال سه گانه آن یعنی قدرت زر، قدرت زور و قدرت تزویر یا قدرت استثمارگر، قدرت استبداد گر یا قدرت استثمارگر.

۲۲ - دموکراسی یا عدالت سیاسی یا اجتماعی کردن قدرت سیاسی یا مهار قدرت سیاسی از طریق پائینی‌های جامعه پیش شرط دیالکتیکی تکوین عدالت اقتصادی یا سوسیالیسم در یک جامعه می‌باشد چراکه تنها در بستر دموکراسی است که ما می‌توانیم اقدام به تکوین نهادهای دموکراتیک از پائین به بالا بکنیم.

۲۳ - عدالت سیاسی یا دموکراسی شکلی از یک سازماندهی اجتماعی است که طبق آن قدرت سیاسی به صورت برابر میان همه شهروندان توزیع می‌گردد و به همین دلیل می‌توانیم دموکراسی را شکل توزیع قدرت سیاسی از پائین به بالا نام گذاری کنیم.

۲۴ - همچنین می‌توانیم عدالت سیاسی یا دموکراسی را یک نظام سیاسی بدانیم که مردم حق مشارکت مستقیم و غیر مستقیم در تصمیم‌گیری‌های امور جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، دارند.

۲۵ - عدالت اقتصادی یا سوسیالیسم در عصر سرمایه‌داری تنها دکتزینی است که می‌تواند به لغو سرمایه‌داری و کار مزدوری در جامعه بپردازد.

۲۶ - دموکراسی سوسیالیستی با دموکراسی لیبرالیستی دارای دو جوهر متفاوت از هم می‌باشند چراکه دموکراسی سوسیالیستی دارای نهادهای تکوینی از پائین به بالا می‌باشد در صورتی

که دموکراسی لیبرالیستی که بر پایه سه مکانیزم تفکیک قوا و انتخابات پارلمانی و احزاب یقه سفید استوار می‌باشد، پروسه تکوین آن از بالا به پائین است.

۲۷ - اگر شهروندی به معنای آن است که همه مردم جامعه دارای حقوق مساوی هستند این حقیقت تنها در زمانی تحقق پیدا می‌کند که در بستر سوسیالیسم تمامی افراد جامعه دارای شرایط مساوی جهت کسب حقوق مساوی باشند و گرنه در جامعه سرمایه‌داری که عده‌ای به صورت سواره در جامعه می‌تازند و عده‌ای دیگر به صورت پیاده امکان تحقق حقوق شهروندی به صورت مساوی برای همگان وجود ندارد.

۲۸ - از آنجائیکه دموکراسی سوسیالیستی بر عکس دموکراسی لیبرالیستی یا دموکراسی بورژوازی در چارچوب تکوین نهادهای اجتماعی از پائین به بالا - که همان شوراها یا نهادهای صنفی سندیکائی و اتحادیه‌ای می‌باشد -، تکوین پیدا می‌کند این امر باعث می‌گردد تا دموکراسی سوسیالیستی تنها سنگ بنای اولیه برای حرکت در جهت پیشرفت انسانی در جامعه بشود.

۲۹ - شواهد تاریخی نشان می‌دهد که تنها در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی است که مردم حق مشارکت مستقیم و غیر مستقیم توسط نظام شورائی تکوین یافته از پائین به بالا پیدا می‌کند و لذا دموکراسی سوسیالیستی بیشترین امکان جهت تصمیم‌گیری مشترک در جهت منافع تمامی مردم دارد.

۳۰ - با توجه به وجود تنوعی از ارزش‌های عقیدتی و فرهنگی در هر جامعه‌ای در این دوره از تاریخ بشر تنها نظام‌های شورائی تکوین یافته از پائین به بالا هستند که می‌توانند در چارچوب سیاسی که موازین حقوقی آن به طور دموکراتیک تعیین گردیده است جوابگوی منافع همگانی باشند.

۳۱ - تا زمانی که سطح معینی از تغییرات عدالت‌خواهانه و مساوات‌گرانه اقتصادی و سوسیالیستی در یک جامعه انجام نگیرد حتی دموکراسی سوسیالیستی نمی‌تواند به بهبودی شرایط زندگی برای اکثریت توده مردم منجر بشود. ■

ادامه دارد

بعثت فرهنگ پیامبر اسلام،



در راستای بعثت اجتماعی،

در بستر تحول مفاهیم فلسفی - کلامی - مذهب

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ - عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ - الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ - كَلَّا سَيَعْلَمُونَ - ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ»
- این سوال بزرگ امروز بشریت که از هم می پرسند کدام است؟ آن سوال بزرگ و تکان دهنده و بی سابقه امروز بشر همان خبری است که خود بشریت را در فهم آن دچار سر درگمی کرده است البته نه چنین است به زودی همین ها مادیت این نباء عظیم در جامعه و جهان خود خواهند دید» (سوره نباء - آیات ۱ تا ۵).

و امام علی در خطبه ۸۹ - ص ۱۲۱ نهج البلاغه صبحی الصالح در باب آن می گوید:

«أُرْسِلْتُ عَلَى جِبِنٍ فُتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولُ هَجْرَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ إِعْزَازٍ مِنَ الْفِتَنِ وَ انْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ وَ تَلَطُّ مِنَ الْحُزُوبِ وَ الدُّنْيَا كَاسِفَةٌ النُّورِ ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ عَلَى جِبِنٍ إِصْفَرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا وَ إِيَاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا وَ إِغْوَارٍ مِنْ مَائِهَا قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَى وَ ظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى فَهِيَ مُتَجَهِّمَةٌ لِأَهْلِهَا غَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا تَمَرُّهَا الْفِتْنَةُ وَ طَعَامُهَا الْجَبْفَةُ وَ شِعَارُهَا الْخَوْفُ وَ يَتَارُهَا السَّيْفُ...» - پیامبر اسلام زمانی مبعوث شد که هیچ پیامبر و هدایتگری نبود، جامعه بشری در خوابی عمیق فرو رفته

آنچه منظور ما در اینجا است آن دسته از تحولات اجتماعی که یا به صورت ساختاری و یا به صورت رفتاری از پائین تکوین پیدا می کنند. بی شک در پاسخ به این سوال دو رویکرد یا دو استراتژی بیشتر نمی تواند مطرح بشود

الف - ایجاد تحول اجتماعی از طریق ابزاری.

ب - ایجاد تحول اجتماعی از طریق عقلانی.

در خصوص پیامبر اسلام هم چه ما معتقد و مومن به راه و حرکت او باشیم و چه نباشیم، به هر حال حتی از منظر برون دینی هم - اگر مانند جواهر لعل نهرو بخواهیم - به حرکت پیامبر اسلام نگاه بکنیم، قطعاً در نظر ما نخستین عملکرد و فونکسیون بعثت پیامبر اسلام ایجاد یک تحول عمیق و گسترده و تاریخی در جامعه عربستان و جامعه بشری در قرن هفتم میلادی است بطوریکه بعضی مانند نهرو آن را بزرگترین تحول تمدن ساز تاریخ بشر می دانند و بعضی مانند ابن خلدون آن را معجزه دوم پیامبر اسلام در کنار معجزه اول یعنی قرآن می خوانند. به هر حال با هر نگاه و از هر زاویه ای که ما بخواهیم به حرکت پیامبر اسلام نظر بیافکنیم خواه برون دینی باشد خواه درون دینی، بی شک بزرگترین دستاورد بعثت پیامبر اسلام ایجاد تحول ساختاری جامعه بشریت و به خصوص جامعه عربستان در قرن هفتم میلادی می باشد. آنچنان تحول ساختاری که به مصداق «تعرف الاشجار باثمارها - درخت ها را از طریق میوه هایشان می توان شناخت» اولین میوه آن تمدن اسلامی بود که در قرن چهارم و پنجم به اوج شکوفائی خود نشست که یکی از بزرگترین تمدن های تاریخ بشریت می باشد. بنابراین باز همان سوال کلیدی فوق در این رابطه هم مطرح می شود که با چه روش و مکانیزمی پیامبر اسلام توانست جامعه عربستان یا جامعه بشریت را در قرن هفتم میلادی دچار تحول و دگرگونی بکند؟ همان تحول و دگرگونی که خود قرآن از آن با عنوان نباء عظیم یاد می کند:

بود، فتنه‌ها از هر سو بر جوامع بشری حمله ور شده بود، آتش جنگ‌ها در جوامع بشری شعله ور بود، جهان در تاریکی و جهل گم شده بود، زمانی بود که برگ‌های رسالت انبیاء ابراهیمی زرد و میوه‌های خشک و مناره‌های هدایت بشریت کهنه و نشانه‌های هلاکت جوامع بشری ظاهر شده بود، دنیا به اهلش ناخوشرویی و با خواهنده خود تروش روی شده بود، ثمره جوامع بشری فتنه و جنگ بود و گرفتاری خوراکشان گوشت همدیگر، لباس زیرین آن‌ها ترس و وحشت و لباس رویین آن‌ها شمشیر و کشتار یکدیگر بود.»

در عصر ما هم در طول ۱۵۰ سال گذشته که جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی در جوامع مسلمان و کشورهای تحت سلطه و پیرامونی از سر گرفته شده است، باز همین سوال فوق قابل طرح می‌باشد که این جنبش‌های با کدامین استراتژی مدیریت شده‌اند یا مدیریت می‌شوند؟

در پاسخ به این سوال هم باز دو پاسخ رویکرد ابزاری و رویکرد عقلانی در اینجا مطرح می‌شود چراکه اگر سیدجمال را به عنوان سر سلسله جنبان جنبش‌های جوامع مسلمان در عصر جدید بدانیم، خود سیدجمال الدین اسدآبادی طرفدار رویکرد و استراتژی ابزاری بود و در کادر استراتژی ابزاری او معتقد بود که روش تحول اجتماعی جوامع مسلمان در گرو اقتدار ابزاری و اقتدار سیاسی این جوامع می‌باشد و لذا در همین رابطه بود که سیدجمال معتقد بود که برای ایجاد تحول و اصلاح جوامع مسلمان و نجات از عقب ماندگی و نیل به مدرنیته، این جوامع باید به اقتدار ابزاری و اقتدار سیاسی دست پیدا کنند و صد البته علت شکست سیدجمال در ایجاد تحول اجتماعی در کشورهای مسلمان هم معلول همین استراتژی ابزاری او بود. هر چند خود او در پایان عمرش به این اشتباه پی برده بود ولی به علت اینکه نتوانست استراتژی عقلانی فهم کند و بر آن تکیه کند، حتی عبده و رشیدرضا هم تا زمانی که اقبال گردونه حرکت را به دست گرفت، نتوانستند بحران استراتژی حرکت سیدجمال را حل کنند و از زمانی که علامه محمد اقبال لاهوری گردونه حرکت سیدجمال را در دست گرفت او با تکیه بر استراتژی رویکرد عقلانی به جای رویکرد ابزاری سیدجمال کوشید تا توسط کتاب گرانسنگ «بازسازی فکر دینی در اسلام» جهت انجام استراتژی عقلانی با تحول در مفاهیم فلسفی و کلامی و مذهبی نخستین گام در این راه بردارد که صد البته راه اقبال در راستای تحقق استراتژی عقلانی جهت تحول فرهنگی و تحول اجتماعی به وسیله معلم کبیرمان شریعتی

دنبال شد.

به همین دلیل از آغاز این دو مشرب یا نحله رویکردی یا استراتژی ابزاری و عقلانی معتقد به تحول اجتماعی به دو صورت رفتاری و ساختاری توسط حرکت از پائین بوده‌اند که البته در این رابطه موفقیت از آن نحله و مشرب و رویکرد و استراتژی عقلانی بوده است که به وسیله جنبش فرهنگی و مذهبی و عقلانی و فکری انجام جنبش اجتماعی را دنبال می‌کرده است چراکه رویکرد ابزاری یک رویکردی می‌باشد که از طریق محصول ابزاری جوامع دیگری به صورت معلولی نه علتی، می‌خواهند به ایجاد تحول در جوامع خود بپردازند که این خواسته امری غیر ممکن می‌باشد. در صورتی که رویکرد عقلانی یک رویکرد دلیلی می‌باشد که به صورت علتی نه معلولی، می‌کوشند تحول هر جامعه‌ای را در چارچوب کنکری و مشخص همان جامعه به صورت عینی و ذهنی مطالعه و تعریف کنند.

به همین دلیل رویکرد عقلانی تحول در هر جامعه‌ای به صورت مستقل تبیین و تعریف می‌کند نه به صورت عام و کلی مانند استراتژی ابزاری یعنی آنچنانکه گوروچ می‌گوید «ما در این رابطه جامعه‌ها داریم نه جامعه»، به همین دلیل در رویکرد ابزاری ما توسط یک نسخه واحد به معالجه و طبابت جوامع مختلف و گوناگون می‌پردازیم در صورتی که در رویکرد عقلانی ما گرچه رویکرد و استراتژی‌مان واحد است اما برای جوامع مختلف نسخه‌های متفاوتی در چارچوب خودویژگی‌های عینی و ذهنی آن جوامع تجویز می‌کنیم. البته طرح این موضوع در اینجا خالی از عریضه نیست که گرچه رویکرد ابزاری از یک ساختار واحد تئوریک برخوردار می‌باشد، اما رویکرد عقلانی به لحاظ ساختار تئوریک، دارای اشکال متفاوتی می‌باشد که در ادامه به تبیین آن می‌پردازیم.

۲- رویکرد عقلانی پیامبر اسلام توسط تحول در مفاهیم فلسفی و کلامی و مذهبی، در ایجاد بعثت فرهنگی و اجتماعی

آنچنانکه در درس‌های قبلی بعثت شناسی پیامبر اسلام مطرح کردیم، موضوع بعثت پیامبر اسلام از نظر قرآن بعثت اجتماعی می‌باشد نه بعثت فردی:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ - اوست خدائی که مبعوث کرد از جامعه‌ائی که در مرحله گفتاری (قبل از مرحله نوشتاری) بودند پیامبری تا این پیامبر با تلاوت و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت آن جامعه و جوامع بعدی که به این پیامبر ایمان پیدا می‌کنند از گمراهی نجات دهد» (سوره جمعه - آیه ۲).

و لذا در بین رابطه است که هم تکوین ۲۳ ساله اسلام تاریخی و هم نزول آیات قرآن در بستر پراکسیس ۲۳ ساله جامعه سازانه پیامبر اسلام و هم دینامیزم مبتنی بر اجتهاد در اصول و فروع اسلام تاریخی، همگی در راستای ایجاد تحول اجتماعی معنا و مفهوم پیدا می‌کند و لذا در این رابطه بوده است که ایجاد تحول اجتماعی در نوک پیکان حرکت پیامبر اسلام قرار داشته است.

اما سوال کلیدی که در این رابطه مطرح می‌شود اینکه اگر پیامبر اسلام آنچنانکه نهر و می‌گوید «در ایجاد بعثت اجتماعی موفق بوده است» (نه آنچنانکه خمینی می‌گفت پیامبران ناموفق بوده‌اند) این موفقیت پیامبر اسلام در ایجاد بعثت اجتماعی با چه رویکردی انجام گرفته است؟ آیا پیامبر اسلام با رویکرد ابزاری توانسته به انجام بعثت اجتماعی دست پیدا کند یا توسط رویکرد عقلانی به این مقصود دست پیدا کرده است؟

برای پاسخ به این سوال کلیدی آنچه که باید به صورت موجز و کپسولی در اینجا مطرح کنیم اینکه، پیامبر اسلام توسط رویکرد عقلانی و انقلاب در مفاهیم فلسفی و دیسکورس مذهبی، کلامی، انسانی، اجتماعی و تاریخی بود که توانست به تحول اجتماعی در قرن هفتم میلادی در کمتر از نیم قرن دست پیدا کند. به عبارت دیگر رویکرد عقلانی پیامبر اسلام از طریق تحول در تصدیقات جوامع بشری قرن هفتم میلادی به انجام رسید نه توسط نوآوری تصورات، همان روشی که علامه محمد اقبال لاهوری و در ادامه آن معلم کبیرمان شریعتی در عصر حاضر برای انجام استراتژی عقلانی بر آن تکیه کردند. اقبال برعکس سیدجمال الدین اسدآبادی که بر رویکرد ابزاری جهت تحول جوامع مسلمان تکیه می‌کرد و معتقد بود که تنها با تحول در فهم مفاهیم کلی اسلام و قرآن ما می‌توانیم به تحول اجتماعی دست پیدا کنیم.

«در این سخنرانی‌ها هدف من بحث فلسفی در باره بعضی از مفاهیم اسلام است به این امید که شاید این کار لااقل در فهم شایسته معنی اسلام به عنوان پیامبری که به بشریت فرستاده شده است سودمند افتد»

(بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل معرفت و تجربه دینی - ص ۱۲ - س ۲).

و لذا در این رابطه است که محمد اقبال می‌کوشد تا در کتاب گرانسنگ «بازسازی فکر دینی در اسلام» - که اسلام شناسی اقبال لاهوری می‌باشد - به بازسازی مفاهیم فربه‌ائی چون خدا، نبوت، وحی، زمان و من در انسان بپردازد. آنچنانکه شریعتی در حیات ده ساله حرکت علنی خود کوشید با ایجاد تحول و انقلاب در مفاهیمی چون توحید، انتظار، امامت، امام، هجرت، انسان، جامعه، تاریخ، آزادی، عدالت، مستضعفین، شهادت، نیایش و... راه اقبال را به انجام برساند، بطوریکه ما اگر بخواهیم تمامی تلاش تحول آفرین اجتماعی اقبال و شریعتی را به صورت کپسولی تبیین نماییم راهی جز این نداریم که بگوئیم کار اقبال و شریعتی ایجاد تحول تصدیقی در مفاهیم فلسفی و مذهبی و کلامی و اجتماعی و انسانی و تاریخی می‌باشد و اقبال و شریعتی توسط تحول در فهم این مفاهیم بود که توانستند بزرگترین تحول اجتماعی در جامعه خود و جوامع مسلمان بوجود بیاورند.

به عبارت دیگر اقبال و شریعتی تصورات جدیدی برای تحول اجتماعی جوامع خود همراه نیاوردند، قبل از اقبال و شریعتی در جوامع اسلامی تصور خدا، تصور وحی، تصور توحید، تصور انسان، تصور اجتماع، تصور تاریخ، تصور انتظار، تصور شهادت، تصور امامت، تصور مستضعفین، تصور هجرت و دیگر تصورها وجود داشت، اقبال و شریعتی با حفاری درون این تصورات، تصدیقات جامعه مسلمان را نسبت به این تصورات عوض کردند. آنچنانکه در داستان موسی و شبان دفتر دوم مثنوی مولوی دیدیم که موسی برای ایجاد تحول در شبان دست به نفی تصورات شبان نزد بلکه به تصحیح تصدیقات شبان پرداخت.

چاروق و باتابه لایق م‌تراست

آفتابی را چنین‌ها کی رواست

با که می‌گوئی تو این با عم و خال

جسم و حاجت در صفات ذوالجلال

شیر او نوشد که در نشو و نماست

چاروق او پوشد که او محتاج پاست

دست و پا در حق ما آسایش است

در حق پاکی حق آرایش است

لم یلد لم یولد او را لایق است

والد و مولود را او خالق است

هر چه جسم آمد ولادت وصف اوست

هر چه مولود است او ز این سوی جست

ز آنک از کون و فسادست و مهین

حادثست و محدثی خواهد یقین

مثنوی - دفتر دوم - چاپ نیکلسون - ص ۲۸۰ - س ۱۵

و بعد از این ایجاد تحول در تصدیقات شبان توسط موسی بود که شبان دچار تحول و انقلاب در عین و ذهن خود شد، آنچنانکه:

گفت ای موسی از آن بگذشتهام من کنون در خون دل آغشتهام

من ز سدره منتهی بگذشتهام صد هزاران ساله زان سو گشتهام

تازیانه بر زدی اسبم بگشت گنبدی کرد و زگردون بر گذشت

محرم ناسوت ما لاهوت باد آفرین بر دست و بر بازوت باد

مثنوی - دفتر دوم - ص ۲۸۳ - س ۹

در خصوص اقبال و شریعتی - که برعکس سیدجمال حرکت کردند - اوضاع بدین منوال می‌باشد، چراکه شریعتی و اقبال از طریق تکیه بر تصورات مذهبی جامعه با حفاری این تصورات، تصدیقات گذشته مذهبی، کلامی، فلسفی، انسانی و اجتماعی جامعه را به چالش کشیدند و با به چالش کشیدن تصدیقات مذهبی و کلامی و فلسفی و انسانی اجتماعی عقلانیت جامعه بود که در جامعه خود ایجاد تحول و انقلاب فرهنگی کردند. صد البته اقبال و شریعتی این استراتژی خودشان را از پیامبر اسلام تاسی کرده بودند چراکه استراتژی که پیامبر اسلام جهت ایجاد بعثت فرهنگی و بعثت اجتماعی اتخاذ کرد تکیه بر رویکرد عقلانی در چارچوب ایجاد تحول در مفاهیم فلسفی و کلامی و مذهبی و انسانی و اجتماعی مردم عصر خود توسط حفظ تصورات و تغییر در فهم تصدیقات بود. پیامبر اسلام در این رابطه تصورات جاهلیت مانند خدا، جن، ملائکه، غسل، حج و... را حفظ کرد تنها به تغییر در تصدیقات نسبت به این تصورات اقدام کرد، به عبارت دیگر پیامبر اسلام برای جوامع بشر و جامعه عربستان تصورات تازه‌ای نیاورد بلکه فقط تصدیقات تازه و جدیدی آورد. ■

ادامه دارد

علت محوری و اصلی فقدان تشکیلات مستقل و سراسری در جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری بازگشت پیدا می‌کند به یک خلاء تاریخی در مبارزات عدالت خواهانه و آزادی خواهانه و رهائی بخش ملت ایران و آن اینکه در طول تاریخ گذشته مبارزات ملت ایران با اینکه انقلاب مشروطیت ایران در سال ۱۹۰۶ سرآغاز تمامی انقلابات دموکراسی طلبانه کشورهای پیرامونی بوده است، ولی حداقل در طول بیش از صد سالی که از جنبش دموکراتیک ملت ایران می‌گذارد این ملت هنوز نتوانسته است حتی برای مدت موقتی هم که شده تجربه یک جامعه دموکراتیک داشته باشد که بی شک این فقدان تجربه جامعه دموکراتیک برای ملت ایران حامل بسی هزینه‌های طاقت سوز شده است، چراکه اساس و عامل اصلی یک جامعه دموکراتیک نهادهای مدنی آن جامعه می‌باشد بطوریکه بدون تکوین نهادهای مدنی در یک جامعه هرگز امکان تکوین جامعه دموکراتیک وجود ندارد که این امر معرف آن است که تکوین جامعه دموکراتیک معلول یک پروسه دموکراتیک از پائین به بالا می‌باشد نه یک پروسه دسپاتیزم از بالا به پائین، آنچنانکه در جامعه امروز ایران شاهد آن هستیم.

مقاله: آیا ققنوس جنبش کارگری ایران پرواز تاریخی

خود را دوباره از سر می‌گیرد؟



رویکرد نوین محمد به اقتصادتاریخ

۴ - شورائی شدن تولید و توزیع و مصرف تنها راه تحقق عدالت اجتماعی یا سوسیالیسم اجتماعی است:

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱ - تا زمانی که نتوانیم به تبیین علمی چگونگی خروج انسان از امت واحد اولیه انسان دست پیدا کنیم، نمی‌توانیم به جایگاه تاریخی اقتصاد از نگاه قرآن دست پیدا کنیم (موضوع آیه ۲۱۳ سوره بقره)، چراکه همان عاملی که باعث خروج انسان از «ما»ی اولیه شده است باید در روند عکس و منفی آن باعث تحقق «ما»ی ثانویه بشریت بشود.

۲ - عدالت اجتماعی یا عدالت اقتصادی یا سوسیالیسم در راستای تحقق دوباره «ما»ی از دست رفته اولیه بشر به شکل حلزونی تکوین پیدا می‌کند.

۳ - حرکت حلزونی جهت تحقق کسب «ما»ی از دست رفته موضوع آیه ۲۱۳ سوره بقره عاملی جهت متطور شدن تاریخ و انسان و جامعه به طرف جلو می‌باشد.

۴ - بنابراین حرکت انسان و جامعه و تاریخ از نظر قرآن حلزونی است، نه دوری و تکراری و غیر تکاملی.

۵ - اصل عدالت اجتماعی و اقتصادی یا سوسیالیسم در راستای بازگشت تعادل دوباره به شکل حلزونی به «ما»ی اجتماعی از دست رفته می‌باشد که در آیه ۲۱۳ بقره به صورت اختلاف دو گانه مطرح شده است، پس عدالت قرآنی یا قسط می‌خواهد تعادل را به صورت حلزونی به جامعه انسانی باز گرداند.

۶ - کار انسان در عرصه جامعه خارج شده از «ما»ی اجتماعی اولیه دو فونکسیون متفاوت فردی و اجتماعی داشت، فونکسیون فردی کار انحرافی باعث مسخ و الینه شدن عامل کار بود، در عرصه اجتماعی فونکسیون کار انحرافی باعث تکوین پدیده شوم استثمار شد که هر دو این دو پدیده‌ها جامعه انسانی را دچار انحراف ساختاری و حاکمیت «من» بر «ما» کرد.

۷ - هدف عدالت اجتماعی و سوسیالیسم نفی استثمار انسان از انسان در جامعه بشری است.

۸ - تنها با سوسیالیسم و عدالت اجتماعی است که امکان آزادی انسان و دستیابی به کرامت انسانی مطرح شده در قرآن ممکن می‌باشد «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَرْدِ وَالْبَحْرِ...» (سوره اسری - آیه ۷۰)

۹ - سوسیالیسم یک نظام اقتصادی - اجتماعی است که در آن استثمار انسان از انسان وجود نداشته باشد.

۱۰ - عدالت اقتصادی - اجتماعی یا سوسیالیسم اجتماعی عبارت است از نظامی که در آن‌ها «من»ها به «ما»ی اجتماعی بدل می‌شود.

۱۱ - هدف عبادات در اسلام از نماز و روزه تا حج و امر به معروف و نهی از منکر تلاش جهت استحاله «من»های فردی به «ما»ی اجتماعی است.

۱۲ - تا زمانی که «ما»ی اجتماعی در بستر یک حرکت حلزونی تحقق پیدا نکند، امکان تحقق عدالت اجتماعی یا سوسیالیسم اجتماعی وجود ندارد.

۱۳ - از نظر قرآن منیت فردی در بستر استخدام طلبی انسان و زور باعث تکوین مالکیت بر ابزار تولید شد.

۱۴ - مالکیت ابزار تولید عامل شکل‌گیری و تکوین استثمار در تاریخ انسان گردید.

۱۴ - تا زمانی که مالکیت ابزار تولید در

جامعه در کانتکس شوراها صورت جمعی به خود نگیرد امکان تحقق سوسیالیسم وجود ندارد.

۱۵ - تا زمانی که تولید دسته جمعی در یک جامعه شکل نگیرد، امکان تکوین اجتماع مدرن و کلاسیک و در نتیجه عدالت اجتماعی و سوسیالیسم اجتماعی وجود ندارد.

۱۶ - برای فهم راه وصول به عدالت اجتماعی یا سوسیالیسم باید ببینیم در آن جامعه چگونه می‌توان «من»ها را بدل به «ما» کرد.

۱۷ - آنچنانکه امام محمد غزالی معتقد بود توسط یک حرکت فردی و صوفی منشانه ما نمی‌توانیم به سوسیالیسم دست پیدا کنیم.

۱۸ - تا زمانی که زندگی فردی جامعه توسط تولید جمعی سم‌گیری زندگی اجتماعی پیدا نکند، امکان تحقق عدالت اجتماعی یا سوسیالیسم در آن جامعه وجود ندارد.

۱۹ - با مالکیت اشتراکی توسط دولت نمی‌توانیم به عدالت اجتماعی و سوسیالیسم دست پیدا کنیم، تنها با مالکیت اجتماعی توسط شوراها است که می‌توانیم جهت عدالت اجتماعی و سوسیالیسم بستر سازی کنیم.

۲۰ - سوسیالیسم اجتماعی یک علم نیست یک موضوع علمی است، یعنی می‌توانیم توسط علوم اجتماعی و اقتصادی قانونمندی آن را کشف کنیم.

۲۱ - مبانی سوسیالیسم علمی از نظر قرآن:

الف - جامعه و انسان و تاریخ موضوعاتی با هویتی مستقل می‌باشند.

ب - جامعه و تاریخ و انسان حقیقتی متحول و متطور دارند که دارای بستر دیالکتیکی هستند.

ج - حرکت آن‌ها علاوه بر پیوند تنگاتنگ دیالکتیکی بین آن‌ها قانونمند می‌باشد.

د - علامه اقبال در تبیین سوسیالیسم بر تکامل فکر و اندیشه انسان تکیه می‌کرد، شریعتی به تکامل انسان و اجتماع در بستر پراکسیس انسانی و اجتماعی.

ه - سوسیالیسم غزالی به اخلاق سوسیالیسم، اقبال به فکر سوسیالیسم،

شریعتی به پراکسیس تکیه می‌کند.

۲۲ - هر چند انسان سوسیالیستی با اجتماع سوسیالیستی و تاریخ سوسیالیستی متفاوت می‌باشد ولی همگی در پیوند با هم دیگر تکوین پیدا می‌کند.

۲۳ - قرآن سعادت فرد انسان را در گرو سعادت اجتماعی می‌داند نه بالعکس.

۵ - پارادایم‌ها (الگوها - مدل‌ها و دستگاه‌های نظری) یا نظریه‌ها از منظر قرآن و محمد:

از آنجائیکه موضوع اقتصاد از منظر قرآن و محمد به عنوان یک پدیده تاریخی مطرح می‌باشد قبل از اینکه وارد تبیین پدیده تاریخی و تفاوت آن با پدیده طبیعی بشویم لازم است که در خصوص اصل نظریه‌ها و پارادایم‌ها در قرآن و دیسکورس محمد در قرن هفتم میلاد سخنی در اینجا داشته باشیم. دلیل این امر هم آن است که کلاً از لحظه‌ای که محمد در کوه نور و غار حرا با زبان وحی سخن گفتن با انسان را آغاز کرد با شعار: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - بخوان به نام رب خودت که خلق کرد - و آفرید انسان را از علق - و بخوان و پروردگار خودت که اکرم و برتر است» (سوره علق - آیات ۱ تا ۴).

پیامبر اسلام کوشید تا خوانش یا قرائت نوینی از جهان را آغاز کند، چراکه قرائت بشریت تا قرن نهم بر پایه نگاه و منظر و عینک فلاسفه یونان و در راس آن‌ها ارسطو بود که جهان را در کانتکس قوه و فعل به صورت یک خلقت طبیعی نگاه می‌کرد نه یک پدیده تاریخی و تکالمند و حقیقتی متطور، و خداوند را به صورت محرک اولیه تبیین می‌نمود که در چارچوب خلقت طبیعی هستی دیگر نیازی به دخالت در خلقت ندارد و بیکار بیرون خلقت به تماشای این خلقت طبیعی نشسته است و اندیشه انسان را در کانتکس منطق صوری تبیین می‌نمود که بدون نیاز به واقعیت و پراتیک با واقعیت، توان تولید فکر و اندیشه دارد و هستی و وجود را خارج از دستگاه دیالکتیک تبیین می‌نمود که تنها دارای حرکت مکانیکی و تضادهای عرضی می‌باشند و خلقت انسان را در ساختار نظام طبقاتی برده‌داری زمان تبیین می‌کرد که خداوند از آغاز، بشریت را به صورت برده و برده‌دار آفریده است و از نظر

ارسطو آنچنانکه هستی دارای نظام طبیعی و ساکن و لایتغیر می‌باشد، نظام اجتماعی بشر نیز غیر قابل تغییر می‌باشد و هرگز امکان تغییر طبقه وجود ندارد و برده برای همیشه باید برده باشد و برده‌دار برای همیشه باید برده‌دار و خلقت انسان هم در چارچوب روح و بدن بیگانه از هم تکوین پیدا کرده است که از آغاز تولد به صورت دو امر بیگانه در هم ادغام می‌شود و با مرگ انسان آن پرنده گرفتار در قفس از زندان بدن انسان، رهائی پیدا می‌کند و به عالم ارواح بر می‌گردد تا قیامت ارواح بر پا شود و معاد بازگشت این روح ارسطویی و افلاطونی به دادگاه قیامت می‌باشد، انسان ارسطویی دارای اصالتی بر پایه همین روح بیگانه با بدن است و ماندگاری انسان چه در شب اول قبر و چه در بهشت و جهنم همه در این رابطه روح ارسطویی یا روح افلاطونی قابل تبیین می‌باشد.

اما زمانی که محمد با زبان وحی در قرن هفتم میلادی در جهان ارسطو زده بشریت، نهضت خود را آغاز کرد - با شعار اقراء و بخوان - نخستین زلزله‌ای که در اندیشه بشریت ایجاد کرد تصمیم گرفت تا خوانشی نوین از جهان، انسان، طبیعت، تاریخ و جامعه بکند و تمامی خوانش ارسطویی از طبیعت، خدا، جامعه، طبیعت، ذهن، منطق، انسان و... به زیر سوال ببرد، چراکه از نگاه قرآن و محمد تا زمانی که لرزه بر خوانش ارسطویی از خدا، انسان، طبیعت، تاریخ و فکر حاکم بر قرن هفتم میلادی نیافتد امکان تحول بشریت وجود ندارد، لذا در این رابطه بود که قرآن و محمد تمامی دستگاه و نظریه و مدل ارسطویی را به زیر سلاخی وحی کشانید تا توانست دستگاه و نظریه و مدل جدیدی ارائه دهد. در این رابطه بود که محمد با سلاح وحی پارادایمی جدیدی جایگزین پارادایم گذشته ارسطویی کرد که در این پارادایم یا دستگاه نظری محمد و قرآن همه چیز اعم از انسان و طبیعت و تاریخ و جامعه و فکر نسبت به پارادایم ارسطویی دارای معنای نوینی شد، یعنی در پارادایم قرآن و محمد برعکس پارادایم ارسطویی هستی و وجود و جهان صورتی طبیعی نداشت بلکه دارای ماهیت و مضمون تاریخی شد که همین تاریخی شدن وجود مستلزم تطور و تکامل و تحول مداوم هستی است، برعکس جهان قوه و فعل و طبیعی ارسطو که ماهیتی ایستا و حرکتی مکانیکی و غیر متطور داشت در پارادایم محمد برعکس پارادایم ارسطو دیگر اصالت انسان بر پایه روح بیگانه از بدن تبیین نمی‌شود بلکه بالعکس اصالت انسان بر پایه پراکسیس و عمل تاریخی و اجتماعی و طبیعی تبیین می‌گردد که همین عمل و پراکسیس در پارادایم محمد بستر ساز قیامتی می‌شود که جایگزین معاد اسپریت

یا روح ارسطویی است. در پارادایم محمد و قرآن منطق دیالکتیک در کانتکس فکر و اندیشیدن انسان که تبیین کننده رابطه اندیشیدن با واقعیت و عمل و پراتیک و حرکت از واقعیت به طرف ذهن می‌باشد جایگزین منطق صوری ارسطو که حرکت ذهن - ذهن در عرصه اندیشیدن می‌باشد می‌شود، در پارادایم محمد و قرآن جامعه و تاریخ دارای حقیقت مستقل و متطور جایگزین جامعه ایستا و ساکن پارادایم ارسطو و افلاطون شد، در پارادایم محمد و قرآن اقتصاد تاریخی یا اقتصاد به عنوان یک پدیده تاریخی که خود دارای تحول دیالکتیکی هدفدار می‌باشد جایگزین اقتصاد به عنوان یک موضوع طبیعی و مکانیکی پارادایم ارسطویی شد و... در همین رابطه برای فهم پارادایم محمد و قرآن در رابطه با انسان و قیامت و توحید و نبوت و هستی و جامعه و تاریخ لازم دیدیم که در اینجا بحثی نظری نسبت به موضوع پارادایم از نظر قرآن و محمد داشته باشیم.

۶ - اسلام پارادایمی قرآن به عنوان تنها آلترناتیو اسلام فقهاتی:

الف - هر چند در پارادایم یا دستگاه نظری محمد و قرآن، هستی و طبیعت قانونمند می‌باشند و قوانین آن برای بشر قابل شناخت است ولی به دلیل اینکه قرآن در عرصه طبیعت و علوم طبیعی معتقد به جامعیت این علوم و قوانین می‌باشد لذا این قوانین طبیعی در جا به جای این هستی قابل تطبیق می‌باشد.

ب - در خصوص جوامع انسانی برعکس هستی و طبیعت، قرآن از آنجائیکه به جوامع انسانی به صورت جامعه‌ها نگاه می‌کند و نه جامعه، معتقد به تعدد جوامع می‌باشد که همه آن‌ها دارای حرکت و هویت علمی و قانونمند باشند که قوانین آن برای انسان قابل شناخت می‌باشد با این تفاوت که برعکس قوانین طبیعی از آنجائیکه نگاه قرآن به جوامع انسانی صورت کنکریّت دارد در نتیجه برعکس طبیعت قرآن معتقد به انتقال طابق النعل بالنعل قوانین یک جامعه به جامعه دیگر نیست بلکه اعتقاد دارد که برای فهم و ایجاد تحول در هر جامعه‌ای ابتدا باید به کشف قوانین کنکریّت آن جامعه مشخص بپردازیم و بدون فهم و کشف قوانین کنکریّت آن جامعه، نمی‌توان در آن جامعه ایجاد تحول و حرکت کرد. بنابراین در پارادایم قرآن و محمد هر چند جامعه، تاریخ، انسان مانند طبیعت دارای یک قانونمندی عام و کلی می‌باشند اما برعکس

طبیعت، جوامع و تاریخ و انسان دارای قانونمندی کنکریّت و مشخصی می‌باشند که برای فهم آن جامعه ما موظف به کشف آن قوانین هستیم و بدون کشف این قوانین امکان شناخت آن جوامع نیست. به عبارت دیگر آنچنانکه گوروپچ می‌گوید در پارادایم قرآن جامعه‌ها وجود دارد نه جامعه که معنای این حرف آن است که قرآن به جامعه قانونمند انسانی به صورت یک هویت مستقل تاریخی نگاه می‌کند که تطور و تکاملی حلزونی و کنکریّت دارند.

ج - از آنجائیکه از نظر قرآن جامعه انسانی برعکس طبیعت دارای قانونمندی خاص خود می‌باشد و از نظر قرآن جامعه‌ها وجود دارد نه جامعه، لذا هر چند از نظر قرآن قوانین این جوامع قابل شناخت می‌باشند ولی به علت دخالت ذهن انسان در کشف این قوانین کنکریّت، این قوانین کنکریّت اجتماعی باید به صورت پارادایم‌ها مطرح شود نه نسخه علمی مانند علوم طبیعی.

د - نظر به جایگزینی اصل پارادایم‌ها در تبیین قوانین کنکریّت جوامع از نظر قرآن به جای نسخه علمی علوم طبیعی با عنایت به اینکه آنچنانکه فوقا به اشاره رفت جامعه‌ها وجود دارد نه جامعه، در نتیجه برای شناخت و تحول جوامع پارادایم‌ها وجود دارد نه پارادایم یعنی هرگز نمی‌توانیم پارادایم مثلا جامعه مدنی محمد - آنچنانکه اسلام فقاهتی دگماتیسم تسنن و تشیع مدعی آن می‌باشد - طابق النعل بالنعل بر جوامع دیگر بشری در قرن بیستم یا قرن بیست و یکم تطبیق داد بلکه بالعکس آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی می‌گوید و حضرت مولانا علامه اقبال لاهوری در فصل اصل حرکت در ساختمان اسلام - کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام - صفحه ۱۹۶ - سطر ۴ به بعد می‌گوید:

«شاه ولی الله تحقیقی در این باره دارد که من در اینجا روح نظر او را بیان می‌کنم به عقیده شاه ولی الله روش آموزش پیامبر اسلام به این ترتیب است که به صورت کلی در شریعتی که به وسیله پیغمبری وضع می‌شود توجه خاصی به عادات و آداب و خصوصیات مردمی که آن پیغمبر بر آنان مبعوث شده است، دیده می‌شود. ولی پیغمبری که برای آوردن اصول کلی و جهانگیر فرستاده شده نه می‌تواند اصول گوناگون برای ملت‌های گوناگون وضع کند و نه می‌تواند مردمان را واگذارد که خود برای خود قواعد رفتار و کردار وضع کنند. روش وی آن است که قوم خاصی را تربیت کند و تعلیم دهد و آن قوم را همچون هسته‌ای برای بنای یک شریعت کلی قرار دهد. با این عمل وی اصولی را که

شالوده زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهند برجسته می‌سازند و آن‌ها را با در نظر گرفتن رسم و عادت خاص قومی که بلافاصله در برابر وی قرار دارند در حالات خاص مورد استعمال قرار می‌دهد. احکام دینی که از این راه فراهم می‌شود (مثلا حدود شرعی که در مقابل جرائم معین می‌شود) از لحاظی مخصوص آن قوم است و چون مراعات آنها به خودی خود هدفی نیست نباید منحصرأ همان‌ها را عینا در نسل‌های آینده مورد عمل قرار دهند. شاید از همین لحاظ بوده که ابوحنیفه با بصیرت کامل که نسبت به کلیت تعلیمات اسلامی داشت عملا از این گونه احادیث استفاده نمی‌کرد.»

آنچنانکه از این کلام و گفته حضرت مولانا علامه اقبال لاهوری بر می‌آید پیامبر اسلام با طرح آیات فقهی در قرآن آنچنانکه اسلام فقاهتی مدعی است نمی‌خواهد برای بشریت در تاریخ ایجاد قوانین حقوقی و جزائی بکند بلکه بالعکس پیامبر اسلام به عنوان یک الگو یا مدل یا پارادایم تنها یک قوم خاصی در شرایط تاریخی و جغرافیای خاصی انتخاب کرده و شیوه وضع قوانین حقوقی در آن شرایط تاریخی به پیروان خود یاد می‌دهد تا چگونه در شرایط خاص اجتماعی و تاریخی جامعه کنکریّت خود بتوانند خود به وضع قوانین حقوقی در باب جامعه خود بپردازند نه اینکه بیایند و تمامی آیات فقهی قرآن را مو به مو آنچنانکه اسلام فقاهتی دگماتیسم و اسلام روایتی دگماتیسم و اسلام ولایتی دگماتیسم معتقد است در جامعه قرن بیست و یکم پیاده کند. حاصل این اسلام همان اسلام تکفیری طالبانی می‌باشد که امروز جنگ شیعه و سنی کشی از آسیای جنوب شرقی تا غرب افریقا به راه انداخته‌اند و جوی خون شیعه کشی و سنی کشی به راه افتاده است، می‌شود.

بنابراین آنچنانکه حضرت علامه مولانا اقبال لاهوری می‌گوید کار پیامبر و قرآن کار الگوسازی و پارادایم سازی بوده نه وضع قوانین همیشگی برای جامعه متطور و تاریخی انسان و لذا تا زمانی که ما به صورت پارادایمی به آیات فقهی قرآن توجه نکنیم هرگز نمی‌توانیم با اسلام فقاهتی حاکم بر سرنوشت امروز مسلمین مقابله منطقی کنیم. البته به موازات برخورد پارادایمی با آیات فقاهتی قرآن طبعا آنچنانکه ابوحنیفه انجام داد با اسلام روایتی که امروز به عنوان سدی در برابر اسلام قرآنی قرار گرفته است، می‌توان برخورد کرد؛ لذا در این رابطه بود که کل روایتی که ابوحنیفه از پیامبر اسلام به صورت صد در صد معتبر می‌دانست ده تا روایت بود، آنچنانکه خود امام علی در کل نهج

البلاغه با اینکه معتبرترین فردی بود که از کودکی همراه پیامبر بود و تا لحظه فوت پیامبر اسلام همراه او بود ۱۱ تا حدیث است که صد البته این به معنای این نیست که امام علی و ابوحنیفه احادیث دیگری از پیامبر اسلام اطلاع نداشتند بلکه بالعکس معنای این حرف این است که هم امام علی و هم ابوحنیفه نمیخواستند توسط طرح احادیث از پیامبر اسلام روایتی در برابر اسلام قرآنی تقویت کنند چراکه هم امام علی و هم ابوحنیفه معتقد بودند که اسلام روایتی آنچنانکه که امروز از طرف اسلام دگماتیسم یا اسلام فقهاتی یا اسلام ولایتی مطرح می‌شود به عنوان آفتی در برابر اسلام قرآنی می‌باشد و باز در همین رابطه بوده که هیچکدام از ائمه شیعه از امام صادق گرفته تا امام باقر و غیره اجازه تدوین یک کتاب روایت و احادیث در عصر خود ندادند و این در صورتی است که کتاب صحیفه سجاده بیش از ۱۰۰ سال قبل از نهج البلاغه به صورت کتاب وجود داشته است ولی ما هیچ کتاب حدیث و روایتی از پیامبر و ائمه نداریم که در زمان خودشان اجازه طبع و انتشار داده باشند. دلیل همه این‌ها غیر از این نبوده که تمامی پیشوایان مذهبی شیعه و سنی از امام علی و ابوحنیفه گرفته تا ائمه دیگر شیعه و سنی از طرح اسلام روایتی وحشت داشته‌اند.

اسلام روایتی که هنوز کفن پیامبر اسلام خشک نشده بود توسط ابوهریره و ابودردا و... با بیش از صد هزار روایت دروغین از پیامبر در تاریخ اسلام تکوین پیدا کرد که یکی از کارهای عمر به آتش کشیدن و نابود کردن این اسلام دروغین روایتی ابوهریره و ابودردا بود، چرا که او با شعار «حسبنا کتاب الله» به جنگ اسلام دروغین روایتی امثال ابوهریره‌ها رفت و در هیچ جای نهج البلاغه و کلام امام علی سخنی در باب انتقاد از عمر نسبت به مقابله با اسلام روایتی وجود ندارد که خود این امر دلالت بر سکوت امام علی می‌کند. به هر حال نه امام علی و نه هیچکدام از ائمه تأکیدی جهت تبلیغ اسلام روایتی نداشته‌اند بلکه بالعکس تلاش همه آن‌ها تثبیت اسلام قرآنی محمد بوده است از امام علی گرفته تا امام حسین و امام سجاد و بالاخره امام صادق و امام باقر و واضح‌ترین دلیل در این رابطه اینکه هیچکدام حاضر نشدند در زمان حیاتشان حتی یک کتاب حدیث و روایت از آن‌ها تدوین و منتشر بشود و البته نباید علت این امر را به فشار سیاسی حکومت‌های بنی امیه و بنی عباس مربوط دانست چراکه آنچنانکه گفتیم اگر امام علی به اسلام روایتی در برابر اسلام قرآنی تکیه می‌کرد در زمان حکومت خودش که دیگری فشاری بر او نبود یا در دوران ۲۵ سال سکوتش که از فرط بیکاری کشاورزی می‌کرد و قنات و باغ‌های نخلستان ایجاد می‌کرد،

می‌توانست یک کتاب حدیث و روایت از پیامبر که او صالح‌ترین فرد در این رابطه بود منتشر کند.

آنچنانکه فوقا هم اشاره کردیم و باز تأکید و تکرار می‌کنیم کل حدیث و روایتی که امام علی در کل نهج البلاغه از پیامبر اسلام نقل قول می‌کند یازده تا روایت می‌باشد و این در شرایطی است که در همان اسلام دروغین روایتی ابوهریره و ابودردا و عایشه بیش از صد هزار روایت از پیامبر نقل کرده‌اند. در خصوص ائمه دیگر شیعه هم باز موضوع به همین ترتیب می‌باشد چراکه مثلاً کل روایت و کلامی که امروز از امام حسین ما در دست داریم به ۲۰ کلام مسجل نمی‌رسد، چرا؟ آیا امام سجاد نمی‌توانست به جای کتاب صحیفه، سخنان پدرش را تدوین کند و منتشر کند؟ چرا کتاب صحیفه که قدیمی‌ترین کتاب بعد از قرآن می‌باشد و آنچنانکه گفته‌اند زید ابن علی ابن الحسین در هنگام مبارزه این کتاب صحیفه در بغل داشته است (و تازه نهج البلاغه ۱۰۰ سال بعد از صحیفه توسط سید رضی جمع آوری می‌شود) چرا به جای روایت از پیامبر، امام علی، امام حسن و امام حسین خود امام سجاد به صورت دعای گفته شده توسط خودش، منتشر می‌کند؟ چرا نزدیک‌ترین کتاب روایت اسلام روایتی شیعه و سنی حداقل ۱۵۰ سال بعد از پیامبر و ائمه تدوین شده است؟ چه دست‌هایی در کار بود که اسلام روایتی و اسلام فقهاتی از قرن چهارم و پنجم در برابر اسلام قرآنی محمد علم کنند؟ تا آنجا که به قول علامه طباطبائی مفسر المیزان حتی مرجعیت شیعه می‌تواند بدون نیاز به قرآن تمام دروس حوزه را از اول تا آخر بخواند و تا مرجعیت پیش برود بدون آنکه نیازی به باز کردن قرآن داشته باشد.

بنابراین تنها راه مقابله با اسلام فقهاتی، اسلام روایتی، اسلام ولایتی، اسلام زیارتی و اسلام شفاعتی فقط و فقط یک راه است و بس و آن تکیه بر اسلام قرآنی است و به این دلیل است که نشر مستضعفین در فاز دوم حرکت خود در پروسه ۳۷ سال حرکت خودش جهت مقابله با این اسلام‌های رنگارنگ فقط بر اسلام قرآنی تکیه می‌کند. ■

ادامه دارد